



امتحان امت  
در  
زمان غیبت

برگرفته از سخنان استاد گرامی  
فاطمه میرزایی (لطفی آذر)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ  
وَ عَلٰی اٰلِهِ وَ صَحْبِهِ  
وَ كُنْ مَعَهُمْ  
خَيْرُكُمْ  
مَوَدِّعِینَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

---

امتحان امت

در زمان غیبت

---

سرشناسه:	میرزایی (لطفی آذر) فاطمه.
عنوان و پدیدآور:	امتحان امت در زمان غیبت / فاطمه میرزایی
مشخصات نشر:	قم: ارمغان طوبی: ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری:	۱۲۰ ص: رقمی.
شابک:	۱۵۰۰۰ ریال: ۹-۴-۰۴-۵۱۶۳-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
موضوع:	عرفانی - مهیویت - ۲۵۵ ق.
رده بندی کنگره:	PIR ۸۰۲۰ / ۱۳۸۸ ۵۸۱۶۵۸۴۵۱
رده بندی دیویی:	۳۶۲ / ۲



## امتحان امت در زمان غیبت

برگرفته از سخنان استاد فاطمه میرزایی (لطفی آذر)

گردآوری و تدوین: مؤسسه فرهنگی سائنحات

چاپخانه: بعثت	ناشر: انتشارات ارمغان طوبی
شمارگان: ۳۰۰۰ جلد	«با همکاری انتشارات فکراوران»
۱۲۰ صفحه، رقمی	چاپ اول، ۱۳۸۸

شابک: ۹-۴-۰۴-۵۱۶۳-۶۰۰-۹۷۸ ISBN: 978-600-5163-04-9

## سر آغاز

امتحان از راه رسید و چشمان اهریمن، بازتر شد. انسان در این نبرد پنهان، پای در راه می‌نهد و شیطان در راهروهای تشنه و تفرقه، تخم می‌گذارد، تا والیان امر هدایت، نتوانند مسیر را به سوی صراط مستقیم، صاف کنند.

آخرالزمان، وقت تکان‌های تند قلب است. آیا در این میان، قلب، ثبات دینی‌اش را حفظ می‌کند؟ آیا از چنگال دودلی‌ها و سرگردانی‌ها نجات می‌یابد؟ *رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا*. چگونه است که تحمل بار انسانیت، بر دوش قلب باشد، آن وقت مذبذب و لرزان، گام به پیش نهد؟ قلبی که عرش خداست و تا قیام قیامت، تمرین سلیم می‌کند تا سلیم شود. قلبی که در امتحانات ریز و درشت زمین اسفل، وسعت خویش را به یاد ملائک می‌آورد؛ و خلق در این جریان جاری، غافل است، اما به دنبال گمشده‌ای می‌گردد که او را به مبدأ هستی اتصال دهد.

آدمی می‌تواند صاحب قلب باشد و بی قلب! قلب می‌تواند باشد، اما نتپد! پس جهانی را بی قلب، حتی با برگی ناچیز معاوضه می‌کنیم، تا همگان بدانند

عبور خون از رگ‌های آفرینش، سیر عشقی است که رو به سوی خانه‌نشینی در قلب دارد و قلبی که منقلب از محبت نباشد، قلب نیست.

قلب ممتحن، انتخاب ولیّ اظم است. قلب ممتحن، افتخار مکتب است. قلب ممتحن، این سالک همیشگی مُلک جاوید، در پس کوچه‌های غیبت ولیّ عصر، تنها نگاه‌دارنده‌ی ایمان، یقین و عشق است که این همه، کل ذات است و ذات، همان اندیشه.

ای برادر، تو همان اندیشه‌ای مابقی، خود استخوان و ریشه‌ای اگر یتیمی، درد بی‌درمان روزگارمان نبود، جنگ و جدال و تشویش، در خانه‌های سنگی شهرمان یا در خانه‌های قلبمان رخ نمی‌داد!

ای قلب؛ چطور در سایه‌های مرموز و متحرکی که به سمت مرداب ناامیدی می‌لغزد، پایدار می‌مانی؟! چطور در امپراطوری شیطان و جلوه‌های غالب جلال در این عصر مجازی حیات، پابرجایی؟! چطور عهد دیرینت را که در باغچه‌ی سبز ایجاد، بر چمن‌های نرم وجود، با محبوبت هستی، از یاد نخواهی برد؟! با من بگو؛ با من که منم، و من نیستم جز آنچه تویی، و تو هستی.

مردمان خسته، از پا نشسته، دل به سیاهی بسته، در غیبت نور، منتظر هیچ مانده‌اند. مردان، مرانگی از یاد برده‌اند؛ زنان، لطافت به باد سپرده‌اند؛ و اینک در دوران سنگین بزرگ‌ترین و دشوارترین امتحان خلقت یعنی غیبت، تیزی چشمانمان را به قلب می‌دوزیم که آیا وجه خویش از خویشتن خویش می‌ستاند؟ یا در وجه الله فانی می‌شود و سردی دوره‌ی هجران را به گرمی وسیع وصل می‌بخشد؛ چونان یخی در اقیانوس.

ای قلب من، ای تنهای غریب، ای جدامانده از پدر، ای یادگار دور، ای

تشنه‌ی ظهور؛ تو امروز گلوله‌ی آتشی که از عشق می‌گذازی؛ یخی در کار نیست! سحرگاه توحید، نزدیک است... فقط اندکی صبر؛ تاب بیاور... امتحان را باور کن، تا انتخاب شوی. منتظر بمان؛ منتظر خواهد آمد.

"یا حق".

## فهرست:

۱۱	.....	مقدمه
۱۵	.....	شب غیبت
۱۷	.....	امتحان، هدیه‌ی الهی
۱۹	.....	عیار عبودیت
۲۷	.....	فتنه‌های آخرالزمان
۲۷	.....	شک و تردید
۲۹	.....	راه مقابله با شک و تردید
۳۲	.....	شبهه در دین، سخت‌ترین امتحان
۳۴	.....	راه مقابله با شبهه
۴۳	.....	جهل، از ترفندهای شیطان
۴۴	.....	راه مقابله با جهل
۴۸	.....	یأس از ظهور
۵۰	.....	راه مقابله با یأس
۵۲	.....	راه‌های گریز از فتنه‌ها
۵۲	.....	انتظار فرج



- ایمان به غیب..... ۵۴
- عشق، سوزاننده‌ی فتنه‌ها..... ۵۷
- اجتماع قلوب..... ۶۱
- زیبایی..... ۶۷
- عادت به تحمل سختی..... ۶۹
- یکی شدن با جان ولی..... ۷۱
- غیبت ابراهیم و سعی هاجر..... ۷۵
- غیبت موسی و گوساله‌ی سامری!..... ۸۰
- چگونه پرچم امام را بشناسیم؟..... ۸۶
- سراب‌های آخرالزمان..... ۸۹
- زنان و مردان آخرالزمان..... ۹۸
- "یَأْتِی زَمَانٌ...!"..... ۱۰۵
- پیامبر ﷺ به حالشان گریست!..... ۱۰۹
- هفت فتنه پس از پیامبر ﷺ!..... ۱۱۱
- امروز چه باید کرد؟..... ۱۱۴
- و در آخر..... ۱۱۷
- منابع..... ۱۱۹

## مقدمه

غیبت امام، مصیبت بزرگی است؛ مصیبت مدیریت نکردن مدیر حقیقی و حاکمیت نداشتن اراده‌ی ناب توحیدی و ولایی، در جلوه‌ی «التَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»! اگر ما عمق این مصیبت را ادراک کنیم، تصویر مجملی از مآدبه‌ی پرغذای اسمائی حضرت حجت عجل الله فرجه در جلوه‌ی دولت و حاکمیت ایشان ترسیم کرده، بر کام جانمان خواهیم نشاند؛ تصویری که ما را به سوی دوست داشتن وضعیتی که به دست معصوم، حاکم خواهد شد، می‌کشاند.

البته من و شما که در آخرالزمان زندگی می‌کنیم، ظلمات این دوران را به خوبی می‌یابیم. امروز نه ما، که هر وجود سلیم الفطره‌ای می‌فهمد چقدر زمانه خراب است و چه خیل عظیمی از انسان‌ها، گرسنه و آواره‌اند! می‌بینیم برای رفع نیازهای وجودی انسان‌ها، به جای ماء معین ولایت، سراب تلخ دنیا در کام جانمان ریخته شده و آنان سرخوش و مست از این آب کاذب، به گذران زندگی مشغول‌اند! چه بذره‌های زیبای وجودی که در شوره‌زارهای آخرالزمان به هدر

رفته است! چقدر دین‌داری و سالم زیستن از نظر جسمی و روحی، دشوار و مشکل شده است!

امروز ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که تمام این دردها را عیناً می‌بینیم و با تمام وجود لمس می‌کنیم؛ اما متأسفانه به دلیل وجود شیطان و تسویلاتش، ادراک این دردها به کام جانمان نرفته است؛ یعنی آن‌ها را می‌بینیم، اما زشتی‌شان را ادراک نمی‌کنیم!

تسویل به معنی زینت دادن و زیبا نمودن زشتی است؛ همان چیزی که برادران یوسف را چنان در احاطه‌ی خود گرفت که قبح کشتن یوسف را ندیدند؛ **بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً<sup>۱</sup>**. تسویل در حقیقت، موجه جلوه دادن زشتی‌هاست، به طوری که صاحب آن زشتی، متوجه قبحش نشود؛ و حتی ممکن است بدی و قبح کار را هم بداند، ولی باز آن را انجام دهد!

قضیه‌ی تسویل، همان است که در غیبت موسی، سامری را اسیر کرد و او را وادار نمود گوساله‌ای را که فقط صدای بلند و ظاهر زیبایی داشت، با وجود توخالی بودن، پرستش کند و موسویانی را که منتظر بازگشت پیامبرشان از غیبت بودند، به دنبال خود بکشاند؛ **وَ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي<sup>۲</sup>!**

به طور کلی، تسویل مرادف با تخدیر است و این، نفس است که تسویلات را در هر زمان به صورتی به خورد ما می‌دهد. در آخرالزمان هم تسویلات به صورت فرهنگ و تمدن غرب جلوه‌گر شده است. امروز غرب با لقاء فرهنگ خود، بسیاری از ما را واله و شیدای قدرت و جلوات خویش کرده است؛ تا آنجا که از یاد برده‌ایم این جلوات، چه انسان‌هایی را از نظر ایمان و

۱- سوره یوسف، آیه ۱۸ : نفس‌های شما، کار را برایتان آراسته است!

۲- سوره طه، آیه ۹۶ : و این چنین، نفس من برایم آراسته!

عقاید، متزلزل و سست کرده و حتی ظواهر شرع را نیز از آنان گرفته است! امروز اومانیسیم در قالب مدرنیته، تیشه به ریشه‌ی دین زده است و ما غافلانه و با تسویل نفس‌هایمان، قبح، زشتی، پوچی و بی‌محتوایی این فرهنگ را از خویش پنهان داشته‌ایم؛ به طوری که نمی‌توانیم وهمی بودن گوساله‌ی سامریِ دوران را ادراک کنیم! که اگر سامری، گوساله‌اش را از زینت‌های بنی‌اسرائیل ساخت و شکلی تزئینی و پرجاذبه به آن داد تا مردم را تحت تأثیر قرار دهد، امروز نیز غرب با فرهنگ منحرف خود اما با ظاهری زیبا و فریبنده، سعی در از میان بردن سرمایه‌های انسانیت دارد.

اگر این زشتی‌ها را بشناسیم و ادراک کنیم و از آن‌ها دردمند شویم، به دنبال دوی دردهایمان خواهیم گشت. لذا به بررسی روایاتی که از رسول و امامان مهربانمان در ترسیم زشتی‌ها و امتحانات آخرالزمان بیان شده است، خواهیم پرداخت تا بدانیم تمام هم و غم بزرگان دین، این بوده که به ما بفهمانند مبادا در آخرالزمان، عمیق‌نگر نباشیم و دچار تسویلات شیطان شویم؛ و مبادا زشت‌ها را زیبا پنداریم و فانی‌ها را باقی، و سراب‌ها را به جای آب بگیریم!

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ  
اللَّهُمَّ إِنَّا نُرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تَعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ  
وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ  
وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

### شب غیبت

آخر الزمانی‌ها چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی، در دورانی سخت به سر می‌برند؛ چه آنان که غرق انواع تجهیزات مادی و در رفاه کامل ظاهری‌اند و چه آنان که دستشان به جایی نمی‌رسد، اما در آرزوی فرهنگ رفاه هستند. همه و همه، ناآرام‌اند و دنبال چیز دیگری می‌گردند.

اضطراب‌ها، فشارها و فتنه‌های آخر الزمان در بُعد مادی، صوری و ناسوتی، چنان است که علی‌رغم به کارگیری انواع علوم و فنون در جهت تأمین رفاه انسانی، رنگ رخساره‌ی صاحبان اومانیسیم و مکتب سکولاریسم، خود، نشان‌دهنده‌ی آن است که از وضع موجود، ناراضی‌اند، و با اینکه جلوات میل،

شهوت و دنیا در این زمانه، فراوان است، تجربه نشان می‌دهد آرامش در جوامع نیست.

فتنه‌های آخرالزمان در بُعد معنوی نیز بیداد می‌کند، به طوری که دین‌داری بسیار مشکل شده است؛ اما نه به دلیل سختی ظاهری نماز و روزه و سایر عبادات؛ که شکل و صورت اعمال، سختی ندارد. بلکه درک حقیقت این عبادات، سخت است. امروز هیچ یک از ما حتی در پستوی خانه‌هایمان، شرایط و فضای حضور در عبادت را نداریم. تکنیک و ابزار ارتباطی، چنان در خلوت خانه‌ها نفوذ کرده است و فرهنگ شوم دنیاگرایی را تقویت می‌کند که هیچ کدام، از آثار شوم آن در امان نیستیم و نمی‌توانیم دور از گناه چشم، گوش، زبان و به طور کلی جوارح، یا دور از گناه خیال زندگی کنیم؛ و تمامی این گناهان، در اندیشه‌ی ما نیز اثر می‌گذارند.

این‌ها وصف دوران غیبت امام است. غیبت، امری عادی و معمولی نیست و عصر غیبت، عصر آزمایش و امتحان است. این عصر با آنکه برای آمادگی و تهباً بسیار زیباست، اما در عین حال سخت‌ترین امتحان الهی است. در واقع ما باید در شب غیبت برای روز ظهور آماده شویم؛ شبی که آمادگی در آن، بهتر از هزار ماه آمادگی در روز است. باید در تاریکی شب، امکاناتمان را آماده کنیم تا در روز، حسابی به تک دشمن، پاتک بزنیم و به راحتی نابودش کنیم؛ و گرنه وقتی روز آمد و بدون آمادگی، رو در روی دشمن قرار گرفتیم، حتی اگر هادی و راهبر هم در کنارمان باشد، تا لحظه‌ای نظرش را از ما برگرداند، گیج و سرگردان می‌شویم!

در عصر غیبت، زیباترین سفره‌ها و قشنگ‌ترین امتحانات الهی برپاست، که اگر سنتش را یاد بگیریم، بهترین استفاده‌ها را از آن می‌کنیم. عصر غیبت و

جلال، شبی است که در درونش، جمال روز مطلق است؛ "سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ"<sup>۱</sup>؛ سختی ای است که درونش آسانی است؛ "إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا"<sup>۲</sup>؛ و نمود باطلی است که در درونش حق است. زمان غیبت، خیلی ارزشمند است و کسی که در این عصر، اسرار غیبت را پیدا کند، چه بمیرد و چه بماند، برنده است و به "سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ" می‌رسد.

### امتحان، هدیه‌ی الهی

ما باید بدانیم که به دنیا آمده‌ایم تا در کوره‌ی ابتلا و امتحان قرار گیریم و این گونه، حجاب‌های ظلمانی و نورانی و پیرایه‌هایی را که به وجود خود زده‌ایم، بزدااییم؛ تا به اختیار خود، ابدیتمان را آباد کنیم و این مسئله در طول تاریخ از هابیل و قابیل تا امروز جریان داشته است. پس رمز و موضوع اصلی خلقت ما، امتحان است و ما نه تنها در ریز و درشت ابعاد زندگی مادی و جوارحمان، بلکه لحظه به لحظه در خیال، باور و اندیشه‌هایمان، به شکل‌های گوناگون، امتحان و ابتلا می‌شویم.

در حقیقت، بلا، هدیه‌ای است از سوی خدا، تا نواقص را بردارد و ناپاکی‌ها را تطهیر کند؛ چنان که امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

"إِنَّ اللَّهَ يَتَّعِدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ، كَمَا يَتَّعِدُ الْغَائِبُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ."<sup>۳</sup>

به راستی که خداوند، بنده‌ی مؤمن خود را با بلا مورد لطف خود قرار می‌دهد و می‌نوازد، چنان که مسافر خاندانش را با هدیه.

هدیه را برای چه می‌آورند؟ برای نزدیکی و تألیف قلوب؛ برای پر کردن

۱- سوره انشراح، آیه ۶: همانا با هر سختی، آسانی است.

۲- سوره قدر، آیه ۵: [شبی] سرشار از سلام و رحمت، تا طلوع سپیده.

۳- بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۲۴۰.

خلاً طرف مقابل. خداوند، هدیه می‌فرستد تا بنده‌ی خود را نوازش می‌کند و خلاً او را که همان "أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ" است، با "اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ"<sup>۱</sup> پر کند. بلا و امتحان هم که هدیه‌ی خداست، باعث قرب به حق می‌شود و خداوند آن را به عبد مؤمن، یعنی کسی که حداقل به سنن او اعتقاد دارد، تقدیم می‌کند، تا مشیت، اراده و خواست او را در میدان بلا حاکم نماید.

پس بیچاره کسی که هدیه را نپذیرد و پس دهد؛ یا بگوید کم است، زیاد است، ناجور است یا اذیتم می‌کند! وای به حال کسی که سر این هدیه یعنی مشیت الهی را برای عبور از عقبه‌های فقر و نیاز، درک نکند. هدیه‌ای که خداوند به وسیله‌ی آن می‌خواهد فاصله‌هایی را که انسان به دست خود، هرگز قادر به برداشتن آن نیست، بردارد و وجود او را از نواقص پاک کند و به عالم خلوص، توحید، پاکی و در نهایت قربش بکشاند.

البته باید توجه کنیم در انتخاب صحیح در میادین امتحان، خطراتی وجود دارد که یکی از آنها، تبعیت از مردم و جلب رضایت و خشنودی آنهاست؛ که دو چهره دارد: یک چهره آنکه فرد اصلاً کاری به گفته‌ی خدا و پیغمبر ندارد و صرفاً جلب رضایت و خشنودی مردم برایش اهمیت دارد؛ و چهره‌ی دیگر آنکه با توجیه دینی و در لباس دین جلوه می‌کند و فرد با این بهانه که خدا گفته نباید کسی را ناراحت کرد و دل کسی را شکست، کاری را که مردم از او می‌خواهند، انجام می‌دهد؛ اگر چه آن کار، گناه باشد!

مشکل ما این است که در مواجهه با مسائل ریز و درشت، پیش از آنکه دنبال خواست خدا باشیم، نظرات این و آن برایمان جلوه می‌کند؛ در حالی که اگر حکم خدا را بیابیم و به همان عمل کنیم، هر چه پیش آید، برایمان شیرین

۱- سوره فاطر، آیه ۱۵: شما فقیران به خدا بید و اوست غنی ستوده.



و قشنگ است و راه سعادت را باز می‌کند. کد مهم، این است که بدانیم اصل امتحان و آزمایش، با این هدف است که انسان از میل و خواست خود بگذرد. پس قبولی در امتحان، به گذشتن از میل خود در ابعاد شخصی، جزیی، شهوی و غضبی، و عمل کردن برای خداست. در این میان، چنان که گفته شد، عصر غیبت از مهم‌ترین عرصه‌های امتحان است و قبولی در آن نیز از سخت‌ترین عقبه‌ها.

### عیار عبودیت

عصر غیبت، علاوه بر آنکه عصر آزمایش و امتحان است، عصر ثبات و عصر تزلزل نیز می‌باشد. عصر غیبت، عصر تحمل درد هجران دوست است. عصری است که امتحان در آن، همگانی است؛ منتها هر کس به شکل خاص خود، امتحان می‌شود، تا "...الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا..."<sup>۱</sup> یعنی آنان که حقیقتاً از عشق خدا - که همان عشق امام زمان است - دم می‌زنند، از بقیه که صرفاً ادعایی دروغین دارند، تمییز داده شوند.

در زمان غیبت، مردم در سه رده، به امتحان کشیده می‌شوند: بندگان خدا عموماً، مسلمین خصوصاً و شیعیان به طور خاص‌الخاص و اخص. آقای ابراهیم امینی، در کتاب "دادگستر جهان" ضمن معرفی امتحان و آزمایش به عنوان یکی از علل غیبت، در این باره می‌نویسند:

«گروهی که ایمان محکمی ندارند، باطنشان ظاهر شود و کسانی که ایمان در اعماق دلشان ریشه کرده، به واسطه‌ی انتظار فرج، صبر بر شداید و

۱- سوره احقاف، آیه ۱۳: کسانی که گفتند پروردگار ما، خداست؛ سپس استقامت ورزیدند.

ایمان به غیب، ارزششان معلوم شود و به درجاتی از ثواب نایل گردند.<sup>۱</sup>

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه‌ی پانزده می‌فرماید:

«وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، لَتُبْلَبُنَّ بَلِيَّةً وَ لَتُغْرَبُنَّ غَرْبَةً وَ لَتَسَاطُنَّ سَوَاطِنَ الْقِدْرِ  
حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ، أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ، أَسْفَلَكُمْ.»

سوگند به خدایی که او را به حق مبعوث کرد، سخت آزمایش خواهید شد و سخت غربال خواهید شد و به هم خواهید ریخت مانند دیگ غذا! تا پایین‌ترین‌تان، به بالاترین [جایگاهتان] برگردد و بالاترین‌تان، پایین‌ترین شود.

امام صادق علیه السلام نیز در بیان سختی آزمایش‌ها برای شیعیان می‌فرماید:

«وَاللَّهِ لَتُكْسَرُنَّ كَسْرَ الزُّجَاجِ! وَ إِنِّ الزُّجَاجَ يَعَادُ، فَيَعُودُ كَمَا كَانَ؛ وَاللَّهِ  
لَتُكْسَرُنَّ كَسْرَ الْفَخَّارِ! وَ إِنِّ الْفَخَّارَ لَا يَعُودُ كَمَا كَانَ؛ وَاللَّهِ لَتَمَخَّصُنَّ! وَاللَّهِ لَتُغْرَبُنَّ  
كَمَا يَغْرَبُ الزَّوَانُ مِنَ الْقَمَحِ!»<sup>۲</sup>

به خدا قسم، همانا [شما شیعیان] مانند شیشه شکسته می‌شوید؛ و به درستی که شیشه را بعد از شکستن می‌توان ذوب کرد و به صورت نخست برگرداند! به خدا قسم مثل سفال شکسته می‌شوید؛ و به درستی که سفال به صورت اولیه برنمی‌گردد! به خدا قسم قطعاً تمحیص و خالص می‌شوید؛ به خدا قسم غربال می‌شوید، همان طور که دانه‌ی تلخ از میان گندم غربال می‌شود!

تمحیص به معنی آزمایش پاک‌کننده است و به خاطر همین پاک‌کنندگی، سخت‌ترین نوع امتحان است. مثل خالص کردن طلا که اگر بخواهند عیارش را بالا ببرند، آن را در آتش می‌گذارند، به حدی که از شدت حرارت، به غلغل افتد! آن گاه زوایدش کنار می‌رود؛ بیشتر آن به صورت کف، به سطح می‌آید و اندکی از آن، ناب و خالص باقی می‌ماند. قیمت بالایش هم به خاطر همین

۱- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، ص ۱۴۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۲، صص ۱۰۱-۱۰۲.

خلوص است.

تمحیص، آزمایشی است که عیار عبودیت ما را نشان می‌دهد. دقت کنید؛ عبودیت نه عبادت. عیار عبودیت به وسیله‌ی معرفت مشخص می‌شود و در عین حال، عیار معرفت، عبودیت و عبادت، هر سه به صبر است. شیعیان از آنجا که عیارشان عیار مهدوی است، با قرار گرفتن در آزمایش‌های بسیار سخت، تمحیص و غربال می‌شوند؛ به طوری که در نهایت، تعداد بسیار کم، اما با کیفیت بالا از آنان باقی خواهد ماند؛ به مصداق "كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ".<sup>۱</sup> اما چرا بیشتر انسان‌ها، کف روی آب و از غربال‌شدگان هستند؟ زیرا امام خویش را گم کرده‌اند و در عین حال به غیبت او رضایت داده‌اند؛ در صورتی که غیبت، فقط میدان امتحانی است برای صیوررت به بندگی و حرکت به سوی عبد شدن.

بهر این فرموده جمله انبیا و اولیا  
 امتحان از نزد یزدان آمده  
 هم بلا همراه خلقت آمده  
 هر که عشق حق، درونش بیشتر  
 مدعی در وادی مهر علی علیه السلام  
 آمدیم تا عشق را بر جان خود ثابت کنیم  
 "اتَّقُوا اللَّهَ"، "صَابِرُوا" و "رَابِطُوا" را بشنویم<sup>۲</sup>  
 هم صبور بی ملال از بهر سختی‌ها شویم  
 بر محک امتحان، سازد عیار ما عیان  
 امتحان است ای بشر، دنیا بود مهد بلا  
 خود، محک از بهر ایمان آمده  
 وزنه‌ای بهر ولایت آمده  
 سینه‌اش از نیش او هم ریش‌تر  
 هر دمش غم در دل او منجلی  
 با محک ابتلا، جان را به او رابط کنیم  
 در مسیر قرب حق، "خَفَّفُوا" هم "تَلَحَّفُوا" را بشنویم<sup>۳</sup>  
 هم شکور بی زوال از بهر نعمت‌ها شویم  
 تا اگر غشی بود، ما برداریم از میان

۱- سوره بقره، آیه ۲۴۹.

۲- اشاره به آیه ۲۰۰، سوره آل عمران: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

۳- اشاره به خطبه ۲۱، نهج البلاغه: تَلَحَّفُوا، تَلَحَّفُوا؛ سبک‌بار شوید، تا برسید.

او غیور است و جمیل است و ز بهر قرب خود هیچ رنگی را نمی خواهد به بزم حبّ خود<sup>۱</sup> آری؛ اگر چه عبور از امتحانات دشوار دوران غیبت، نفس گیر است، ولی راه جدا شدن منتظران و مؤمنان حقیقی از دوستان زبانی امام، همین است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی سختی این دوران می فرماید:

”يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، الْمُؤْمِنُ فِيهِ أَذْلُ مِنْ شَأْتِهِ.“<sup>۲</sup>

روزگاری بر مردم می آید که مؤمن در آن از گوسفندش خوارتر است!

ایشان همچنین می فرمایند:

”فَعِنْدَهَا يَذَابُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فِي جَوْفِهِ، كَمَا يَذَابُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ؛ مِمَّا يَرَى مِنَ الْمُنْكَرِ، فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَغْيِرَهُ.“<sup>۳</sup>

در آن زمان، قلب مؤمن در بطنش ذوب می شود، همان طور که نمک در آب، ذوب می شود؛ به خاطر آنچه از منکر می بیند و قدرت تغییرش را ندارد.

نه در محله می تواند کاری کند، نه در اجتماع و نه در دنیا. حتی جلوی فرزند خودش را هم نمی تواند بگیرد. لذا چشمش را می بندد و در درون، ذوب می شود.

حضرت علی عليه السلام درباره‌ی این دوران می فرماید:

”قَوَّ الذِّي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا تَرَوْنَ مَا تُحِبُّونَ، حَتَّى يَتَقَلَّ بَغْضُكُمْ فِي وُجُوهِ بَغْضٍ؛ وَ حَتَّى يُسَمِّيَ بَغْضُكُمْ بَغْضًا كَذَّابِينَ.“<sup>۴</sup>

سوگند به پروردگاری که جانم در دست اوست، آنچه را دوست دارید [یعنی حضرت مهدی عليه السلام] را نمی یابید، تا اینکه بعضی از شما بر صورت بعضی خدو اندازد؛ و تا اینکه بعضی از شما، بعضی دیگر را دروغگو نامند!

۱- مؤلف.

۲- نهج الفصاحة، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ص ۷۹۹.

۳- وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۴۸.

۴- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۶.

یعنی زمانی می‌رسد که هیچ کس، دیگری را قبول ندارد. همه، شخصیت یکدیگر را می‌کوبند؛ می‌خواهند دیگران را از میدان دور کنند و خودشان باشند! و بنا بر روایت فوق، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه تا چنین زمانی ظاهر نمی‌شود. حضرت رسول الله ص می‌فرمایند:

"ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ؛ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ عَلَى الْقَوْلِ فِي إِمَامَتِهِ، إِلَّا مَنْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ."<sup>۱</sup>

او (حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه) کسی است که از شیعیانش غایب می‌شود؛ غیبتی که کسی بر عقیده‌ی امامت او ثابت نمی‌ماند، مگر آن که خداوند، قلبش را به ایمان امتحان کرده باشد. امام، یاران یار خود را در میدان امتحان و ابتلا انتخاب می‌کند؛ آنان را در این بوته، تصفیه می‌نماید و تیشه بر ابعاد حیوانی‌شان در خودنمایی‌ها، خودخواهی‌ها، انیت و انانیت می‌زند، تا علایق دنیا در آنان قطع شود، توجه به غیب پیدا کنند و نور امام در دلشان آشکارتر شود. لذا با تبلی، سستی، راحت‌طلبی و عمل بر طبق امیال، هرگز نمی‌توان جزء یاران امام شد و در این میان، کسی می‌تواند از میادین امتحان، سلامت به درآید که حقه‌های نفس را بشناسد.

بر همین اساس بود که امام حسین عجل الله تعالی فرجه در خطبه‌ای به یارانش فرمود:

"أَيُّهَا النَّاسُ، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الْأَسِنَّةِ، فَلْيَقُمْ مَعَنَا؛ وَإِلَّا، فَالْيَنْصَرِفْ عَنَّا."<sup>۲</sup>

ای مردم، پس هر یک از شما که بر تیزی شمشیرها و ضربات نیزه‌ها صابر است، با ما قیام کند؛ وگرنه از ما منصرف شود.

امام باقر عجل الله تعالی فرجه در وصف این دوران سخت فرموده‌اند:

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۸۹.

۲- ينابيع المودة، ج ۳، ص ۶۲.

"لَا تَرَوْنَ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ، حَتَّى تَكُونُوا كَالْمِغْزَى الْمَوَاتِ، الَّتِي لَا يُبَالِي الْخَافِسُ  
أَيْنَ يَضَعُ يَدَهُ فِيهَا؛ لَيْسَ لَكُمْ شَرَفٌ تَرْقُوتُهُ وَ لَا سِنَادٌ تُسْنِدُونَ إِلَيْهِ أَمْرَكُمْ."<sup>۱</sup>

آنچه را منتظرش هستید، نمی بینید، تا همچون بز بی جان و مرده‌ای شوید که حیوان درنده، باکی از این ندارد که به هر جای او خواهد، دست اندازد! جای بلندی برای شما نماند که از آن بالا روید و تکیه‌گاهی نیست که به آن تکیه زنید.

این روایت بسیار عمیق، زمانی را توصیف می‌کند که مردم، ضعیف شده‌اند و دست دشمن به راحتی به آنان می‌رسد؛ چنان که حتی اگر کسی در خانه بنشیند و در را به روی خود ببندد، باز هم صیدی برای گرگ‌ها خواهد بود.

این موضوع در زندگی مدرن امروز با انحرافات و معضلاتی که از طریق اینترنت، ماهواره، موبایل و سایر دستگاه‌های پیشرفته - که در همه جا به راحتی یافت می‌شود - رواج پیدا کرده، به راحتی قابل لمس است. امروز به راحتی چشم، گوش و سایر جوارح و جوانح آدمی، از راه راست منحرف می‌شود و صیدی آماده برای حمله‌ی شیاطین انسی و جنی خواهد بود. تا نهایتاً کار به جایی می‌رسد که برای فرد، تنها ایمان سطحی و صوری‌ای که رنگ سکولار دارد، باقی می‌ماند؛ ایمانی که هرگز قدرت اتصال به غیب را ندارد؛ "كَانَ عَاقِبَةً  
الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ"<sup>۲</sup>.

بشنو از نی چون حکایت می‌کند      وارد در امتحانست می‌کند  
تا تو را در کوره‌های ابتلا      می‌دهد از جام شیرین و لا  
خود بیا از نی، دلا عبرت بگیر      همچو نی خالی شو و وحدت پذیر  
نی چو خالی از تعلق‌ها شود      شهد شیرین بر تعقل‌ها شود

۱- الکافی، ج ۸، ص ۲۶۳.

۲- سوره روم، آیه ۱۰: سپس عاقبت کسانی که بد کردند، این شد که آیات الهی را تکذیب کردند و به آن، استهزاء ورزیدند.

شهد نی از جان نی خالی شود  
 نی ز خود، خالی، ز شهدش پر بود  
 شهد نی، خود، اسم رزاق خداست  
 نی چو بیگانه ز خود گشت و ز خلق  
 نی به نای ناله‌اش از خود رهید  
 تا به جان‌ها، قوت بازو شود  
 تو بیا ای دل، ز خود فانی بشو  
 هم به سوز و ناله و با درد و آه  
 بهر این، عشاق خود را هم خدا  
 همچو نی، نای الهی سر دهند  
 از خود و از خویش خود، خالی شوند  
 هم حسین علیه السلام و جمله یاران حسین علیه السلام  
 با نوای "كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا"  
 تا بدانند "كُلَّ يَوْمٍ عَشْرًا" را  
 تا به خود آیند ز باب ابتلا  
 خالی از دنیا شوند و ماسوی  
 امتحان‌ها هم بلا در کربلا  
 حق بفرمود بر امام انس و جان  
 ناس، جمله مبتلا بر مهترتان  
 گر شما "رضیتموا"، حق، راضی است  
 بهر جان، نیروی اجلالی شود  
 شهد شیرینش چنان در او بود  
 قدرت و نیروی حق بر جسم‌هاست  
 از درونش گشت جاری شهد حق  
 بهر این، حق، شهد خود در او دمید  
 جان‌ها با عشق، سوی او برد  
 شهد عشق حق بگیر، باقی بشو  
 تا که گیری مأمی نزد اله  
 برده در شهری به نام نینوا  
 سوزها از دل به باری سر دهند  
 پر ز گوهرهای اجلالی شوند  
 بهر حق گردند همیشه نور عین  
 خلق‌ها را برکشند در نینوا  
 امتحان مرگ را و حشر را  
 هر دمی آیند بر قرب خدا  
 هم رهند از نفس دون و از هوی  
 سنتی باشد ز حق، بهر ولا  
 أنتم الباب البلاء بر مردمان<sup>۱</sup>  
 یا جدا از "من" شدند بر قهرتان  
 در غضب‌های شما، خود، قاضی است

۱- اشاره به بخشی از زیارت جامعه کبیره: "الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِنَّ النَّاسُ؛ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَا؛ [شما]

دری هستید که مردم به آن مبتلا می‌شوند؛ هر که به سوی شما آید، نجات یابد و هر که نیاید، هلاک شود.

جمله نیکی‌ها، همه آن شماست      ظرف اوصاف خدا، جان شماست  
هر که دارد هوس کرب و بلا      گو شود خالی چنان نینوا  
تا که حق، جانش به آسانی خرد      نزد خود، او را به مهمانی برد  
او شود در نزد مولا، "یُرزقون"      خود، شهید و شاهد و "مقرَّبون"  
قرب حق، جانا ثمین و پرربها      می‌دهد در وادی کرب بلا  
امتحان و آزمایش بهر خلق      سنت ثابت بود از نزد حق<sup>۱</sup>  
بنابراین امتحان و ابتلا، سنت ثابت الهی در نظام هستی است که هرگز  
گریزی از آن نیست؛ و البته شیعیان و محبین اهل بیت علیهم‌السلام به جهت خلوص  
محبتشان، جایگاه ویژه‌ای در این میدان دارند. چنان که امام حسین علیه‌السلام در این  
باره می‌فرمایند:

"وَاللَّهِ الْبَلَاءُ وَالْفَقْرُ وَالْقَتْلُ، أَسْرَعُ إِلَيَّ مِنْ أَحَبَّنَا، مِنْ رَكْضِ الْبَرَّادِينَ وَمِنْ  
السَّيْلِ إِلَى صِمْرِهِ."<sup>۲</sup>

قسم به خدا، بلا و فقر و قتل، به آن که ما را دوست دارد، نزدیک‌تر است از دویدن  
اسبان سواری در مسابقه و حرکت سیلاب‌ها در زمین‌های پست.  
بنابراین ملاک سبقت گرفتن شیعیان در قرب به خدا و محبت  
اهل بیت علیهم‌السلام، امتحان به بلا، فقر و شهادت، در ابعاد گوناگون زندگی است؛ به  
سختی و فشار کشیدن است. پس اگر ما تمام ابعاد زندگی را طبق امیال خود  
قرار دهیم و آن گاه تصور کنیم محب امام حسین علیه‌السلام و تحت ولایت او  
هستیم، توهمی بیش نیست؛ به ویژه در عصر کنونی یعنی آخرالزمان، که  
سخت‌ترین ابتلائات و امتحانات، پیش روی امت قرار دارد.

در ادامه به بررسی برخی از امتحانات آخرالزمان می‌پردازیم.

۱- مؤلف.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۴ ص ۲۴۶.



## فتنه‌های آخر الزمان

## شک و تردید

یکی از فتنه‌هایی که در زمان غیبت امام، گریبان‌گیر جوامع می‌شود، رواج شک و تردید است؛ چنان‌که از سدید صیرفی نقل شده است روزی حضرت امام صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند:

«...وَيُنْكُمُ إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَعْفَرِ صَيِّحَةً هَذَا الْيَوْمِ... تَأَمَّلْتُ فِيهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَ غَيْبَتَهُ وَ إِنْطَاءَهُ وَ طُولَ عُمْرِهِ وَ بَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِ مِنْ بَغْدِهِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ تَوَلَّدَ الشُّكُوكَ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَ ارْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ وَ خَلْعَهُمْ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمْ الَّتِي قَالَ اللَّهُ - تَقْدُسَ ذِكْرُهُ -: « وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَةً فِي عُنُقِهِ »، يَعْنِي الْوَلَايَةَ. فَأَخَذْتَنِي الرَّقَّةُ وَ اسْتَوَلَّتْ عَلَيَّ الْأَخْزَانُ...»<sup>۲</sup>

وای؛ همانا من امروز صبح، به کتاب جعفر نظر کردم... در آن تأمل کردم در بخش مربوط به تولد قائم ما، غیبت او و طولانی بودن آن، طول عمر آن حضرت، بلا و امتحان مؤمنین در آن زمان، ایجاد شک‌ها در قلوبشان از طول غیبت، برگشت بیشتر آنان از دینشان، و خلع رشته‌ی بندگی اسلام از گردن‌هایشان؛ همان که خداوند فرموده است: طائر هر انسان را در گردنش آویخته‌ایم؛ یعنی ولایت. پس [از دیدن این مطالب،] رقت و دل‌سوزی، مرا گرفت و غم و اندوه بر من چیره شد.

متأسفانه امروز بیشتر مردم به شک و تردید مبتلا شده‌اند و همین امر باعث ارتدادشان از حقیقت دین شده است. لذا اگر چه در سطح دین باقی مانده‌اند، از عمق و حقیقت آن که همانا اقتدا به هدایت عین‌الإنسان و انسان کامل است، جدا افتاده‌اند. از این رو خطر بی‌دینی و بی‌اعتقادی، تهدیدشان می‌کند.

۱- سوره اسراء، آیه ۱۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۱، صص ۲۱۹-۲۲۰.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرمایند:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا، لِيُغَيِّبَنَّ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي بِعَهْدٍ مَغْهُودٍ إِلَيْهِ مِنِّي؛ حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ: مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاجَةٌ! وَ يَشْكُ آخَرُونَ فِي وِلَادَتِهِ. فَمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ، فَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ وَ لَا يَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ إِلَيْهِ سَبِيلًا بِشَكِّهِ؛ فَيُزِيلَهُ عَن مِلَّتِي وَ يُخْرِجَهُ مِن دِينِي؛ فَقَدْ أَخْرَجَ أَبُو نِيكُم مِّنَ الْجَنَّةِ مِن قَبْلُ»<sup>۱</sup>

سوگند به خدایی که مرا به حق برای بشارت برانگیخت، همانا فرزندانم طبق عهد معهودی که از من بر اوست، غایب می‌شود [و غیبتش آن قدر طول می‌کشد] تا بیشتر مردم می‌گویند: خداوند چه احتیاجی به خاندان محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد؟! و عده‌ای هم در ولادتش شک می‌کنند [و می‌گویند مهدی به دنیا نیامده است]! پس هر کس زمانش را درک کند، باید به دین او متمسک شود و با شکش، راهی به سوی خود، برای شیطان قرار ندهد؛ که شیطان، او را از [زمره‌ی] امت من زایل می‌کند و از دینم، خارج می‌کند؛ همان گونه که پیش از این، پدر و مادرتان [آدم و حوا] را از بهشت خارج کرد.

بنابراین دوران غیبت، دوران سخت حفظ دین است. این دوران، هرگز مانند زمان حضور امام نیست که شیطان فقط در چند گوشه به ما راه داشته باشد، که در آن چند گوشه هم، راندنش خیلی سخت نیست؛ بلکه در این زمان اگر در جزیی‌ترین مرحله به شیطان میدان دهیم، دیگر از دینمان خبری نخواهد بود. پس باید محکم به دینمان بچسبیم و شیطان را به خود راه ندهیم؛ یعنی «مراقبت تام» داشته باشیم.

کلام، کلام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ شوخی نیست! می‌گویند در آخرالزمان اگر خواب باشی و نماز بخوانی، خواب باشی و روزه بگیری، خواب باشی و درآمد اقتصادی داشته باشی، شیطان تو را از ملت من خارج می‌کند. چه خطر عظیمی! وقتی شیطان، آدم و حوا را از بهشت بیرون کرد، دیگر کار من و شما چگونه

است؛ که تازه آدم و حوا نیستیم، بلکه فرزندان آن دوییم و شاید هم فرزندان ناخلفشان!

لذا امروز برای دین داشتن، گناه نکردن، کافی نیست. امروز برای حفظ دین، مکروه را هم باید ترک کرد. زیرا اگر کسی مراقب مکروه باشد، هرگز به حرام نمی‌افتد. آخر الزمان، این قدر خطرناک است که اگر گناه در هر مرحله‌ای بر انسان حاکم باشد، دینش را بر باد می‌دهد! امروز باید معرفت را بالا برد و به نورانیت امام رسید.

### راه مقابله با شک و تردید

چنان که گفته شد، در زمان غیبت امام زمان علیه السلام که دست امت از ایشان کوتاه می‌شود، باید مراقبه‌ی زیاد در دین خویش داشته باشیم، تا مبادا دوری از او، یکی از ما را از دین جدا کند. در واقع در این زمان، فیوضات از پس پرده به ما می‌رسد؛ و نور از پس ابر، با شعاع مستقیم خورشید، یکی نیست. پس حال که راه افاضه‌ها ضعیف‌تر شده، مراقبت باید بیشتر باشد؛ ولی برعکس، می‌بینیم دیگر اجتناب از حرام هم چندان رعایت نمی‌شود، چه رسد به مکروه! لذا پای شیطان در کار می‌آید و دین‌ها بر باد می‌رود. آن وقت اگر چه نماز بخوانیم و روزه بگیریم، ولی اثرات دین را در اخلاقمان نمی‌بینیم، نورانیت در نماز نداریم، دعایمان مستجاب نمی‌شود و...؛ بی آنکه بفهمیم این مصیبت‌ها از کجا به ما می‌رسد!

باید بدانیم خطر تسلط شیطان بر ما، نه فقط در دین‌داری، که در هر زمینه‌ای وجود دارد. مثلاً اگر من و شما اسراف نمی‌کردیم، می‌توانستیم با روحیه‌ی قناعت زندگی کنیم، یعنی به اقل‌ها قانع بودیم؛ یا اگر در سرمایه‌مان مکروه و شبهه را راه نمی‌دادیم و خمس و زکاتمان را به موقع می‌پرداختیم،

وضع اقتصاد خانواده‌ها به اینجا نمی‌کشید و رشوه، ربا، سود گرفتن‌های غلط غیرشرعی و... از جامعه‌ی ما رخت برمی‌بست. لذا در آخرالزمان، در جزیی‌ترین مسائل و حتی در حلال هم باید مراقبت کرد. اما به راستی کدام یک از من و شما به چنین نکاتی اهمیت می‌دهیم و آن‌ها را رعایت می‌کنیم؟! تازه این، نازل‌ترین مرحله است و متأسفانه در مراحل دیگر نیز همین طور غافلیم.

در واقع امروز هر کاری، مراقبت و دقت بیشتری می‌خواهد. امروز کسب حلال، به سادگی ممکن نیست. حرف زدن، خیلی مراقبت می‌خواهد و هر حرفی ممکن است بوی اهانت، تهمت یا دروغ دهد. خیلی از دیدنی‌ها و شنیدنی‌های حلال هم انسان را به حرام می‌اندازد. آخرالزمان است؛ یعنی حلال، قدری در پرده است و از این رو کار ما آخرالزمانی‌ها نسبت به یاران زمان حضرات علیهم‌السلام خیلی سخت‌تر است. آنان اگر اندکی در خواب می‌رفتند، با تذکرات امام، بیدار می‌شدند؛ ولی آخرالزمانی‌ها اگر یک چرت هم بزنند، دینشان رفته است!

حقیقتاً امروز با وجود احادیثی که درباره‌ی امتحان‌های آخرالزمان آمده است، اصلاً نمی‌شود راحت زندگی کرد. وقتی انسان می‌شنود که به فرمایش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، در عصر غیبت اگر کسی مراقب نباشد، شیطان، او را از دین و آیین حق خارج می‌کند، گویی به جایی می‌رسد که فقط می‌تواند به حضرت صاحب‌الأمر - ارواحنا له‌الفداء - متوسل شود و بگوید: «یا صاحب‌الزمان، ادرکنی و لا تهلکنی!»

به راستی چرا ما مراقب خود نیستیم و اخلاقمان، زبان، گوش، چشم، معده، دست، پا و همه چیزمان را این قدر رها کرده‌ایم و آزاد گذاشته‌ایم؟! مگر آخرالزمان نیست؟! هیچ فکر کرده‌ایم مردم در زمان حضور پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و

ائمه علیهم السلام که منبع نور در کنارشان بود، چه شدند، که من و شما در غیبت اقایمان، با این همه سهل انگاری می خواهیم بشویم؟! مگر سخن امام کاظم علیه السلام را نشنیده ایم که می فرمایند:

"إِذَا فَقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ، قَالَ اللهُ فِي أَدْيَانِكُمْ، لَا يُزِيلَنَّكُمْ أَحَدٌ عَنْهَا! يَا بَنِيَّ، إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ، حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ! إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ؛ وَ لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَ أَجْدَادُكُمْ دِينًا أَصَحَّ مِنْ هَذَا، لَاتَّبَعُوهُ."<sup>۱</sup>

هر گاه پنجمین فرزند هفتمین [امام]، غایب شود، خدا را، خدا را در دین هایتان، که کسی شما را از آن دور نکند! [یعنی بدترین و وحشتناک ترین زمان خواهد بود]. ای فرزندان من، به درستی که برای صاحب الامر، به ناچار غیبتی است [که آن قدر طولانی می شود] تا هر کس معتقد به این امر است، از عقیده ی خود برگردد! این، تنها محنتی از خدای عزوجل است که به وسیله ی آن، خلقتش را امتحان می کند. و اگر پدران و اجداد شما، دینی درست تر از این می دانستند، حتماً از آن پیروی می کردند.

امام جواد علیه السلام درباره ی دوران سخت غیبت می فرمایند:

"إِذَا مَاتَ ابْنِي عَلِيٌّ، بَدَأَ سِرَاجٌ بَعْدَهُ، ثُمَّ خَفِيَ. فَوَيْلٌ لِلْمُرْتَابِ وَ طُوبَى لِلْغَرِيبِ الْفَارِّ بِدِينِهِ! ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ، أَخْدَاتٌ تَشْبِيهُ فِيهَا النَّوَاصِي وَ يَسِيرُ الصَّمُّ الصَّلَابُ."<sup>۲</sup>

زمانی که فرزندم علی از دنیا رفت، پس از او چراغ نورانی و روشنی می آید و بعد مخفی می شود. پس وای بر کسی که به شک افتد و خوشا به حال غریبی که دین خود را برداشته، فرار کند! سپس پیش آمدهایی روی می دهد که در آن بر پیشانی ها، نقش پیری می نشیند و کوه های سخت و سنگین از جای کنده می شود.

در این حدیث، به دو دسته از انسان ها در زمان غیبت اشاره شده است:

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، صص ۳۵۹-۳۶۰.

۲- الغيبة نعمانی، ص ۱۸۶.

یکی عده‌ای که در دام شک و تردیدند و به تعبیر امروزی، دین سکولاریزه دارند؛ دینی که به امور دنیایی آنان، خوب جواب می‌دهد و منافات با دنیایشان ندارد! اینان منتظر حقیقی نیستند.

دسته‌ی دیگر هم کسانی هستند که غریب‌اند و با دینشان، از جلوات پر زرق و برق دنیای مدرن فرار می‌کنند. اما چرا غریب‌اند؟ زیرا منتظر حقیقی امام هستند و منتظر حقیقی، سمت و سوی حرکتش با ذائقه‌ی عموم مردم سازگار نیست؛ در نتیجه غریب، ناشناخته و تنها می‌مانند. اما در عوض، به نظر و مدد خدا و امامشان، از دام شک و تردید می‌رهند.

### شبهه در دین، سخت‌ترین امتحان

امروز چهره‌ی حقیقی دین، به وضوح و آشکار در دسترس همگان نیست؛ در صورتی که اگر امام در غیبت به سر نمی‌برد، برای فرد فرد ما، چه نعمت‌هایی که فراهم نبود و در دین‌داری، چه بهره‌هایی از جوار سفره‌ی پرفیض امام می‌توانستیم بگیریم که اکنون از آن محرومیم! گاه پیدا کردن یک حکم شرعی و فقهی، چنان مشکل می‌شود و آراء و نظرات در یک مسئله، آن قدر مختلف به نظر می‌آید که افراد سست‌عقیده، از اصل عمل به آن منصرف می‌شوند. بنابراین تنها افرادی می‌توانند در سختی‌های دوران نلغزند و سست نشوند، که در اعتقادات خود استوار باشند. در حالی که اگر امام را می‌یافتیم، این همه مشکل وجود نداشت و در سؤالات و مشکلاتمان به راحتی جواب می‌گرفتیم.

رسول خدا ﷺ درباره‌ی دین‌داری آخرالزمانی‌ها می‌فرماید:

”وَ إِخْوَانِي، قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ، آمَنُوا وَ لَمْ يَرَوْنِي...؛ لَأَخَذَهُمْ أَشَدُّ بَقِيَّةً عَلَيَّ

دِينِهِ، مِنْ خَرَطِ الْقِتَادِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلَمَاءِ، أَوْ كَالْقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الْغَضَاءِ...“<sup>۱</sup>

و برادران من، قومی در آخرالزمان هستند، که ایمان می‌آورند، در حالی که مرا ندیده‌اند... به راستی پای‌بندی و ثابت ماندن یکی از آنان بر دین خود، دشوارتر است از صاف کردن درخت خاردار در شب ظلمانی؛ یا همچون کسی است که گلوله‌ای از آتش چوب درخت غضا<sup>۱</sup> را در دست گرفته باشد.

در روزگار غیبت، به دلیل استفاده نکردن از طلوع مستقیم خورشید وجود امام، حرارت حیات، از وراء پرده‌ی ابر به انسان‌ها و همه‌ی موجودات می‌رسد. به همین دلیل، تزلزل‌ها، شبهات، فتنه‌ها و گرفتاری‌ها در این عصر غوغا می‌کند. لذا پایداری بر دین، به دلیل عدم معرفت‌ها، محرومیت‌ها، جهل و نادانی‌ها و عدم دسترسی مستقیم به منبع فیض، بسیار دشوار است و دین‌داری در این زمان، نیازمند بینش و قدرتی است که فرد دین‌دار در پرتو آن بتواند در برابر تحریف‌ها، شبهه‌ها، تردیدها، تزلزل‌ها و مهم‌تر از همه در برابر سرزنش‌ها، از درون و بیرون - و حتی از حوزه‌ی دین علیه دین و مذهب علیه مذهب - ایستادگی کند.

در واقع سخت‌ترین مسئله برای نوع انسان، ایستادگی در برابر شبهات است؛ و آخرالزمان، میدان ایستادگی در این سخت‌ترین امتحان. بر این اساس است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اصحاب خود می‌فرماید: به زودی پس از شما کسانی می‌آیند که یک نفر آنان، پاداش پنجاه نفر از شما را دارد؛ و وقتی اصحاب با تعجب، به ذکر سوابق خود در جهاد همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و شأن نزول قرآن می‌پردازند و علت این برتری را می‌پرسند، حضرت می‌فرماید: چون آنان در شرایطی زندگی می‌کنند که اگر شما در آن بودید، نمی‌توانستید مثل آنان

۱- غضا، درختی است که چوب آن، از سخت‌ترین چوب‌هاست و آتش آن، مدت زمانی می‌ماند و خاموش نمی‌شود.

صبر کنید!

### راه مقابله با شبهه

آری؛ مصیبتی که امروز بر سر ما می‌آید، نه از شمشیرهای بدر و حنین، بلکه درست نفهمیدن دین است؛ که البته ضرباتش بر جان انسان، بسیار عمیق‌تر از ضربه‌های شمشیر است. در این میان، تنها چیزی که ما را از ورطه‌ی هلاک نجات می‌دهد، دردمند شدن است. باید درد نبود امام، سر تا پای جانمان را بسوزاند؛ باید لحظه‌ای دست از تلاش برای شناخت موانع و برطرف کردن آن‌ها برنداریم. باید با بالا بردن سطح بینش خود، به شناخت وضعیت زشت زمانه و وضعیت مطلوب زمان ظهور حضرت بنشینیم، تا آرزوی رسیدن به دولت کریمه‌ی دوست، ما را از خود بی‌خود کند و سر و جان بر کف، برای مهیا کردن زمینه‌ی چنین ظهوری در درون خود و در جهان بیرون تلاش کنیم.

البته مسلماً این کار، به درجه‌ی بالایی از ایمان و یقین نیاز دارد؛ همان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی به حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

”يَا عَلِيُّ، وَ اَعْلَمُ اَنْ اَعْجَبَ النَّاسَ اِيْمَانًا وَ اَعْظَمَهُمْ يَقِيْنًا، قَوْمٌ يَكُوْنُوْنَ فِيْ اٰخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوْا النَّبِيَّ وَ حَجَبَتْهُمْ الْحُجَّةُ؛ فَاَمْتُوا بِسَوَادِ عَلِيٍّ بِيَاضٍ.“<sup>۱</sup>

ای علی، بدان که شگفت‌ترین ایمان‌ها و بزرگ‌ترین یقین‌ها در مردم، از آن گروهی در آخر الزمان است که پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرده‌اند و امام و حجت هم از دیدگان‌شان پوشیده است؛ پس به واسطه‌ی سیاهی بر سفیدی [نوشته‌های روی کاغذ]، ایمان آورده‌اند.

۱- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۳۰: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَيَأْتِي قَوْمٌ مِنْ بَعْدِكُمْ، الرَّجُلُ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ لَهُ اجْرُ خَمْسِيْنَ مِنْكُمْ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَحْنُ كُنَّا مَعَكَ بِبَدْرٍ وَ اُحُدٍ وَ حَنِيْنٍ وَ نَزَلَ فِيْنَا الْقُرْآنُ. فَقَالَ: اِنْكُمْ لَوْ تَحَمَّلُوْا لِمَا حَمَلُوْا، لَمْ تَصْبِرُوْا صَبْرَهُمْ.

۲- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۸.



یعنی مرجع دین‌داری آنان، الفاظی است که بر کاغذها نوشته شده است. دین‌داران صدر اسلام، اعتقادات خود را از باورهای دینی استاد و خلیفه‌الله به صورت مستقیم دریافت می‌کردند؛ تعالیم خاص را از مفسر و مبین واقعی دین می‌گرفتند و روش و منش او را در عملش می‌دیدند. لذا دین‌داری و پذیرش همه چیز برایشان آسان بود و مردودیت هم به سادگی جبران می‌شد. در حالی که انسان دین‌دار در زمان غیبت، از تمام دریافت‌های حسی و مستقیم، به دور است و فقط می‌تواند ادراک تاریخی و عقلی - "بِسْوَادِ عَلِيٍّ بَيَاضٍ" - داشته باشد و به مراجع تقلید و بزرگان دینی تکیه کند؛ و چنان که گفتیم، این حرکت عمیق درونی، به ایمان و یقین بالایی نیازمند است.

جایگاه ایمان، در قلب و وجود ثابت و مستقر انسان است؛ همان جا که عرش رحمن است<sup>۱</sup> و سعاهش به اندازه‌ی معبود یکتا<sup>۲</sup>. اما اگر ایمان، خوب در آن جای نگیرد، ایمان عاریه‌ای و صوری می‌شود که با فنای جنبه‌ی بشری انسان، رو به فنا می‌رود و در کوچک‌ترین میدان ابتلا و آزمایش و فشار دنیوی، یا کمرنگ می‌شود و یا به کلی محو می‌گردد.

حضرت علی عليه السلام در این باره می‌فرمایند:

فَمِنْ الْإِيْمَانِ، مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ، مَا يَكُونُ عَوَارِيَّ بَيْنِ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَغْلُومٍ.<sup>۳</sup>

نوعی از ایمان است که در قلب‌ها، ثابت و قرار گرفته است؛ و نوعی از آن، تا مدت

۱- بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹: أَنْ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ، عَرْشُ الرَّحْمَنِ.

۲- اشاره به حدیث قدسی در بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹: لَمْ يَسْغِنِي سَمَائِي وَ لَا أَرْضِي وَ وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

معلوم، عاریه مابین قلبها و سینههاست؛<sup>۱</sup> [که معلوم نیست تا کی بماند و کی گرفته شود]! ایمان، حقیقتی است که انسان را به خدا ربط می‌دهد و رابط بین عالم خاک و عالم افلاک، و فرش وجود به عرش آن است. اما چگونه باید ایمان خود را محک زد؟

از آنجا که هر حقیقتی، خود را با تأثیراتش در نظام وجود نشان می‌دهد، برای شناخت هر شیء مؤثر، باید از آثارش به آن پی برد که آیا این مؤثر، واقعی و حقیقی است یا وهمی و تخیلی.

ایمان هم حقیقتی است که فقط آثارش نشان می‌دهد آیا ما در مسیر حقیقت، واقعیت و عقل حرکت می‌کنیم یا در مسیر وهم. یعنی تشخیص اینکه آیا خود و دیگران را در وهم، مؤمن به حساب می‌آوریم یا در عالم حقیقت، جزء مؤمنین هستیم، فقط از آثارش ممکن است.

از آنجا که خداوند اصلی‌ترین وظیفه و حرکت ما برای رسیدن به خودش را، خودشناسی معرفی کرده است - "عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ"<sup>۲</sup> - در مسیر شناخت خود باید جانمان را با آثار و حقایق وجودی ایمان و مؤمن، بررسی کنیم و ناگزیریم علائم و آثار ایمان را از دیدگاه دو میراث رسول ﷺ - قرآن و اهل بیت علیهم السلام - بشناسیم. در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام راه رسیدن به ایمان حقیقی که همان مسیر قرب الهی است، توجه تام به خاندان عصمت و اثبات محبت و قبول سرپرستی‌شان که همان ولایت‌پذیری است، معرفی می‌شود.<sup>۳</sup>

۱- قلب و صدر، دو جلوه از تجلیات وجود انسان‌اند.

۲- سوره مائده، آیه ۱۰۵: بر شما باد، به جان‌هایتان.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: "مَنْ أَرَادَ اللَّهَ، بَدَأَ بِكُمْ وَ مَنْ وَحَدَهُ، قَبْلَ عَنكُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ، تَوَجَّهَ إِلَيْكُمْ؛ هر که خدا را اراده کند، از شما آغاز نماید و هر که او را واحد بپرستد، از شما بپذیرد و هر که او را اراده کند، به شما توجه نماید.

به هر اندازه که مؤمنین در جهت یاری هم در ابعاد گوناگون اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و... یکدل باشند، در یک مسیر حرکت کنند و تفرقه و جدایی بین آنان حاکم نباشد، به همان اندازه، ایمانشان واقعی است و با ایمان واقعی حرکت می‌کنند. این، اثر اصلی ایمان است که هر چه بیشتر نمود داشته باشد، ایمان، واقعی‌تر است.

در قرآن مجید، علائم ایمان چنین معرفی شده است:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ.<sup>۱</sup>

همانا مؤمنین، تنها، کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آوردند و سپس شک نکردند؛ و به اموال و جان‌هایشان در راه خدا مجاهده نمودند. آنان همان صادقین هستند.

عاری بودن ایمان از شک، زمانی خود را نشان می‌دهد که مؤمن در میدان امتحانات در مسیر اموال و نفس قرار گیرد و بتواند نور ایمان به خدا و رسول را از جنبه‌ی ذهنی و اعتقادی، به ظهور در کاربرد و عمل بکشد. به عبارت دیگر، ایمان، زمانی عقلی و واقعی است که نورش در میدان‌های امتحان، مؤمن را در مسیر صحیح پیش برد.

چنان که بیان شد، برخی درجات ایمان نیز عاریه است و در اثر یک امتحان، ممکن است به کلی از بین برود؛ چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ الْعَبْدَ، يُصْبِحُ مُؤْمِنًا وَ يُمْسِي كَافِرًا وَ يُصْبِحُ كَافِرًا وَ يُمْسِي مُؤْمِنًا؛ وَ قَوْمٌ يُعَارُونَ الْإِيمَانَ، ثُمَّ يُسَلْبُونَهُ وَ يُسَمَّوْنَ الْمُعَارِينَ.<sup>۲</sup>

همانا بنده، صبح کند در حالی که مؤمن باشد و شب کند در حالی که کافر باشد؛ و صبح کند در حالی که کافر باشد و شب کند در حالی که مؤمن باشد؛ و گروهی هستند که

۱- سوره حجرات، آیه ۱۵.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۱۸.

ایمان را به عاریت دارند و سپس از آنان گرفته می‌شود؛ و آنان، مُعَارین نام دارند. بنابراین باید خواص ایمان ثابت را شناخت و به فرمایش حضرت سجاد علیه السلام ایمان را به ایمان کامل رساند تا از چنین خطرات مهلکی در امان بود؛ و چه بجاست بحث را با روایتی دنبال کنیم که راه را برای ما مهجورماندگان از یار در عصر آخرالزمان می‌نمایاند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

”وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ قَدْ كَمَلَ إِيمَانُهُ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ، فَلْيَتَسَوَّلَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ الْمُنْتَظَرَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.“<sup>۱</sup>

و هر که دوست دارد خدا را در حالی ملاقات کند که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد، باید تحت ولایت و سرپرستی و محبت حجت خدا یعنی امام منتظر علیه السلام قرار گیرد. حضرت در این فرمایش، وظیفه‌ی منتظرین در زمان غیبت و دوران آمادگی برای استقبال از ورود یار را معرفی می‌کنند که شرط کمال ایمانشان، قرار گرفتن تحت ولایت حضرت حجت علیه السلام است؛ و اینکه باید با کمال ایمان و حسن اسلام، بتوانند خدا را در وجه ”أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ“ ملاقات کنند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله همچنین در وصیتی به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

”يَا عَلِيُّ، سَبْعَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ، فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ وَ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةٌ لَهُ؛ مَنْ أَسْبَغَ وَضُوئَهُ وَ أَحْسَنَ صَلَاتَهُ وَ أَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ وَ كَفَأَ غَضَبَهُ وَ سَجَنَ لِسَانَهُ وَ اسْتَغْفَرَ لِذَنْبِهِ وَ أَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ.“<sup>۲</sup>

علی جان، هفت خصلت است که در هر کس باشد، به حقیقت ایمان کامل رسیده و از نگرانی ایمان عاریه و ایمانی که ظلم و شرک و شک در آن

۱- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۰۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۷۰.

است، رهایی یافته و ابواب بهشت بر او باز شده است؛ کسی که وضوی خود را کامل و با آداب باطنی و ظاهری انجام دهد؛ نمازش را، هم در جلوه‌ی ظاهری و احکام فقهی و هم در حقیقت باطنی، اخلاقی و نوری، نیکو به جا آورد و سرّ و ارتباط آن را در روح و جان خود بیابد؛ زکات مالش را ادا کند و بپردازد؛ خشم و غضبش را نگه دارد؛ زبانش را زندانی و حبس کند؛ برای گناهانش استغفار نماید؛ و نسبت به اهل بیت پیغمبرش ناصح و خیرخواه باشد.

و این نصیحت و خیرخواهی، همان است که حضرت مولی‌الموحّدین علیه السلام آن را یکی از حقوق خود بر گردن مردم معرفی می‌کنند و از امت و شیعیان خود می‌خواهند خیرخواهشان باشند:

«... وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ؛ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ، وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ.»<sup>۲</sup>

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در روایت دیگر می‌فرمایند:

«ثَلَاثَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ، يَسْتَكْمِلُ إِيمَانَهُ؛ رَجُلٌ لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ؛ وَ لَا يُرَائِي بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ؛ وَ إِذَا عَرَضَ عَلَيْهِ أَمْرَانِ، أَحَدُهُمَا لِلدُّنْيَا وَ الْآخَرُ لِلْآخِرَةِ، اخْتَارَ أَمْرَ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا.»<sup>۳</sup>

سه چیز است که در هر کس باشد، ایمان او کامل است: مردی که در کار خدا از سرزنش ملامت‌گری نهراسد؛ در چیزی از کار خویش ریا نکند؛ و اگر دو امر بر او عرضه شود که یکی برای دنیا و دیگری برای آخرت باشد، کار آخرت را بر دنیا ترجیح دهد.

یعنی کسی که اولاً در راه خداوند و اطاعت او و برداشتن موانع قرب الهی،

۱- برای مطالعه بیشتر در این زمینه، به سلسله نوارهای درسی "آسرار نماز" از مؤلف مراجعه شود.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۳۴؛ و اما حق من بر شما، این است: وفا به بیعت؛ خیرخواهی در حضور و غیاب؛ اینکه وقتی شما را می‌خوانم، اجابت کنید؛ و وقتی به شما امر می‌کنم، اطاعت کنید.

۳- نهج الفصاحة مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ص ۴۰۹.

از سرزنش سرزنش کنندگان، ناراحت نشود و در میادین ستم‌ها و موانع، تزلزل به خود راه ندهد، محکم و ثابت قدم باشد، باکی نداشته باشد و تحت تأثیر مثلث شوم زر و زور و تزویر قرار نگیرد. ثانیاً در اعمال خود، توجهی نداشته باشد به اینکه نظر دیگران چیست و آیا دیگران می‌فهمند یا نه؛ و خلاصه ریا، نشان دادن و خودنمایی در عملش نداشته باشد. ثالثاً وقتی دو امر دنیوی و اخروی بر او عرضه می‌شود، آنچه را به نفع ابدیت و آخرتش باشد، انتخاب کند؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی به این مطلب اشاره می‌کنند. ایشان می‌فرمایند:

لَنْ يَسْتَكْمِلَ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ، حَتَّى يُؤْتِرَ دِينَهُ عَلَى شَهْوَتِهِ وَ لَنْ يَهْلِكَ حَتَّى يُؤْتِرَ شَهْوَتَهُ عَلَى دِينِهِ.<sup>۱</sup>

حقیقت ایمان در بنده، کامل نمی‌شود، مگر آنکه دین خود را بر شهوتش ترجیح دهد؛ و به هلاکت نمی‌رسد، مگر شهوتش را بر دینش برگزیند.

یعنی شرط کمال ایمان، ترجیح آخرت بر دنیا و ترجیح خواست حضرت حق تعالی در چارچوب شرع، به خواست و امیال خود است.

در روایت دیگری از نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

لَا يَسْتَكْمِلُ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ، حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِفْتَارِ وَ الْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ وَ بَذْلُ السَّلَامِ.<sup>۲</sup>

بنده، ایمانش را به کمال نرساند، مگر سه صفت در او باشد: صدقه دادن در تنگ‌دستی، انصاف دادن به ضرر خویش و سلام بسیار کردن.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله همچنین در پاسخ به مردی که از ایشان پرسید،

دوست دارم ایمانم کامل شود، فرمودند:

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۸۱

۲- نهج الفصاحة، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ص ۶۸۲

”حَسَنُ خُلُقِكَ، يَكْمُلُ إِيمَانُكَ.“<sup>۱</sup>

خُلق خود را نیکو کن؛ ایمانت کامل می‌شود.

در روایت دیگر، امام رضا علیه السلام به نقل از حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند:

”أَكْمَلُكُمْ إِيمَانًا، أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا.“<sup>۲</sup>

کامل‌ترین شما در مرتبه‌ی عالی ایمان، خوش‌خلق‌ترین شماست.

حضرت صادق علیه السلام نیز به روایت از پدر گرامی خود فرمودند:

”لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ، حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالُ ثَلَاثٍ: التَّفَقُّهُ فِي

الدِّينِ وَ حُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ وَ الصَّبْرُ عَلَى الرِّزَايَا.“<sup>۳</sup>

بنده‌ای حقیقت ایمان را به کمال نمی‌رساند، مگر در او سه خصلت باشد: تفقه و

عمیق‌اندیشی در دین، نیکو اندازه گرفتن در زندگی و صبر بر مصائب و سختی‌ها.

یعنی شرط کمال ایمان، آن است که این سه خصلت در وجود فرد، ملکه

و تثبیت شده باشد: اولاً تفقه و معرفت در دین داشته باشد و جاهلانه در مسیر

دینی حرکت نکند؛ ثانیاً در معیشت و زندگی دنیوی و امور اقتصادی - که لابد و

ناچار از آن‌هاست - حسن اندازه‌گیری داشته باشد و در امور معیشتی، حد و

اندازه از دستش خارج نشود؛ و ثالثاً در مصائب و سختی‌ها - چه مصائبی که

برای مانع‌برداری و رفع حجب ظلمانی در مسیر عروج‌اند و چه مصائبی که

حضرت حق تعالی به عنوان امتحان برای تخلیص و تمحیص و رفع حجب

نورانی او پیش می‌آورد - بردبار و صبور باشد.

گفتیم در آخرالزمان برای رهایی از دام شبهات، باید ایمان و یقین داشت.

اما لازم است بدانیم اگر ایمان انسان، کامل نشود، اصلاً به وادی یقین وارد

۱- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۲۸.

۲- صحیفة الرضا علیه السلام، ص ۶۷.

۳- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۱۳.

نمی‌گردد؛ بلکه وقتی ایمان به بلوغ و کمال خود رسید، زمینه‌ی وجود و روح آماده می‌شود که شهد شیرین یقین را در کام جان خود ادراک کند و بچشد. یقین، حالت درونی انسان است، وقتی حقایق با جان او یکی شده و آرام آرام وجودش برای چشیدن، شهود و تخلق به آن‌ها آماده می‌شود؛ و در حقیقت، چشم دلش باز می‌شود. فرق ایمان و یقین، در این است که در ایمان، قلب قبول می‌کند، در کمال ایمان، شک برطرف می‌شود و در باورش، شرک را کنار می‌زند؛ اما در یقین، همان باور را می‌چشد و ادراک می‌کند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

**“وَ اسْتَلُوا اللَّهَ الْيَقِينَ وَ ارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي الْعَافِيَةِ وَ خَيْرُ مَا دَارَ فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ.”<sup>۱</sup>**

از خدا یقین بخواهید و برای عافیت به سوی او رغبت کنید [که شرور و آفات شیطان در آخرالزمان، شما را گمراه نکند]؛ و زیباترین و بهترین چیزی که در قلب جای می‌گیرد [و مایه‌ی قوت آن است]، یقین است.

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی، یقین را برتر از اسلام و ایمان شمرده است:

**“إِنَّ الْإِيمَانَ، أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ إِنَّ الْيَقِينَ، أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزُّ مِنَ الْيَقِينِ.”<sup>۲</sup>**

همانا ایمان، برتر از اسلام است و یقین، برتر از ایمان؛ و چیزی عزیزتر از یقین نیست.

حضرت علی علیه السلام در روایتی، آثار یقین را چنین معرفی کرده‌اند:

**“يُسْتَدَلُّ عَلَى الْيَقِينِ بِقُصْرِ الْأَمَلِ وَ إِخْلَاصِ الْعَمَلِ وَ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا.”<sup>۳</sup>**

کوتاهی آرزو، اخلاص در عمل و زهد در دنیا، بر یقین دلالت می‌کند.

و فرموده‌اند: **“الصَّبْرُ، ثَمَرَةُ الْيَقِينِ”<sup>۴</sup>**؛ صبر، ثمره و اثر یقین است.

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۵۴.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۵۱.

۳- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۲، روایت ۷۵۰.

۴- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۸۰، روایت ۶۲۱۶.



لذا حضرت سجاد علیه السلام در مناجات خود با حضرت حق تعالی عرضه می‌دارد:

أَسْأَلُكَ بِكَرَمِكَ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ مِنْ عَطَائِكَ بِمَا تَقْرُبُ بِهِ عَيْنِي وَ مِنْ رَجَائِكَ بِمَا

تَطْمَئِنُّ بِهِ نَفْسِي وَ مِنْ الْيَقِينِ بِمَا تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيَّ مُصِيبَاتِ الدُّنْيَا وَ تَجْلُو بِهِ عَن

بَصِيرَتِي غَشَوَاتِ الْعَمَى.<sup>۱</sup>

از تو می‌خواهم به کرمات، که از عطای خاص خود، به آنچه روشنی چشم من باشد، بر من منت گذاری؛ و از رجاء و امیدت، آنچه را نفس و جانم به آن قرار گیرد و مطمئن شود، و از یقین، آنچه تمام مصیبات دنیا را برایم آسان کند و پرده‌های کوردلی را از مقابل دیده‌ی باطنی و بصیرتم کنار زند، [به من عنایت فرمایی].

از اینجا می‌توان نتیجه گرفت بیشتر کم‌تحملی‌ها و بی‌صبری‌های افراد، ناشی از نداشتن یقین و نچشیدن باورها در همه‌ی ابعاد وجودی است؛ و گرنه بار یافتن به مقام یقین و قله‌ی رفیع بینش توحیدی، می‌توان به جایی رسید که همچون قهرمان کربلا، با تحمل آن همه مصائب، در کاخ یزید، ندای "مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا"<sup>۲</sup> سر داد و با صلابت در مقابل تمام شبهات ایستاد.

### جهل، از ترفندهای شیطان

یکی از موانع شیطان بر سر راه امت اسلام و به خصوص شیعیان، جاهل نگه داشتن آنان نسبت به امام زمانشان است. شیطان به خوبی می‌داند که نمی‌تواند تیشه به ریشه‌ی اسلام بزند؛ چون ریشه هرگز از بین رفتنی نیست. به همین دلیل با ترفندهایی مثل جهل و فراموشی امام، کم‌رنگ کردن درک حضور ایشان و غفلت از نظارت دائمی‌شان، دست به کار می‌شود.

این است که ما در عین حال که امام زمانی هستیم و اعتقاد و باورمان بر

این است که امام اول، حضرت علی علیه السلام و آخرین امام، حضرت مهدی علیه السلام

۱- مفاتیح الجنان، مناجات چهارم از مناجات خمس عشره، مناجات الراجین.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

است، از امام زمانان غافلیم! زیرا شیطان در قالب یاد امام زمان علیه السلام، تأثیر حضور ایشان را در وجودمان کم‌رنگ کرده و ارتباط ما امت شیعه را با امامان قطع نموده است. حال آنکه ذکر و یاد حقیقی، تأثیرپذیری است؛ و وقتی تأثیر نباشد، اگر صبح تا شب هم ذکر بگوییم، فایده‌ای ندارد!

علامه طباطبایی در تفسیر آیه‌ی صد و شصت و پنج سوره‌ی اعراف، درباره‌ی معنای نسیان ذکر فرموده‌اند:

«مقصود از فراموشی تذکرها، بی‌تأثیر شدن آن در دل‌های ایشان است...؛ و گرنه اگر مقصود فراموشی بود، عقوبت معنا نداشت؛ چون فراموشی به حسب طبع خودش، مانع از فعلیت تکلیف و حلول عقوبت است.»<sup>۱</sup>

دقت کنید! غرض از ذکر و به یاد بودن، "متأثر شدن"، "منفعل شدن" و "اثر گرفتن" است و ذکری که اثر خود را نگذارد، هیچ تفاوتی با نسیان و فراموشی ندارد. پس می‌توان گفت یادی هست، عین فراموشی و حضوری هست، عین غفلت.

### راه مقابله با جهل

اینجاست که باید ابتدا دو مانع مهم شیطان، یعنی "جهل به امام زمان" و "فراموشی امام زمان" را از سر راهمان برداریم. تنها راه این کار هم، آن است که امام زمان شناس باشیم؛ یعنی لازمه‌ی مبارزه با ترفندها و حربه‌های شیطان، شناخت امام است. زیرا:

"مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَغْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً."<sup>۲</sup>

هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۴.

۲- وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۴۶.

منظور از "لَمْ يَعْرِفْ" چیست که به مرگ جاهلیت منجر می‌شود؟ یا در نقطه مقابل، چگونه شناختی، مرگ در اسلام را به ارمغان می‌آورد؟

اگر ما بخواهیم این حدیث را صوری و ظاهری تعبیر کنیم، هیچ کس به مرگ جاهلیت نمی‌میرد! به خاطر اینکه خیلی راحت می‌توان از نظر ظاهری و شناسنامه‌ای، امام را شناخت. حال آنکه اگر منظور، شناخت ظاهری امام است، نه آن‌هایی که دل پیامبر ﷺ را شکستند، نه آن‌ها که در خانه‌ی عصمت را سوزاندند، نه آنان که ریسمان بر گردن حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ انداختند، نه یاران معاویه، نه یزیدیان، نه بنی‌امیه و نه بنی‌عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، هیچ کدام به مرگ جاهلیت نمردند؛ چون امام زمان خود را می‌شناختند! پس شناخت دیگری مد نظر است که آن، دوری از مرگ جاهلیت و رسیدن به مرگ توحیدی را به همراه دارد.

منظور از این شناخت، معرفت و عرفان به امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ است و چون عرفان، کمال حرکت است، در این مرحله، دیگر از "خودی"، خبری نیست و آنچه در وجود فرد، حضور و ظهور دارد، اراده‌ی امام است. شناخت عرفانی امام، یعنی شناخت سیره، فرهنگ و روحیه‌ی ایشان؛ چنان که اگر ما فرهنگ امامان را در معاد، امامت، ولایت، بندگی و عبودیت ندانیم، هرگز نمی‌توانیم او را بشناسیم. شناخت عرفانی امام یعنی فرهنگ خود، عقل خود، نفس خود، محیط خود، و عرف و عادت خود را کنار بگذاریم و در تمام ابعاد، با فرهنگ خاص و نورانی امام همراه شویم. لذا هر یک از ما زمانی می‌توانیم وظایف خود را در ارتباط با امام بشناسیم که فرهنگ امام زمانمان را شناخته باشیم و تنها در این صورت است که می‌توانیم ایشان را همراهی کنیم.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده است:

"خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ

ذِكْرُهُ، مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ؛ فَإِذَا عَرَفُوهُ، عَبْدُوهُ؛ فَإِذَا عَبْدُوهُ، اسْتَعْتَبُوا بِعِبَادَتِهِ  
عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي؛ فَمَا مَعْرِفَةُ  
اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامِهِمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.<sup>۱</sup>

حضرت حسین بن علی علیه السلام در میان اصحاب خود فرمودند: ای مردم، همانا خداوندی که ذکرش عزیز و جلیل است، بندگان را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند؛ پس هر گاه شناختند، او را بپرستند و چون او را پرستیدند، با عبادت او، از عبادت هر چه غیر اوست، بی نیاز شوند. سپس مردی به ایشان عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت؛ معرفت خدا به چه معناست؟ فرمودند: معرفت و شناخت اهل هر زمان، به امام زمان خودشان است؛ امامی که خداوند، اطاعتش را بر آنان واجب کرده است.

بنابراین امروز هیچ علمی و هیچ معرفتی، به قدر شناخت امام زمان علیه السلام ضرورت ندارد و امّ المعارف، شناخت امام زمان علیه السلام است. البته باید بدانیم شناخت اصولی و فلسفی، نسبت به شناخت عوامانه، راه ارتباط با امام علیه السلام و مسیر شوق و عشق به ایشان را بیشتر و قوی تر باز می کند. لذا کسی که امام را با اثبات عقلی و وجودی شناخته و این حقایق را چشیده است، اثرات اساسی آن را در زندگی خواهد یافت.

شناخت اصولی امام، یعنی چشیدن و باور داشتن به حقیقت وجود ایشان. درست مانند شناخت و باور من و شما نسبت به پدر و مادرمان، که اگر کسی بگوید شما بدون پدر و مادر به دنیا آمده‌اید، هرگز نمی‌توانیم بپذیریم؛ چون ارتباط پدر و مادر با وجود خودمان، به باور جانمان رفته است. امام زمان را هم باید همین گونه بشناسیم؛ یعنی باید بدانیم "لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ يَوْمًا بِإِمَامٍ مِنَّا، لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا"<sup>۲</sup>.

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۸۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۷؛ امام باقر علیه السلام : اگر زمین، یک روز خالی از امامی از خانواده‌ی ما باشد، اهلیش را فرو می‌برد.

«اگر کسی امام خود را چنان که باید، بشناسد و تسلیم او شود، برترین چیزی که به هدایت‌گری امام، نصیب او می‌شود، حفظ شدن در مسیر معرفتِ خدای متعال و رسیدن به درجات بالاتر آن می‌باشد، که این، خود، سرچشمه‌ی همه‌ی فضایل است. این معرفت، همان است که در قرآن، "حکمت" نامیده شده است. به عبارت دیگر، هدف خلقت که عبارت است از شناخت و بندگی خدا، در مقام عمل و تحقق خارجی، در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن، "معرفت امام عصر" است. لذا تنها کسانی به هدف آفرینش خود رسیده‌اند که به این مرتبه رسیده باشند؛ وگرنه از خواست خداوند، دور هستند.»<sup>۱</sup>

البته کسی که سرّ غیبت را بیابد و حقیقت آن را درک کند، حتماً متوجه اصل دیگری نیز می‌شود که همانا ولایت عامه‌ی حضرت حجت علیه السلام در جلوه‌ی نواب عامش است. چنین کسی حتماً خواهد فهمید که شیعیان در روزگار غیبت، به حال خود رها نشده‌اند. لذا در توقیعات، سخنان و سیره‌ی آن حضرت جستجو می‌کند، تا کیفیت نیابت عامه و حقیقت نظارت مراجع و فقها را بفهمد.

امام حسن عسکری علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِئاً لِنَفْسِهِ، حَافِظاً لِدِينِهِ، مُخَالَفاً عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ...»<sup>۲</sup>

کسی از فقها و دانشمندان که نگاه دارنده‌ی نفس خود، حافظ دین و آیینش، مخالف و ناسازگار با هوی و خواهش نفس و مطیع و فرمانبر امر مولای خود باشد، بر عوام و توده‌ی مردم است که از او تقلید و پیروی کنند.

خود حضرت حجت علیه السلام نیز در یکی از توقیعاتشان چنین می‌فرمایند:

۱- معرفت امام عصر علیه السلام دکتر سید محمد بنی‌هاشمی، ص ۲۹۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۸۸.

«...وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ؛ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ  
وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.»<sup>۱</sup>

و اما در حوادثی که پیش می آید، [برای دانستن حکم آنها] به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنها حجت من بر شما هستند و من، حجت خدا بر آنانم.

### یأس از ظهور

یأس از وقوع فرج حضرت حجت عجل الله فرجه از فتنه‌های آخرالزمان و از جمله عواملی است که باعث خمودی و رکود حالت انتظار در وجود انسان می‌شود. یکی از علل این نوع یأس<sup>۲</sup>، عدم ادراک صحیح نسبت به اسرار غیبت امام است؛ چه، یکی از فلسفه‌های غیبت، آن است که منتظر در میدان این امتحان، بتواند جلوات شیطان از جمله یأس و قنوط را درهم بشکند.

ما باید بدانیم انسان، به امید، زنده است و اگر دچار یأس شود، کارش به رکود و ترک تلاش برای رسیدن به هدف مورد انتظار می‌انجامد. تا آنجا که مولای موحدان، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«أَعْظَمُ الْبَلَاءِ، انْقِطَاعُ الرَّجَاءِ.»<sup>۳</sup>

بزرگترین بلا، ناامیدی و قطع امید است.

یأس، ریشه در توهم شیطانی دارد و شیطان می‌خواهد آن را بر باور زیبای انتظار بکشد. وقتی یأس به وجود انسان رخنه می‌کند، او چنان یخ می‌زند که با هیچ حرارتی زنده نمی‌شود؛ چه بسا حتی اگر امام زمان هم بیاید و خود، حقایق را برایش باز کند، نمی‌پذیرد! زیرا یأس - که امروز خود را به شکل افسردگی نشان می‌دهد - مانند دود سیاه و غلیظی است که بر جان انسان می‌نشیند و

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱؛ از توقیعات حضرت حجت عجل الله فرجه.

۲- در جلد اول کتاب «معرفت نور تا عصر ظهور» از مؤلف، به این مسئله اشاره شده است.

۳- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۳، روایت ۱۳۲۳.

مانع ادراکات وجودی در او می‌شود.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ؛ وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى تُمَيِّزُوا، وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى تَمْتَحِنُوا، وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى يَشْفَى مَنْ يَشْفَى وَيَسْنَعِدَ مَنْ يَسْنَعِدُ.»<sup>۱</sup>

همانا این امر به شما نمی‌رسد، مگر پس از ناامیدی؛ و نه، به خدا سوگند، تا آنکه از یکدیگر ممتاز شوید؛ و نه، به خدا سوگند، تا آنکه ابتلا و امتحان شوید؛ و نه، به خدا سوگند، تا آنکه شقی به شقاوت رسد و سعید به سعادت.

بنا بر این روایات، زمان غیبت، زمان پخش شدن ویروس یأس است و این بیماری، اپیدمی می‌شود. لذا باید خود را به خوبی مجهز کنیم، تمییز و تمحیص شویم و خوب و بدمان از هم جدا شود، تا این ویروس به ما سرایت نکند. تنها عاملی که مانع پیشروی ویروس یأس می‌شود، محبت است؛ آن هم نه محبت صوری، بلکه محبتی اصولی و صحیح که در جای خود درباره‌ی آن بحث خواهد شد.

فرد مایوس، نه عناد دارد و نه لجبازی؛ حتی اصل اعتقاداتش را هم از دست نداده است؛ اما بر اثر تسلط یأس در وجودش نمی‌تواند نور اعتقادات خود را بگیرد و به اثرات اعتقادش یقین و باور ندارد. به همین دلیل، راکد، سست و بی‌حرکت است، ارتقاء و رشد ندارد و به قرب نمی‌رسد. ترس و بزدلی، جزع و فزع، ذلت، دل بستن به هر دفتر و دکانی به نام امام زمان و دل دادن به هر خرافات هم، از دیگر اثرات یأس و ناامیدی است.

صبر بر شداید، راه مقابله با یأس

صبر به معنی بردباری، توان، تحمل، شکیبا بودن در فشارها، رنج‌ها، حوادث، ناملايمات و تحمل سختی‌ها و رنج‌هایی است که در فرا راه استکمال پیش می‌آید و موجب آشکار و شکوفا شدن استعدادهای درونی انسان می‌شود.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

"الصَّبْرُ يَظْهَرُ مَا فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ، مِنَ النُّورِ وَ الصَّفَاءِ؛ وَ الْجَزَعُ يَظْهَرُ مَا فِي بَوَاطِنِهِمْ مِنَ الظُّلْمَةِ وَ الْوَحْشَةِ."<sup>۱</sup>

صبر، آنچه را در باطن و درون انسان‌ها، از صفات نیکو، نورانیت دل و صفاست، آشکار می‌کند؛ و جزع، آنچه را در باطن آن‌ها از تاریکی، اضطراب و وحشت است، آشکار می‌کند.

آن کس که قوی نیست و در امتحانات، صبر ندارد و سست و سخیف است، سریعاً از غربال‌های آخرالزمان خارج می‌شود. لذا محور اصلی تمام اسلحه‌ها برای حفظ عمق دین و عبور از سختی‌ها و مصائب، آموزش صبر است؛ ابتدا باید صبر را علمی و ذهنی بیاموزیم و سپس آن تعلیم علمی را در ابعاد گوناگون زندگی و میادین ابتلا، عملی کنیم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

"أَلَا تَعْلَمُ أَنَّ مَنْ انْتَهَرَ أَمْرَتَنَا وَ صَبَرَ عَلَيَّ مَا يَرَى مِنَ الْأَذَى وَ الْخَوْفِ، فَهُوَ غَدَاً فِي زُمْرَتِنَا..."

آیا نمی‌دانی همانا هر که منتظر امر ما باشد و بر آزار و ترسی که به او می‌رسد، صبر کند، فردا در زمره‌ی ماست؟

امام رضا علیه السلام نیز در روایتی می‌فرماید:

"مَا أَحْسَنَ الصَّبْرَ وَ انْتِظَارَ الْفَرَجِ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: وَ ارْتَقِبُوا إِنِّي



مَعَكُمْ رَقِيبًا<sup>۱</sup> وَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: "فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ؟ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ؛ فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَجِيءُ الْفَرَجُ عَلَى الْيَأْسِ. فَقَدْ كَانَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ، أَصْبَرَ مِنْكُمْ"<sup>۲</sup>

چه نیکوست صبر و انتظار فرج؛ آیا نشنیده‌ای کلام خدای عزوجل را که: "انتظار بکشید، که همانا من با شما در انتظارم" و این را که: "پس منتظر باشید که همانا من با شما از منتظرین هستم؟ پس بر شما باد به صبر؛ که همانا فرج پس از یأس می‌آید. البته آنان که پیش از شما بودند، از شما صابرتر بودند.

کسی که آمدن امام را قریب‌الوقوع می‌داند، حالت انتظارش قوی و در نتیجه دائماً در نشاط و شوق است. انتظار قوی هم موجب دقت می‌شود و مراقبه و تطهیر را در وجود، بالا می‌برد. در روایات برای جلوگیری از ناامیدی نسبت به ظهور و طولانی دانستن غیبت، بارها به ناگهانی بودن امر ظهور، اشاره کرده‌اند؛ از جمله خود امام زمان عجل الله فرجه در توقیعی فرموده‌اند:

"...فَإِنَّ أَمْرَنَا بَعَثٌ فُجَاءَةٌ، حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَلَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى

خَوْبَةٍ..."<sup>۳</sup>

پس به درستی که امر ما ناگهانی خواهد بود؛ هنگامی که کسی را توبه سود ندهد و پشیمانی بر گناه، از عقاب ما، نجاتش نبخشد.

همچنین در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

عرض شد: یا رسول الله، قائم از فرزندان شما، کی خروج خواهد کرد؟ فرمود:

"مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ، ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ،

لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعَثَةٌ"<sup>۴</sup>

مثل او همچون قیامت است که آن را در وقت خود، کسی جز او [خدا] ظاهر و روشن

۱- سوره هود، آیه ۹۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۹.

۳- الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۸.

۴- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۲۷۳.

نمی‌کند؛ شأن آن در آسمان‌ها و زمین، سنگین است و بر شما نیاید، جز ناگهانی.

### راه‌های گریز از فتنه‌ها

علاوه بر راه‌هایی که تا اینجا برای مقابله با فتنه‌های آخرالزمان ارائه شد، اصول دیگری نیز وجود دارد که باید آن‌ها را مد نظر قرار داد:

#### انتظار فرج

امروز زمانه‌ای است که فتنه‌های اومانیسم، تکنولوژی و مدرنیته‌ی غرب غوغا می‌کند و متأسفانه بسیاری از من و شما قدرت خروج از این فضا را نداریم. پس باید مراقب باشیم که مغلوب آن نشویم. در این وانفسا، چیزی که می‌تواند ما را از خطر بی‌دین‌مردن، نجات دهد، انتظار حقیقی و شناخت فرهنگ صحیح انتظار است؛ این است که فرموده‌اند:

«إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ، مِنْ أَكْثَرِ الْفَرَجِ»<sup>۱</sup>

انتظار فرج، از عظیم‌ترین فرج است.

یعنی خود انتظار فرج، فرج و گشایش است و منتظر - علی‌رغم همه‌ی فشارهایی که می‌کشد - در فرج است؛ چون برای او، طول زمان، مفهوم ندارد. او واقعاً از این سختی‌ها و فشارها درد می‌کشد، اما نه ترس و نگرانی در اوست و نه یأس و ناامیدی؛ و به خاطر فرج، فشارها را متحمل می‌شود و در مشکلات صبر می‌کند؛ اگر چه زمان طولانی بگذرد.

منتظر هرگز از وضعی که در آن به سر می‌برد و فرهنگی که غرب بر او حاکم کرده است، راضی نیست؛<sup>۲</sup> هر چند ممکن است به جبر دوران، درون آن

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲- امروز، انسان از اسماء الهی به نحو جلالی استفاده می‌کند. استفاده جلالی یعنی استفاده به نفع التذات، نه برای رفع نیاز؛ و او چون نیاز را با التذاد ادغام کرده، به مصیبت دچار شده است. به عنوان مثال، علت بسیاری از سرطان‌ها در عصر

باشد. بر این اساس می‌توان گفت افراد در برخورد با فرهنگ غرب در مظاهر سکولاری و اومانیسمی، که به جبر در آن قرار می‌گیرند، دو موضع از خود نشان می‌دهند:

- یا خود را تخدیر می‌کنند؛ یعنی چون آرامش حقیقی را نیافته‌اند، می‌کوشند خود را با این فضا و امکانات رفاهی، آرام کنند.
- و یا انتظار صحیح حضرت علیه السلام سبب می‌شود به وضع موجودی که در آن قرار دارند، دل ندهند و با آرزوی دولت کریمه‌ی آن حضرت، زندگی را سپری کنند. این دسته حتی اگر مجبور به استفاده از امکانات رفاهی باشند، به حد ضرورت بسنده می‌کنند.

البته کسانی که با مخدرهای اومانیسمی تخدیر نشده‌اند، می‌فهمند در زمان غیبت، اوضاع، آرام و بی‌دردسر نیست. شرایط به گونه‌ای است که خطر از هر سو، افراد را تهدید می‌کند؛ آن هم نه فقط خطر مادی، بلکه اصل خطر، خطر معنوی و وجودی است؛ به طوری که یک لحظه غافل شدن، همان و دین را از دست دادن، همان!

چنان که از امام باقر علیه السلام روایت شده است:

لَتَمَخَّصُنَّ يَا شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ، تَمَجِيسَ الْكُخْلِ فِي الْعَيْنِ؛ وَإِنْ صَاحِبَ الْعَيْنِ  
يَذْرَى مَتَى يَقَعُ الْكُخْلُ فِي عَيْنِهِ وَ لَا يَغْلَمُ مَتَى يَخْرُجُ مِنْهَا! وَ كَذَلِكَ يُصْبِحُ الرَّجُلُ  
عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَ يُمَسِّي وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا؛ وَ يُمَسِّي عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَ  
يُصْبِحُ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا!<sup>۱</sup>

مدرنیته، انواع غذاهای آماده به فرم‌ها و شکل‌های گوناگون است که تنها برای پاسخ‌گویی به التذاذات انسان‌ها تهیه شده؛ یا هورمونی که به مرغ‌ها تزریق می‌کنند، باعث بسیاری از انواع بیماری‌هاست.

۱- الفیبة نعمانی، صص ۲۰۶-۲۰۷.

ای شیعه‌ی آل محمد علیهم‌السلام همانا پاک و خالص می‌شوید، همچون پاک شدن سرمه در چشم؛ که فرد متوجه می‌شود کی سرمه به چشمش می‌رود و نمی‌فهمد کی از آن خارج می‌شود! و این چنین، مردی صبح می‌کند در حالی که بر جاده‌ی امر [امامت] ماست و شب می‌کند در حالی که از آن خارج شده است؛ یا شب می‌کند در حالی که بر جاده‌ی امر ماست و صبح می‌کند در حالی که از راه به در شده است!

آری؛ در آخرالزمان، دین افراد چنان بر باد می‌رود که خود نمی‌فهمند؛ مثل سرمه‌ای که از چشم پاک می‌شود و فرد فکر می‌کند هنوز سرمه در چشمش است؛ چون جلوی آینه نایستاده است! پس برای آنکه دینمان را در این دنیای وانفسا از دست ندهیم، باید دقت داشته باشیم در هر کار - اعم از خوردن، خوابیدن، عبادت، مطالعه، قرآن خواندن و... - در مقابل آینه‌ی وجود انسان کامل بایستیم.

باید منتظر حقیقی انسان کامل باشیم؛ که اگر امروز این انتظار را درست بفهمیم، ما را از فتنه‌های زمان نگه می‌دارد؛ چرا که انتظار حجت در نظام حیات زمینی، علاوه بر اینکه به خودی خود، واجب و از ضروریات دین است، حالتی نفسانی و قلبی است که تمام وجود منتظر را به خود معطوف می‌کند و نمی‌گذارد او جلب و جذب امور خارجی و بیرونی شود. لذا دافع و رافع خطر است و خطر فرو رفتن در چاله‌های فتنه‌های آخرالزمان را به حداقل می‌رساند.

### ایمان به غیب

از ضروری‌ترین راه‌های ایستادگی در برابر فتنه‌های عصر غیبت، ایمان به غیب است. انسان باید در ابتلا به سختی‌ها، با اتصال به مبادی غیبی، راه و روش مقابله را کسب کند و به عبارت دیگر، آداب صحیح استعانت از خداوند را بیاموزد، نه استعانت از شیطان! اما متأسفانه ما زندگی غیبی را بلد نیستیم! و آن قدر در زندگی دنیوی غرق شده‌ایم، که حتی دین و عبادت متصل به غیب و

عالم بقیة اللّٰهی را ادراک نمی‌کنیم. این است که با از دست دادن علل و اسباب، به راحتی امید و آرامش خود را از دست می‌دهیم؛ در حالی که باید بدانیم چون خدا هست، حتی اگر همه چیزمان را از دست دهیم، ناامیدی معنا ندارد.

پس باید در از دست دادن‌ها به ویژه در عصر طولانی غیبت، نه ناامید شویم، نه مغرور و قلدر، و نه وظایف را کنار بگذاریم، بلکه راه تعدیل را بیاموزیم. در زمان غیبت، باید همت ما بر این باشد که روز به روز بنده‌تر شویم و ردایل را دائماً از وجود خویش دفع و رفع کنیم، تا در نهایت برای ظهور آماده شویم. نباید سراغ دیگران برویم و فکر کنیم برایمان کاری می‌کنند؛ بلکه باید به وجود حجت خدا متمسک شویم و بدانیم تنها اوست که به اذن خدا می‌تواند دستمان را بگیرد؛ و اگر چه فقط سرنخی در دست داشته باشیم، به همان توجه کنیم.

ما باید بدانیم وجودی الهی داریم که به "تَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي"<sup>۱</sup> وصل است و این سرنخ در تمام فشارها، برای ما باقی خواهد ماند؛ که اگر به آن تمسک جوییم، ربط خود را با حقیقت وجود می‌فهمیم و همین فهم، ما را از افراط و تفریط دور می‌کند. درست همان گونه که یوسف عمل کرد؛ نه ادعای فرعون کرد، نه به شهوت آلوده شد که خدا را از دست بدهد و نه ناامید شد؛ بلکه فقط با حق، ارتباط برقرار کرد و این گونه توانست از آن امتحانات، سربلند بیرون آید.

امروز اگر چه در عصر غیبتیم و از امامان دور، اما باید وجه غیبی او را بیابیم و به آن متصل شویم. باید بدانیم خداوند در اسفل سافلین دنیا، چیزی باقی گذاشته که اگر وارد عالمش شویم، با اینکه از خدا دوریم، او را می‌یابیم؛ و

۱- سوره حجر، آیه ۲۹: از روحم در او دمیدم.

آن چیز، بقیه‌الله است. عالم بقیه‌اللهی یعنی خدایی بودن و به عالم حضور و ادراک خدا وارد شدن؛ یعنی عالم **بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**<sup>۱</sup>؛ و ورود به این عالم یعنی تقویت عبودیت، بنده‌تر شدن و خالص شدن در انجام وظایف و تکالیف به نحو اتم و اکمل.

راه ورود به این عالم، آن است که به حدود دیگران و خود، تجاوز نکنیم. باید بدانیم اگر می‌خواهیم سراغ عالم بقیه‌الله رویم، باید از عالم فانی، فاصله بگیریم. به عبارت دیگر، شرط ورود به عالم بقیه‌اللهی، آن است که همه چیز ما رنگ بقا گیرد. زیرا بقیه‌الله، باقی به حق بودن است، نه باقی به شهوت، غضب یا حب جاه و مقام!

امروز اگر این سرّ غیبی یعنی عالم بقیه‌الله را پیدا کنیم و به آن، ایمان و باور داشته باشیم، در گرداب فتنه‌های آخرالزمان، به فریادمان می‌رسد و همچون ریسمان نجات، از هلاکت، رهایی‌مان می‌بخشد.

در واقع سرّ تمام سختی‌ها و مشکلات، این است که انسان را به تضرع بکشاند؛ آن هم تضرع به عالم غیبی. در این مواقع، وجود انسان از بسیاری از راه‌کارهایی که دیگران ارائه می‌دهند، رویگردان است؛ چرا که در حال عبور از وادی اشتغالات است و در این حال، آن لطیفه‌ی ربّانی متصل به عالم غیب، در وجودش فعال می‌شود.

ما این موضوع را به خوبی تجربه کرده‌ایم. تا زمانی که امکانات آماده است، مشغول آن‌ها هستیم و اصطلاحاً خیالمان راحت است؛ اما به محض وارد شدن فشار و سختی، به جایی می‌رسیم که می‌گوییم دیگر عاقلم کار نمی‌کند! همین کلام محاوره‌ای که در میان ما متداول است، ریشه در این حقیقت دارد

۱- سوره رعد، آیه ۲۸: به ذکر خدا، قلب‌ها آرام می‌گیرد.

که عقل جزیی در سختی‌ها از کار و فعالیت می‌ایستد و ما دیگر نمی‌دانیم چه باید بکنیم. اما در همین هنگام، وجودمان چون از خیال و ماده جدا می‌شود، متذکر شده، به دنبال مذکور حقیقی خود می‌رود. شاید بتوان گفت یکی از اسرار غیبت، رسیدن به اضطرار است؛ رسیدن به همان جایی که بگوییم "عقلم کار نمی‌کند!" این انقطاع، اضطرار می‌آورد و اضطرار حقیقی، همانا شاهره‌ای است که مقصد ظهور است.

### عشق، سوزاننده‌ی فتنه‌ها

اولین و مهم‌ترین کار ما، این است که هدف را بشناسیم. باید بفهمیم یک وجود وحدانی و الهی داریم و در میادین امتحان، تمام ابعاد دنیای اعتباری را فدای آن هدف کنیم؛ همان کاری که حسین علیه السلام و یارانش کردند. نه اینکه در جایگاه انتخاب، هدف را پایین کشیم و رنگ ضمایم و پیرایه‌های نفس و امیال و جلب سود و دفع زیان شخصی‌مان را به آن بزنیم!

در واقع عیار ولایت‌پذیری، مودت و محبت ما، در ترازوی ابتلا و بلا سنجیده می‌شود. البته نوع بلا فرق می‌کند و گاه در طیف بسیار گسترده‌ای است و گاه در محدوده‌ای بسیار کوچک. اما چرا محک محبت را بلا معرفی می‌کنیم؟ برای اینکه بلا برای اهل ولا، مثل آتش برای طلاست: "البلاء للولاء، كَاللَّهَبِ لِلذَّهَبِ"<sup>۱</sup>. یعنی همان طور که آتش، طلا را خالص و عیارش را آشکار می‌کند، بلا نیز عیار عشق و محبت و میزان خوبی و بدی ما را و آنچه را در افق والای حیات انسانی است، آشکار می‌کند؛ همان افق والایی که مصداق آیات "فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى"<sup>۲</sup> است. چه خوش گفته‌اند:

۱- کنجینه الأسرار، عمان سامانی، ص ۲۲۱.

۲- سوره نجم، آیه ۹: تا آنکه فاصله او به اندازه‌ی فاصله دو کمان یا کمتر بود.

دوستی چون زر، بلا چون آتش است زرّ خالص در دل آتش، خوش است  
نبی اکرم ﷺ در این باره فرموده‌اند:

«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا، ابْتَلَاهُ وَإِذَا أَحَبَّهُ الْخُبَّ الْبَالِغَ، افْتَنَاهُ»<sup>۱</sup>

خداوند وقتی بنده‌ای را دوست بدارد، مبتلایش می‌کند؛ و چون او را از نوع حب  
کمال یافته، دوست بدارد، به فتنه دچارش می‌کند.

پرسیدند: «وَمَا مَعْنَى الْإِفْتِنَاءِ؟» و معنی به فتنه انداختن چیست؟

حضرت فرمود: «لَا يَتْرُكُ لَهُ مَالًا وَلَا وَلَدًا»<sup>۲</sup>

برای او، نه مال و نه فرزندی، باقی نمی‌گذارد.

حدیث فوق نشان می‌دهد ابتلای بندگان از سوی خداوند، به خاطر  
دوستی و عشق اوست؛ و از آنجا که این محبت، باری ثمین و سنگین است،  
انسانی هم که می‌خواهد این بار ثمین را حمل کند، باید ثمین و ارزشمند باشد.  
اگر بخواهی وزین را برداری، باید وزین باشی. اگر بخواهی ثقلین و دو میراث  
پیامبر ﷺ - یعنی قرآن و اهل بیت علیهم السلام - را در وجودت حمل کنی، باید خودت  
نیز ارزشمند شده باشی. سنگینی این دو ثقل، سنگینی مادی نیست؛ از نوع معنا،  
عظمت، برتری و عزت است. اگر عزیز و حمید را بخواهی حمل کنی، باید در  
درون، قوی باشی.

در عالم ماده، وقتی یک وزنه‌بردار می‌خواهد وزنه‌ی سنگینی را بلند کند،  
باید رژیم غذایی‌اش تنظیم شود، ورزش‌های سنگین انجام دهد و مدتی  
طولانی زحمت بکشد تا عضلاتش پرورش یابد. ما که این قوانین را در عالم  
ماده می‌دانیم و می‌بینیم، چرا در عالم معنا چنین متحیر و سرگردانیم و  
نمی‌دانیم چه کنیم؟ حال آنکه توکل قوی، ایمان قلبی، صبر، حلم و سعه‌ی

۱- إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۲۶.

۲- إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۲۶.



صدر، لازمه‌ی برداشتن وزنه‌ی ثقیل معناست. نمی‌توان با جانی که لذت تمام امیال و شهوات دنیوی به کامش رفته است، این وزنه‌ی وزین را بلند کرد؛ چرا که اگر روح ضعیف باشد، توان ندارد و می‌افتد.

پس سرّ "البلاء للولاء"، این است که خداوند دوست دارد قهرمان بی‌پرورد. مگر "ثارا لله" شدن، شوخی است؟ مگر رسیدن به بزم "فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ"<sup>۱</sup>، ساده است؟! مگر بار یافتن به مقام "عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ"<sup>۲</sup>، راحت حاصل می‌شود؟! با روح ضعیف و با روحی که هیچ یک از صفات الهی را نوبر نکرده است، هرگز نمی‌توان به مقامات انسانی رسید!

هستند کسانی که پیوسته خود را از میادین امتحان عقب می‌کشند و سستی، ذلت و ترس، آنان را از حرکت حسینی باز می‌دارد، نفس، خودی، هوی، مقام، جاه و شهرت را به انتخاب‌هایشان راه می‌دهند، در میدان حب و بغض تعلقات دنیوی از پا می‌نشینند و در میدان سختی و آسانی، یخ می‌زنند؛ اما اینان که به طور کلی در همه جا ضعیف‌اند، هرگز نمی‌توانند دو میراث پیامبر ﷺ را حمل کنند!

ببینید در حدیث، به "حبّ بالغ" اشاره شده است؛ بالغ شدن یعنی از کالی به نضج و کمال رسیدن. وقتی خدا کسی را خیلی دوست داشته باشد، او را در آغوش می‌گیرد و می‌فشرد. درست همان کاری که حسین علیه السلام با یارانش کرد و به اراده‌ی الهی، آنان را در بوته‌ی ابتلا و در آغوش خود فشرد.

بنابراین ریشه‌ی ابتلائات، حب خداست و همین عشق خالصانه‌ی توحیدی، تنها ماده‌ی احتراق فتنه‌هاست. چنان که حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند:

۱- سوره قمر، آیه ۵۵: در جایگاه صدق، نزد خداوند مالک مقتدر.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۶۹: نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.

"حُبُّ اللَّهِ، نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ."<sup>۱</sup>

عشق خدا، آتشی است که بر چیزی نمی‌گذرد، مگر آن را می‌سوزاند.

بوده از روز ازل، عشق، دلیل راهم تا ابد از کرم عشق، مدد می‌خواهم

قرآن نیز این محبت را مخصوص اهل ایمان می‌داند و می‌فرماید:

"...وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ..."<sup>۲</sup>

و کسانی که ایمان آورده‌اند، محبت شدیدتری به خدا دارند.

اهل ایمان، کسانی هستند که نه فقط با اسلام بیعت بسته‌اند و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

را به عنوان نبی پذیرفته‌اند، بلکه با وصی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز بیعت کرده‌اند و عهد

ولایت را پذیرفته‌اند. اینان، مسیرشان مسیر عشق و دل است؛ مسیر آن‌ها

محبت است و زندگی دنیوی‌شان نیز بر اساس آن عشق باطنی پیش می‌رود.

لذا هر چه در عالم ظاهر انجام می‌دهند، به حق، عاشقانه و عارفانه است، نه از

ترس جهنم و نه برای بهشت. چنان که مولای متقیان علی عَلِيٌّ در اوج قلعه‌ی

اشتیاق به وجه الهی می‌فرماید:

"مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ؛ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ،

فَعَبَدْتُكَ."<sup>۳</sup>

من تو را از ترس آتشت عبادت نکردم؛ و نه به طمع و میل به بهشتت. لکن تو را

سزاوار عبادت یافتم، پس عبادتت کردم.

در واقع اگر ما دنیایی علم به معارف داشته باشیم، اما عشق ولایی

درونمان را از زیر خاکستر منیت‌ها و خودی‌ها خارج نکنیم، علی‌ال‌إتصال در

تشتت خواهیم بود و هرگز نمی‌توانیم وحدت را در وجودمان حاکم کنیم؛

۱- بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۳.

۲- سوره بقره، آیه ۱۶۵.

۳- بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۹۷.

همواره با خود در افتراقیم و قوای جسمی، تن، شهوت و غضبمان، با قوای فطری و اسماء الهی جانمان در جنگ خواهند بود.

لذا بدون عشق حقیقی و شعله‌ور کردن محبت، نمی‌توان راه را طی کرد و لازمه‌ی عبور از امتحان و رسیدن به مشیت خداوند، علاوه بر توجه به بُعد وحدت خود، داشتن عشق و محبت به پاکان و خوبان است؛ که **مَنْ أَحَبَّكُمْ، فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ**<sup>۱</sup>. اگر در میادین امتحان، برای صاف شدن آینه‌ی دل و شکستن حدت خودی‌ها تلاش کنیم، هر آینه، دل، جای خود را برای انعکاس صفات معشوق باز می‌کند؛ و ظهور معشوق یعنی رهایی از تمام فتنه‌ها.

### اجتماع قلوب

اصل دیگر در زمان غیبت، وحدت و یک‌دله شدن امت است. تا من و شما واحد نشویم و قلب‌هایمان در معرفت به وجود امام، به وحدت نرسد، خبری از جلوه‌ی تام توحید یعنی حضرت **حجت‌العلیین** نخواهد بود، که او خود، شرط ظهورش را وحدت قلوب معرفی کرده است:

**«... وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ، لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا...»**<sup>۲</sup>

به درستی که اگر شیعیان ما - که خداوند به طاعت خود، موفقشان دارد - قلب‌هایشان در وفای به عهدی که بسته‌اند، مجتمع می‌شد، یمن دیدار ما از آنان به تأخیر نمی‌افتاد.

البته این یک‌دله شدن، هرگز در ذهن نیست و قرار نیست افکار با هم یکی شود؛ چون ذهن از تجلیات عالم کثرت است. بلکه تنها در قلب است که وحدت حاکم است؛ زیرا قلب، حرم خدا و عرش رحمن است<sup>۳</sup>. تنها قلب است

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: هر که شما را دوست بدارد، هر آینه خدا را دوست داشته است.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

۳- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۵: **القلب حرم الله**؛ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹: **أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ، عَرْشُ الرَّحْمَنِ**.

که حضرت واحد در آن نزول اجلال فرموده و به همین علت، جایگاه وحدت است که وقتی به محور توحیدی خود نزدیک شود، اگر تمام هستی هم در مقابل فرد بایستد، تکان نمی خورد. اما در سایر مراتب، خبری از وحدت نیست. بر همین اساس، امام علیه السلام در توقیعیشان فرموده اند که اگر مردم در علوم ذهنی، عقاید یا مسائل دیگر به وحدت برسند، من ظهور می کنم؛ بلکه می فرمایند: اگر قلب هایشان در وفا به آن عهدی که بسته اند، متحد می شد و به وحدت می رسید، من ظهور می کردم.

اما منظور از عهدی که امام به آن اشاره می کنند، چیست؟

در پاسخ به این سؤال باید بگوییم گذشته از عهد الست که در عالم ذر، از همه ی انسان ها گرفته شده است، در عالم ماده، پیامبر صلی الله علیه و آله در طول رسالتشان، دو عهد از مردم گرفتند؛ یکی عهد برای اسلام آوردن و دیگری عهد غدیر و بیعت با ولایت؛ که قلب و وجود همه ی مردم باید در وفای به آن پایدار بماند. در حقیقت وقتی آبشخور قلب ها یکی باشد، وجود تفاوت ها چه در ظاهر و چه در ظرفیت و رتبه ی وجودی، مشکلی ایجاد نمی کند. زیرا این ها نسبی است؛ اما باید آبشخور همه، یکی باشد؛ ولایت؛ و همه بفهمند در این میدان، عین فقرند؛ که:

”يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.“<sup>۱</sup>

ای مردم، شما فقیران به سوی خدا هستید و تنها خداست که بی نیاز و شایسته ی هر گونه حمد و ستایش است.

اینجاست که وقتی همگی، خود را فقیر ببینیم، دیگر در پی عیب جویی از یکدیگر نیستیم. می دانیم اگر کسی در یک گوشه، نقص و عیب دارد، ما نیز در

جای دیگری نقص داریم و تنها خداوند و در مظهریت و به تبع او، انسان کامل، غنی محض است. پس اگر وجه قلب را به سمت او کنیم، عیوب را می پوشاند و از زیبایی هایش به ما می دهد؛ و اگر بتوانیم به او راه یابیم، دستان را می گیرد و با خود می برد. از سوی دیگر وقتی هر یک از ما با چنین الگویی برخورد داشته باشیم، خود را نیز هم سنخ او می کنیم و به جای اینکه در پی آشکار کردن نقص های دیگران باشیم، آن ها را می پوشانیم و مانع تخریب شخصیت افراد می شویم. چه، در وادی وحدت، چشم به کثرات بسته می شود و دیگر افراد نقص ها، کاستی ها و عیوب را نمی بینند؛ اگر هم دیدند، در رفع و دفعش همه با هم یک دست می شوند، تا آن را به عنوان یک بیماری درمان کنند.

در حقیقت، دین و دستورات شریعت آمده است تا ما را متوجه بُعد غیبی وجود کند، تا ما وحدت حاکم بر وجودمان را بیابیم و این قدر در وادی "من، تو، او" و دنبال عیب جویی و عیب گویی نباشیم. چنان که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش از جعل احکام، عبادات و واجبات، برای حرکت امت به سوی یکدله شدن، پیام توحید سر داد: "قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا"؛ و بر ضلالت ها و گمراهی ها چشم بست، تا با تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت، آنان را اصلاح کند:

"هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ."<sup>۲</sup>

خداوند، کسی است که در میان جمع درس نخوانده، فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را برایشان بخواند و پاکشان کند و کتاب و حکمت را به ایشان تعلیم دهد؛ حال آنکه پیش از آن قطعاً در گمراهی آشکاری بودند.

وقتی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه ضلالت های ما را پوشانده اند، چرا من و

۱- الحدیث: روایات تربیتی، ج ۳، ص ۴۷: بگویند خدایی جز الله نیست؛ تا رستگار شوید.

۲- سوره جمعه، آیه ۲.

شما می‌خواهیم خطاهای یکدیگر را آشکار کنیم؟! آیا خدا و پیامبر ﷺ اشتباه کرده‌اند؟! آیا تعهد ما نسبت به مردم، بیشتر از تعهد آن‌هاست، که می‌خواهیم به هر قیمتی شده، عیوب مردم را آشکار کنیم؟!

حضرت علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه، راه‌هایی از فتنه‌ها را ترک اختلافات و پراکندگی‌ها دانسته، فرموده‌اند:

”أَيُّهَا النَّاسُ، شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُنَنِ النَّجَاةِ وَ عَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَ ضَعُّوا تَبِجَانَ الْمَفَاخِرَةِ.“<sup>۱</sup>

ای مردم، امواج فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات در هم بشکنید و بشکافید، از راه اختلاف و پراکندگی بپرهیزید و تاج‌های فخرفروشی و برتری‌جویی را بر زمین نهد.

اما با کدام کشتی‌های نجات؟ امامان معصوم علیهم السلام؛ که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

”إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِي أُمَّتِي، كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِهِ؛ مَنْ رَكِبَهَا، نَجَا وَ مَنْ تَرَكَهَا، غَرِقَ.“<sup>۲</sup>

همانا مثل اهل‌بیت من در امتم، مثل کشتی نوح در قومش است؛ هر که بر آن کشتی سوار شد، [از هلاکت] نجات یافت و هر که آن را رها کرد، غرق شد.

تنها کشتی‌ای که می‌تواند در حرکت سلوکی، شما را به سلامت به سوی ”إِلَيْهِ رَاجِعُونَ“ و عالم وحدت ببرد و از امواج فتنه‌ها و کثرات نجات دهد، ولایت اهل‌بیت علیهم السلام است.

فتنه‌هایی که هر زمان به نوعی و به شکلی خود را نشان داده، امروز در آخرالزمان به اوج خود رسیده است و من و شما در بطن آن‌ها قرار گرفته‌ایم. پس بیایید سعی کنیم در مسیر تخالف‌ها و مباحثات‌ها با یکدیگر وارد نشویم. در

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵

۲- الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۷.

ابتلاها، هر کاری با ما کردند، به مقابله به مثل برنخیزیم و برای گرفتن حق خود، ظلم نکنیم و ظالم نشویم؛ که اگر به خاطر خدا از حق خود بگذریم، منتقم مظلومین، حق ما را خواهد گرفت. نهایت مظلومیت، این است که این سو در دنیای فانی، چیزی برای ما نمی ماند؛ خب نماند؛ مگر برای حسین علیه السلام و زینب علیها السلام در دنیای مادی، چیزی ماند؟! اصلاً قرار نیست در دنیا، از اعتباریات، چیزی برای ما باقی بماند. پس همواره این سخن حضرت را به گوش جان بسپاریم که: اگر چه به دلیل انحراف دین از مسیر خودش، در فتنه‌ها قرار خواهید گرفت، اما این فتنه‌ها را در هم بشکافید؛ چطور؟ با دور شدن از میادین اختلاف، تفرقه و تشتت.

اگر امروز در عصر غیبت، تفرقه‌ها را کنار نگذاریم و به وحدت نرسیم، بیم آن می‌رود که چه بسا فردا در عصر ظهور نتوانیم از وجود امام بهره‌مند شویم. چنان که در صفحات پیشین تاریخ دیده‌ایم در زمان فرعون که مردم فرقه فرقه شده بودند، وقتی حضرت موسی آمد، به خاطر تفرقه‌ای که داشتند، نتوانستند از وجود او بهره بگیرند<sup>۱</sup>.

به طور کلی پادشاهان برای غلبه بر مردم، آنان را فرقه فرقه می‌کنند تا با تبعیت هر فرقه از رهبرش، قدرت خود را بیشتر نمایند. این تفرقه باعث می‌شود کسانی که به دین خدا عمل می‌کنند، مستضعف شوند و علو فرعونی تثبیت گردد؛ یعنی اولیاء خدا با اینکه قدرت تکوینی در هستی دارند، دستشان بسته می‌شود و نمی‌توانند دین خدا را حاکم کنند.

لذا یکی از عوامل مؤثر در طول غیبت حضرت علیه السلام حجت علیه السلام هم فرقه فرقه

۱- این جریان بر اساس آیات سور قصص و طه، در جلد سوم کتاب «معرفت نور تا عصر ظهور» به طور مفصل تبیین شده است.

شدن مردم در عرفان، فلسفه، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و... است. امروز گروه گروه شدن مسلمانان به طور عام و دسته دسته شدن شیعیان به طور خاص، درد امام زمان علیه السلام است.

چه خوب است با درک این رموز، حداقل وحدت را در جمع خانواده، دوستان و محله‌ی خود ایجاد کنیم. وحدت یعنی اینکه اندیشه‌های مثبت، معقول و مشترک مطرح شود تا با جمع شدن نور آنها، نقایص و اختلاف سلیقه‌ها مرتفع گردد. اما کجاست این وحدت؟ اگر حواسمان نباشد و اگر تفرقه افکنی کنیم و یک‌دل و یک‌جهت نشویم، موسایمان همچنان در غیبت خواهد ماند و با وجود تفرقه در میان امت، حتی اگر هم بیاید و معجزات آشکار و دلایل و براهین حق بیاورد، بی‌فایده خواهد بود.

امروز یکی از مصادیق تفرقه و "جَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا"<sup>۱</sup>، تفرقه در میان اندیشمندان و متفکران دینی است؛ در حالی که شیعیان در هیچ یک از ابعاد دینی و دنیوی نباید با هم تفرقه داشته باشند. باید بدانیم تا در میان ما تفرقه حاکم است، به جایی نمی‌رسیم؛ در مقابل دشمن، توان مقاومت نداریم و نمی‌توانیم از نفوذ اراده‌ی باطل او جلوگیری کنیم. در حقیقت، امروز هر حرکت ما در جهت تفرقه، منجر به استضعافی می‌شود که مربوط به یک طایفه و گروه نیست؛ بلکه دست حضرت حجت علیه السلام را می‌بندد!

این، امتحان ماست که در عصر غیبت، به وحدت و اجتماع قلوب برسیم و تفرقه نداشتن را دریابیم. و امروز ادب حضور، همین است؛ چه وحدت بین خود دانی و خود عالی در تعدیل قوا، و چه وحدت در عالم بیرونی، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و....

۱- اشاره به آیه ۴، سوره قصص: و اهل آن را فرقه فرقه قرار داد.



## زیبایی

متأسفانه امروز وضعیت ما به گونه‌ای شده است که به هر گوشه‌ای رجوع می‌کنیم که وحدت را بیابیم، آن را نمی‌بینیم. رقابت و رد کردن یکدیگر، برای ما فرهنگ شده است. کمتر اثری از چشم‌پوشی و اغماض دیده می‌شود. هیچ فکر نمی‌کنیم که اگر کسی در گوشه‌ای عیبی دارد، در جای دیگر، زیبایی هم دارد و ما باید به جای عیب او، زیبایی‌اش را ببینیم و بزرگ کنیم.

این زیبایی را خداوند در نماز به ما آموزش داده است، آنجا که در سوره‌ی حمد - که خواندنش در نماز، واجب است - پس از *بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ*، ذکر *الْحَمْدُ لِلّٰهِ* را به زبان می‌آوریم. خداوند در حقیقت این لفظ، می‌خواهد به ما بیاموزد که زیباییین باشیم و محامد را ببینیم؛ در جلوه‌ی رحمان و رحیم حرکت کنیم، نه در جلوه‌ی شیطان رجیم؛ بدانیم همه فقیریم، اما وصل به یک غنی؛ پس باید از طرق مخالفت، تشمت و تفرقه بیرون آییم.

حضرت علی علیه السلام چنان روی خدشه‌دار نشدن جان و روح آدمی حساس بودند، که وقتی شنیدند مردی از لشکر شام به خانه‌ی زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بوده، وارد شده و خلخال و دست‌بند و گردن‌بند و گوشواره‌های آنان را به غارت برده، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع، جز گریه و التماس نداشته‌اند، فرمودند: اگر برای این حادثه‌ی تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار است!

به هر حال، زیباییین، اصلی است که نباید از آن غفلت ورزید. حتی وقتی در وجه دنیوی و کثرات، ضررهایی می‌بینیم، علی‌رغم اینکه باید سستی و رکود نداشته باشیم و تکلیف خود را در آن باره انجام دهیم، در عین حال باید بدانیم

دنیا، دار ابتلا و امتحان است و ما آمده‌ایم تا در این میدان، به اختیار و انتخاب خود، تمام حرکات و سکناتمان را در مسیر حق، جهت دهیم؛ و البته ممکن است در این راه، به دنیایمان آسیب برسد. مهم آن است که در آخرتمان دچار ضرر نشویم. چنان که حضرت علی علیه السلام حتی وقتی برادرشان عقیل خواست از بیت‌المال مسلمانان به او کمک کنند، آهن داغی را نزدیک او بردند تا حرارتش را حس کند و این گونه بفهمانند آنچه او می‌خواهد، دعوت به سوی آتش جهنم است<sup>۱</sup> و این، ضرری اخروی و غیر قابل جبران است.

اگر با دید وحدت‌بین به امتحانات الهی بنگریم، می‌یابیم که همواره ندای "هَلْ مِنْ نَاصِرٍ حَسِينِي، در امتداد زمان‌ها و در گوش جان‌ها، ندای "قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا"ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تداعی می‌کند و همه را به وحدت می‌خواند. و البته از زیباترین وجوهی که در امتحانات و ابتلائات باید ببینیم، توجه و نظر عنایت ولی زمان، حضرت مهدی علیه السلام است؛ چنان که آن حضرت، خود می‌فرماید:

"... فَإِنَّا يَحِيطُ عَلِمْنَا بِأَنْبَائِكُمْ وَ لَا يَغْرِبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ مَعْرِفَتْنَا بِالزَّلَلِ الَّذِي أَصَابَكُمْ مَذْجَحٌ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلْفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعاً وَ تَبَدُّوا الْعَهْدَ الْمَأْخُودَ مِنْهُمْ، وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْلَا ذَلِكَ، لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَغْدَاءُ!"

...همانا ما از تمام حوادث و ماجراهایی که بر شما می‌گذرد، کاملاً مطلع هستیم و هیچ چیز از اخبار شما بر ما پوشیده نیست. از خطاها و گناهایی که بندگان صالح خداوند، از آن‌ها دوری می‌کردند، ولی اکثر شما مرتکب آن شدید نیز، باخبریم. از عهدشکنی‌ها و پشت سر گذاشتن عهد و پیمان‌ها اطلاع داریم [که همین عوامل، موجب بدبختی و دوری از حریم ولایت شده است]؛ گویی این‌ها خود، خبر ندارند؛ با همه‌ی این گناهان، ما هرگز امور شما را

مهمل نگذاشته، شما را فراموش نمی‌کنیم و اگر عنایات و توجهات ما نبود، مصائب و حوادث زندگی، شما را دربر می‌گرفت و دشمنان، شما را از بین می‌بردند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَظَاهِرُونَآ عَلٰی اَنْتِيَّاسِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَدْ اَنَافَتْ عَلَيْنِكُمْ؛  
يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حَمَّ اَجَلَهُ وَ يُحْمَى عَلَيْهِ مَنْ اَدْرَكَ اَمَلَهُ؛ وَ هِيَ اَمَارَةٌ لِأَزُوفِ حَرَكَتِنَا وَ  
مُبَاتَّتِكُمْ بِأَمْرِنَا وَ نَهْيِنَا وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ... وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.<sup>۱</sup>

پس تقوای الهی پیشه کنید و ما خاندان رسالت را مدد رسانید؛ در برابر فتنه‌هایی که برایتان پیش می‌آید و عده‌ای در آن هلاک می‌شوند و کسی که آرزوی خود را درک کرد، در آن حمایت می‌شود. [مقاومت کنید] و البته همه‌ی این‌ها از نشانه‌های حرکت و قیام ماست. اوامر و نواهی ما را متروک نگذارید و بدانید علی‌رغم کراهت و ناخشنودی [کفار و] مشکران، خداوند نور خود را تمام خواهد کرد.

### عادت به تحمل سختی

علاوه بر آنچه در بخش صبر بر شداید بیان شد، باید گفت که عادت به صبر و تحمل شداید، خود، مقوله‌ای مهم است. زیرا سختی، عجین با زندگی انسان می‌باشد. در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که فرموده‌اند:

”خُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ خُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.“<sup>۲</sup>

بهشت با سختی‌ها پوشیده شده است و آتش با شهوات.

یعنی میدان شهوات و امیال که در خوشی‌ها و راحتی‌هاست، با آتش پر شده و کسی که بر اساس شهوات حرکت کند، در نهایت به آن آتش وارد می‌شود. برعکس، بهشت در میان رنج‌ها، سختی‌ها و ناخوشایندی‌هاست و هر کس در مسیر خدا، در میادین سختی قدم گذارد و به سلامت بیرون آید، منتهای کارش بهشت است.

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳ ص ۱۷۵.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۷۸.

امام حسین علیه السلام در خطبه‌ای خطاب به معاویه، در توضیح علت تسلط او بر مردم، می‌فرماید:

«...وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمَثْوَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ، كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَ عَنكُمْ تَصَدْرُ وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ؛ وَ لَكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمْ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ وَ اسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ؛ يَغْمَلُونَ بِالشَّبَهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ. سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ، فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إِغْجَابُكُمْ بِالحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ.»<sup>۱</sup>

اگر در راه خدا مشکلات را تحمل کرده، در برابر آزارها و فشارها، شکیبایی از خود نشان می‌دادید، زمام امور در قبضه‌ی شما قرار می‌گرفت و همه‌ی امور با نظر شما گردش می‌کرد. ولی شما ستم‌کاران را بر موقعیت خود مسلط ساختید و امور خدا را به آنان سپردید، که با شبهات کار می‌کنند و در شهوات و هوس‌رانی‌ها پیش می‌روند. آنان را بر این مقام مسلط نکرد، مگر گریز شما از مرگ و دل‌بستگی‌هایتان به زندگی چند روزه‌ی دنیا!

امام، کد و رمزهای مبارزه با جلوات نفس را در این خطبه شرح می‌دهند و علت سلطه‌ی ظلم و جور را بر مردم، صبر نداشتن بر اذیت‌ها و فشارها بیان می‌کنند؛ که اگر مردم، مشکلات و مصائب را چه در مسائل شخصی و چه اجتماعی تحمل می‌کردند و نفسشان را به سختی‌ها عادت می‌دادند<sup>۲</sup>، تمام پیروزی‌ها و عزت و قدرت، به آنان باز می‌گشت و خیرات و زیبایی‌ها به سوی جانشان سرازیر می‌شد.

امام علیه السلام در واقع می‌فرماید که، متأسفانه چون به ستم‌کاران در جان خود و در اجتماع خود مهلت دادید، آن‌ها مقام صبر و حلم را از شما گرفتند و شما آلوده به معصیت و گناه شدید. امور خدا را به دست ستم‌کاران دادید، تا بر اساس شهوات عمل کنند. خوشتان آمد که بر اساس امیال جزیی و شهوات

۱- تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام، ص ۲۳۸.

۲- بر همین اساس، حمل‌الاذی و ریاضت، دو اصل از اصول معامله‌النفس در ارکان عبودیت هستند.

دنیوی تان به شما پاسخ گویند! خوشتان آمد که اسباب و علل ظاهری در مسیر نفسانی که شما انتخاب کرده بودید، با شما هماهنگ شود! شما مردم، امور را به دست آنان تسلیم کردید، تا آنان نیز بر اساس شهوات و شبهاتی که ایجاد کردند، تأییدتان نمودند. اما چرا این کارها را کردید؟ چون از مرگ ترسیدید؛ از ذلت دنیوی ترسیدید؛ و بر اساس دلبستگی‌هایتان به دنیایی که به هر حال روزی آن را ترک می‌کردید، سنت الهی را تغییر دادید!

### یکی شدن با جان ولی

حیات حقیقی انسان، این است که روح الهی و جان ابدی او به واسطه‌ی علم، عمل، اخلاق و عرفان کامل شود، درجات انسانیت را طی کند و به وادی لقاء حق تعالی و "إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" بار یابد؛ و در این مسیر، حق و صفات نورانی او ظهور پیدا کند و سعادت برای انسان حاصل شود. باید این نکته را بدانیم که این مسیر، مسیر رشد است و ما باید آن را به انتها برسانیم؛ آن هم در عالم تضادها، تراحم‌ها و تخالف‌ها. اینجاست که بلا پیش می‌آید و آنچه در این میان، دست ما را می‌گیرد، بیعت با ولایت است؛ چه، اگر نور ولایت در جان‌ها روشن شود، بذره‌ای وجودی به شکوفایی و نضج می‌رسد.

در حقیقت، مأمور تکمیل انسان در این مسیر هدایت، امام است و اتصال انسان به خداوند، فقط و فقط به دست او انجام می‌گیرد؛ چرا که امام، خود در ذات الهی فانی شده است و به همین دلیل، طالبان و سالکان راه را به مقصد می‌رساند و البته در این راه، آنان را در کوره‌ی ابتلائات و امتحانات وارد می‌کند تا صاف و نورانی‌شان نماید.

پس حیات حقیقی انسان، آن است که روح الهی و جان ابدی خویش را به علم و عمل واسطه‌ی فیض الهی، یعنی اهل بیت علیهم‌السلام متصل کند؛ چرا که آنان

مطابق قرآن عمل نموده، درجات انسانیت ما را تکمیل می‌کنند و با ابتلائات، به سوی لقاء الهی سوقمان می‌دهند.

امام حسین علیه السلام در حرکت از مدینه به کوفه، در منزلی به نام بیضه، خطاب به مردم می‌فرمایند:

«...أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا  
الْفَسَادَ وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا خَلَالَهُ، وَ أَنَا  
أَحَقُّ مِمَّنْ غَيْرِي. وَ قَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ وَ قَدِمْتُمْ عَلَيَّ رُسُلَكُمْ بَيْنَعَتِكُمْ، أَنْتُمْ لَا تُسَلِّمُونَنِي  
وَ لَا تَخَذُلُونَنِي. فَإِنْ أَتَمَّمْتُمْ عَلَيَّ بَيْنَعَتَكُمْ، تُصَيِّبُوا رُسُلَكُمْ.»<sup>۱</sup>

آگاه باشید که این قوم با طاعت شیطان و ترک طاعت خدای رحمان، ملازم شدند؛ فساد را ظاهر و حدود را تعطیل کردند و غنایم را برای خود برگزیدند؛ حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کردند؛ حال آنکه من سزاوارتر به این بودم که اگر تغییری در دین لازم باشد، آن را انجام دهم. هر آینه، نوشته‌های شما به من رسید و فرستادگان شما، بیعتتان را به من اعلام کردند، که گفتید مرا در مقابل دشمن وانمی‌گذارید و به خذلان نمی‌کشانید. پس حال اگر بیعت خود را تمام کنید، رشد شما فرا می‌رسد.

سپس حضرت، چنین ادامه می‌دهند:

«فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ؛ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ وَ  
أَهْلِي مَعَ أَهْلِكُمْ وَ لَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ.»

من حسین فرزند علی علیه السلام و پسر فاطمه علیها السلام دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. وجود من با وجود شما و اهل من با اهل شما آمیخته است؛ و برای شما در من، اسوه‌ای است.

به راستی چرا امام علیه السلام این گونه با مردم سخن می‌گوید؟ مگر مردم او را نمی‌شناختند؟ امام علیه السلام می‌خواهد به مردم یادآوری کند که وجود من حسین، با شماست و با این بیعت، من با جان شما آمیخته‌ام. می‌خواهد به ما بگوید عهد

ولایت، جان سالک را با جان ولی امر - که ولایتش منصوب از ذات اقدس اله است - یکی می کند و وقتی قلب، "آمنوا" و عهد غدیر را گرفت، دیگر ولی است که کار می کند. یعنی آن که از مقام ولایت اطاعت می کند، وجودش رشدیافته است و حقیقت اتصال به ولایت، عین رشد و اتصال به خداست؛ نه اینکه عامل رشد باشد. لذا به محض اینکه کسی امام را در مقام نورانیت و جلوه‌ی ولایتش پیدا کرد، خود این اتصال، تطهیرکننده و کفاره‌ی ذنوب است؛ و در واقع، ایصال به مطلوب است: "جَعَلَ صَلَاتَنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصْنَا بِهِ مِنْ وَّلَايَتِكُمْ، طَيِّبًا لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَزَكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا".<sup>۱</sup> اما اگر کسی در میدان اطاعت ولی، که ولایتش در یوم غدیر جلوه پیدا کرده است، قرار نگیرد، نمی تواند مسیر رشد را که همانا مسیر عروج و قرب به سوی حق تعالی است، طی کند.

وقتی امام حسین علیه السلام می فرماید: "أَهْلِي مَعَ أَهْلِكُمْ"، گویی افلاک را با خاک، یکی می کند و سپس می گوید اگر شما که خاکی هستید، با من افلاکی همراه شوید و اگر به حقیقت، با من دست دهید، شما هم افلاکی می شوید؛ "تَصِيبُوا رُشْدَكُمْ".

دستیابی به این همراهی و افلاکی شدن، آنجاست که ما در مسیر خیر و کمال حرکت می کنیم و می کوشیم در صحنه‌ی تخالف میان جسم و روح، امیال را بشکنیم؛ مثلاً کسی را که به ما ظلم کرده است، می بخشیم، یا در میدان سختی، حلم می ورزیم. به طور کلی هر گاه کار درستی انجام می دهیم، یا دلمان به انجام خیرات متمایل می شود و تصمیم می گیریم خود عالی را ظهور دهیم، این ها به ما می گوید که در عالم ولی امرمان هستیم.

حضرت حسین علیه السلام سخنان خود را چنین خاتمه می دهند:

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

”وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ وَخَلَفْتُمْ بَيْنِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ، مَا هِيَ لَكُمْ  
بِنُكْرٍ! لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمٍ. فَالْمَغْرُورُ، مَنْ اغْتَرَّ بِكُمْ!  
فَحَظُّكُمْ، أَخْطَأْتُمْ وَنَصِيْبِكُمْ، ضَيَعْتُمْ؛ وَ مَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، وَ سَيُغْنِي  
اللَّهُ عَنْكُمْ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.“<sup>۱</sup>

و اگر این کار را انجام ندهید و عهد خود را بشکنید و بیعتی را که با من بستید، از  
عهدی خود بردارید، از شما عجیب نیست! چرا که این کار را با پدرم و برادرم و پسر عمویم  
مسلم کرده‌اید. پس فریب‌خورده، کسی است که فریب شما را بخورد [و به شما اعتماد کند].  
شما راجع به حظ و بهره‌ی خود، خطا کردید و نصیبتان را ضایع نمودید؛ و هر که پیمان‌شکنی  
کند، تنها به زیان خود عمل کرده است. به زودی خداوند، مرا از شما بی‌نیاز خواهد کرد؛ و  
سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

تا زمانی که بیعت اهل بیت علیهم‌السلام با شماست و انسان کامل را در کنار خود  
دارید، باورهایتان تثبیت و نور خدا و امام در وجودتان قوی می‌شود و بیشتر  
ظهور می‌کند؛ چرا که اگر امام را در وجود خود یاری کنید، او شما را یاری  
می‌کند؛ و در این صورت، از اعتقادات توحیدی خود دفاع کرده‌اید و نور توحید را  
در جان خود تثبیت نموده‌اید؛ ”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِتْ  
أَقْدَامَكُمْ“<sup>۲</sup>. اما اگر امام را یاری نکردید و با تهدید و تطمیع دشمن، از اعتقادات  
حق، دست برداشتید، بلکه عقاید و باورهای جزیی خود را به میان آوردید، جان  
خود را تسلیم هوای نفس و شیطان کرده‌اید و از تهاجم مثلث شوم زر و زور و  
تزویر، حيله، مکر و حقه‌بازی در امان نخواهید بود؛ لذا رو به سوی عدم و  
هلاکت می‌روید.

۱- صحیفه الحسین علیه‌السلام، ص ۲۷۶، خطبه ۱۳.

۲- سوره محمد علیه‌السلام، آیه ۷: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری خواهد کرد و به شما  
بایداری خواهد بخشید.



## غیبت ابراهیم و سعی هاجر

باید بدانیم ممکن است انتظار و اضطراب در زمان غیبت، دچار سراب‌هایی شود و از حقیقت خود فاصله گیرد؛ لذا باید بینیم به چه چیزهایی پناه بریم تا از این سراب‌ها در امان باشیم؟

برای تبیین مطلب، به نقل داستان حضرت هاجر و فرزندش می‌پردازیم که در وقایعی که برایشان رخ داد، به اضطراب رسیده بودند. آنان در زمان غیبت ولیّ خدا بودند؛ چرا که حضرت ابراهیم علیه السلام در بیابان خشک و بی آب و علفی، تنهایشان گذاشته و رفته بود. چه، یکی از اسرار اصلی غیبت، امتحان عبودی است و حضرت حق تعالی قصد امتحان هاجر را داشت تا او را به توحید برساند؛ لذا به غیبت ابراهیم، امتحانش کرد تا اظهار فدویت و عبودیتش را به منصفی ظهور بکشاند. در این امتحان، هاجر مصداق حقیقی انتظار بود و این انتظار، او را به اضطراب کشاند. او هرگز در غیبت ابراهیم، افسرده و دل‌مرده نشد؛ بلکه در سعی صفا و مروه، دست و پا زد و تلاش کرد. هر بار، سراب می‌دید؛ اما بدون تخدیر یا یأس و ناامیدی، هفت بار سعی کرد و با تلاش و مقاومتی که از خود نشان داد، نمونه‌ی حقیقی یک منتظر، برای زنان مسلمان شد.

می‌دانیم عاطفه و احساساتی که خمیرمایه‌ی عشق و محبت حضرت حق تعالی است، در زن به نحو عمیق‌تر به ودیعه گذاشته شده و این عاطفه، از سویی بهترین نیروست تا او را در دست و پا زدن و سعی در انتظار، یاری کند و از سویی بدترین نیروست تا او را به تخدیر و ناامیدی بکشاند و عقل را خاموش کند.

هاجر کسی بود که توانست عواطف خود را در این زمینه، جهت دهد. زمان برای او، زمان امتحان بود؛ امتحان بی‌آبی. کدام آب؟ آب ولایت ابراهیم؛

آن هم در سرزمین "غَیْرِ ذی زَرَع"، یعنی جایی که ابراهیم و جلوات حضرت حق تعالی در آن، حاکم نبودند.

اولین جلوه‌ای که در اضطرار به هاجر روی آورد، سراب بود. او هفت بار به سوی سراب دوید؛ یعنی هفت بار، انتظارات تشریفاتی، اعتباری و کاذب منتظر، برایش جلوه کرد و هفت بار مقصد در جلوه‌ی کاذب برایش ظهور یافت. اما او این هفت رتبه را در وجود خود شکست؛ یعنی جلوه‌ی طبع را شکست، جلوه‌ی نفس، قلب، روح و سر را هم شکست و در نهایت به توحید ناب رسید؛ آن هم چگونه؟ با سعی و تلاش.

هاجر که از ابتدا فقط به قصد آب حرکت می‌کرد و از همه جا منقطع شده بود، در سراب‌ها اسیر نشد و با هر بار رفتن، شکست و دوباره به منزل اول بازگشت تا حرکت کند. او وقتی از صفا به مروه رسید و خبری از آب ندید، در انتظار خود نمرد؛ بلکه به سوی مقصد اولیه‌ی انتظار، حرکت کرد. او دائماً در انتظار بود و پیوسته از این رتبه‌ها عبور می‌کرد و می‌شکست، تا در او اضطرار صحیح حاصل شد و در نتیجه به وصل رسید.

غیبت یعنی شکستن. غیبت، جلوات تمام سراب‌هاست. یعنی تمام سراب‌ها و تمام مراتبی که فکر می‌کنیم آب‌اند، می‌آیند و ما به دنبال آن‌ها حرکت می‌کنیم و در این حرکت و سعی، باید تمام توجه‌مان این باشد که در سراب‌ها تخدیر نشویم و مایوس و دل‌مرده نگردیم؛ که در آن صورت، شیطان ما را می‌بلعد.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

"دَوْلَتَنَا آخِرُ الدُّوَلِ وَ لَنْ يَبْقَى أَهْلُ بَيْتِ لِهْمِ دَوْلَةٍ، إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا؛ لَيْلًا يَقُولُوا إِذَا

۱- اشاره به آیه ۳۷، سوره ابراهیم: رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ....

رَأَوْا سِيرَتَنَا: إِذَا مَلِكْنَا، سِرْتَنَا مِثْلَ سِيرَةِ هُوَلَاءَ. وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَالْعَاقِبَةُ  
لِلْمُتَّقِينَ<sup>۱</sup>.

دولت ما، آخرین دولت‌هاست و هرگز خاندانی باقی نخواهد ماند که دولتی برایشان باشد، مگر آنکه پیش از ما، به حکومت رسند؛ تا وقتی سیره و روش ما را دیدند، نگویند اگر ما حاکم می‌شدیم، مثل اینان عمل می‌کردیم. و این، همان است که خداوند می‌فرماید: عاقبت برای متقین است.

یعنی تا زمان ظهور، بشر، تمام حاکمیت‌ها و رژیم‌ها را امتحان می‌کند و به تمام ناتوانی‌ها، نارسایی‌ها، مفسد و معایب آن‌ها پی می‌برد تا بفهمد هیچ یک از این حاکمیت‌ها، پاسخ نیازهای بشری و فطری او را نمی‌دهد و فقط باید ولی مطلق را جستجو کند.<sup>۲</sup>

بنابراین تا پیش از ظهور حضرت حجت علیه السلام سراب‌ها در شکل‌ها و جلوه‌های گوناگون، خودنمایی می‌کنند. اما این بدان معنی نیست که در زمان غیبت بنشینیم و تخیل شویم. مگر حضرت هاجر وقتی در غیبت ابراهیم، مضطرب شد، روی کوه صفا نشست تا خدای قادر از گوشه‌ای برای او آب بفرستد، که ما چنین فکر کنیم؟! یا نکند می‌پنداریم چون خداوند، تشنگی ما را می‌بیند و قادر به رفع آن است، پس دست و پا زدن ما فایده‌ای ندارد!

متأسفانه در زمان ما، افرادی هستند که با همین طرز فکر، خود را منتظر حضرت می‌دانند. یعنی قدمی برای برپایی دولت حق بر نمی‌دارند و فقط با رکود و نشستن، امید دارند امام زمانی که قادر است و نیازهای بشر را می‌داند، روزی بیاید و خود، تمام کارها را سامان دهد! در حالی که این انتظار، کاملاً غلط

۱- سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۲.

۳- حاکمیت، همان جوی است که می‌تواند خواست‌های ما را برایمان آماده کند.

است.

هاجر، نمونه‌ی عینی منتظر بود که به قدرت، عظمت و علم خدا، ایمان داشت. برای همین هم وقتی ابراهیم، او را در آن بیابان رها کرد، اعتراضی نمود. در غیبت ابراهیم هم، پا روی پا نینداخت، یک جا ننشست و خود را مشغول بازی و تخیل نکزد؛ بلکه تلاش نمود.

ما باید برای برپایی دولت حق تلاش کنیم؛ چنان‌که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام با اینکه می‌دانستند حاکمیت دین الهی، به دست حضرت حجت علیه‌السلام صورت می‌گیرد، برای برپایی آن تلاش کردند. ما نیز باید تا ظهور حاکمیت دین الهی به وسیله‌ی آخرین منجی، مدام در سعی صفا و مروه باشیم و وظیفه‌ی خود را انجام دهیم؛ با ظلم و ستم دولت‌های جور مبارزه کنیم و برای برپایی دولت برحق معصوم، تلاش نماییم.

البته همان‌گونه که گفتیم، در زمان غیبت، سراب‌ها غوغا می‌کنند تا میزان عبودیت ما در شکستن مراتب نفسمان سنجیده شود و جزء غربال‌شدگان نباشیم. اما مردم در رویارویی با امتحانات و سراب‌ها، چند دسته می‌شوند. عده‌ای در همان مرتبه‌ی طبع توقف می‌کنند و چون شرایط را با طبع خود سازگار نمی‌یابند، در مروه می‌مانند و خاک می‌شوند. عده‌ای دیگر در مرتبه‌ی قلب می‌مانند؛ به سوی صفا حرکت می‌کنند، اما چون به آب نمی‌رسند، افسرده می‌شوند و یخ می‌زنند و به خاک‌بازی مشغول می‌شوند. گروهی هم در مرتبه‌ی عقل می‌مانند و وقتی به سراب می‌رسند، مشغول تخیلات می‌شوند و به صفا بازمی‌گردند. به این ترتیب همه غربال می‌شوند تا آنکه فقط عده‌ی اندکی در مرتبه‌ی هفتم به مروه می‌روند که در این مرتبه، دیگر برگشتی نیست و به حقیقت ظهور ولایت، بار می‌یابند؛ چنان‌که هاجر بار یافت.

پس اگر این دو حالت انتظار و اضطرار، به افسردگی، خمودگی و توقف، مبدل نشود، یقیناً ما را به مقصد می‌رساند. لذا باید دائماً در سعی بین صفا و مروه باشیم، تا ورزیده شویم و وقتی به آب رسیدیم، قدر آن را بدانیم، تسلیمش شویم و خود را به آن بسپاریم.

نهایت کلام، اینکه منتظر واقعی، کسی است که خود را در سراب مروه گم نکند و همیشه و لحظه به لحظه، نیازش را به ماء معین ولایت، در نظر داشته باشد. اما متأسفانه سراب‌ها ما را خوابانده است! فکر می‌کنیم اگر سراب‌ها را از دست دهیم، دچار خلأ و افسردگی می‌شویم؛ غافل از اینکه اصلاً چون غلط و نفسانی با سراب‌ها حرکت کرده‌ایم، چنین افسرده شده‌ایم! بیاید به صفا برگردیم و با سعی و مجاهده، تخیرات را کنار زنیم، تا جوشش آب را در زیر پای اسماعیل وجودمان ادراک کنیم.

دقت کنید؛ ما نباید این حرف‌ها را لفظ و مفهوم بگیریم و با آن‌ها بازی کنیم. مگر این جریانات درباره‌ی هاجر و اسماعیل رخ نداد؟! مگر آن سراب‌ها و دویدن‌ها فقط حرف بود؟! مگر در نهایت، زمزم نجوشید و آب بیرون نیامد؟! این‌ها قصه نیست، حقیقت است؛ و هدف قرآن از بیان آن‌ها، نشان دادن سنن و راه و روش‌هاست.

شاید اگر افرادی در کنار هاجر بودند، فکر می‌کردند چه کار عبثی می‌کند! به او می‌گفتند: مگر اینجا آب پیدا می‌شود؟! این بیابان تا به حال به خود، آب ندیده است؛ آن هم آبی که تو می‌خواهی! بنشین در گوشه‌ای تا بمیری...!

بله، شاید فردی که عقل جزئی‌اش خوب کار می‌کند یا یک روشن‌فکر که همه چیز را با صنعت و تکنیک و پیشرفت علم می‌سنجد و به عالم ورای ماده، اعتقادی ندارد، به هاجر پیشنهاد می‌داد به جای دویدن به دنبال سراب‌ها و

نیستی‌ها، دنبال ابراهیم بگردد و از او بپرسد چرا رهایشان کرده است؟ یا هاجر را به این فکر می‌انداخت که اصلاً چرا اجازه داد همسرش برود؛ چرا گریه نکرد؛ چرا انرژی‌اش را به دنبال سراب هدر داد؛ و هزاران چرای دیگر.

واقعاً اگر این عاقلان آخرالزمانی و روشن‌فکران و رفاه‌زدگان علمی، صنعتی و اومانیسمی بودند، راه‌های جدیدی به هاجر پیشنهاد می‌دادند! اما هاجر کاملاً بسیط بود و حساب و کتاب جزئی و دو دوتا چهارتای دنیایی نمی‌کرد.

اما امروز هم عده‌ای با شنیدن حرف‌هایی پیرامون انتظار، همچون فرج شخصی، فرج عمومی، پیچیدن صدای "أنا بقیة الله" و...، ناباورانه با خود می‌اندیشند که این‌ها یعنی چه؛ و می‌گویند در این دنیا، با این همه جلوات تکنیک و صنعت، فرج درونی ما را چه کسی متوجه می‌شود؟! چه کسی صدای زمزم ما را در گوشه‌ی خانه‌مان می‌شنود که بخواهد بیاید و تقاضا کند؟! و...

متأسفانه در جامعه‌ی امروز، سراب‌ها و نشانه‌های آخرالزمان به عنوان یک فرهنگ مقبول درآمد و ما نیز به ناچار در آن زندگی می‌کنیم؛ و البته تسویل شیطان هم مانع از دیدن زشتی آن شده است! تسویل در اینجا، نوعی فرهنگ‌سازی است که جلوه‌ی موجهی داشته باشد؛ یعنی مردم، آن را به عنوان اینکه "همین باید باشد"، بپذیرند و عادی تلقی کنند. چنان‌که بنی‌اسرائیل در زمان غیبت موسی، وضع موجود یعنی گوساله‌پرستی را به عنوان امری که "همین باید باشد"، پذیرفتند!

### غیبت موسی و گوساله‌ی سامری!

می‌دانیم غیبت در زمان سایر انبیاء و اولیاء نیز وجود داشته - البته به شکل‌های محدودتر - و مختص امت آخرالزمان نیست. یکی از این غیبت‌ها در

طول تاریخ، غیبت حضرت ابراهیم علیه السلام است که قدری راجع به آن صحبت شد. غیبت مهم دیگر، غیبت حضرت موسی علیه السلام در بین قوم بنی اسرائیل است؛ قومی که گاو زرد و گوساله‌ی سامری‌اش، نقل زبان‌هاست! جالب اینکه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که آنچه بر سر قوم بنی اسرائیل آمد، بر سر مسلمانان نیز خواهد آمد و اینان همان گونه عمل می‌کنند! هر چند آزمایش‌های آنان، متناسب با زمان صورت می‌پذیرد.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.<sup>۲</sup>

و اراده کرده‌ایم بر آنان که در زمین مستضعف شدند، منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان [زمین] قرار دهیم.

در تاویل الآیات در تفسیر آیه‌ی فوق آمده است:

«...و خداوند [در این آیه] به رسول خود خبر داد که: همانا ذریه‌ی تو در آخرالزمان در فتنه‌ها و شدت‌ها از سوی دشمنشان می‌افتند؛ همان گونه که از سوی فرعون بر موسی و بنی اسرائیل اصابت کرد. سپس امر آنان به دستان مردی از اهل بیت تو ظاهر می‌شود؛ که ماجرای او همچون موسی است و در بین مردم است، در حالی که شناخته نمی‌شود تا آنکه خدا اذن دهد...»<sup>۳</sup>

این تفسیر، کدهای بسیار زیبایی را به دست ما می‌دهد که با توجه به آن‌ها می‌توانیم به بررسی میادین فتنه‌ها و شدت‌ها که بنی اسرائیل در کنار

۱- اشاره به حدیث نبوی در الإحتجاج، ج ۱، ص ۸۶: كَتَرَكِبْنُ أُمَّتِي سِنَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ خَذُوا الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ وَ خَذُوا النَّغْلَ بِالنَّغْلِ، شَبَّرُوا بِشَبِيرٍ وَ ذَرَعُوا بِذِرَاعٍ وَ بَاعُوا بِبَاعٍ.

۲- سوره قصص، آیه ۵.

۳- تاویل الآيات الظاهرة، ص ۴۰۸.

موسی، از جانب فرعون دچار آن شدند، پردازیم و عوامل صعود و سقوط، و فراز و نشیب در مراحل صبر و بی‌صبری، غربال شدن و نشدن، تمحیص شدن و نشدن، تسلیم شدن و نشدن و کیفیت کنار رفتن تک‌تک انسان‌ها را در میادین بشناسیم.

امروز ما به اقتضای بُعد استکبار شیطانی - درونی و بیرونی - به قدری دچار فتنه‌ها شده‌ایم، که حقیقتاً نمی‌توانیم دینی سالم و صد درصد مورد رضایت خداوند داشته باشیم و در میادین امتحان، قادر به تشخیص راه صحیح نیستیم. اما در این میان، امامانی مهربان، پیش از وقوع حادثه، این اقتضای خطرناک و کیفیت جلوگیری از فتنه‌های آن و به تعجیل انداختن ظهور را برایمان روشن کرده‌اند.

علامه طباطبایی در آغاز تفسیر سوره‌ی قصص می‌فرمایند:

«[خداوند] برای مؤمنین، این قسمت از داستان موسی و فرعون را خاطر نشان می‌سازد که موسی را در شرایطی خلق کرد که فرعون در اوج قدرت بود و بنی‌اسرائیل را خوار و زیر دست کرده بود؛ که پسر بچه‌هایشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت. آری، خداوند در چنین شرایطی، موسی را آفرید و مهم‌تر آنکه او را در دامن دشمنش یعنی خود فرعون پرورش داد، تا وقتی به حد رشد رسید...»<sup>۱</sup>

اگر دیروز فرعون، پسران بنی‌اسرائیل را می‌کشت و زنانشان را زنده نگه می‌داشت، امروز هم بیکار ننشسته است. امروز در آخرالزمان دیدیم که مردها از شئون مردانگی‌شان می‌میرند و زنان در اموری که مطابق شأن زنانگی‌شان نیست، زنده و قدرتمند می‌شوند! شرایط اجتماعی به گونه‌ای شده است که زن

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۵.



با مرد، احساس برابری می‌کند؛ حال آنکه هر کدام، مقتضیات خاص خود دارند. در آن زمان، وقتی موسی به میقات رفت و غیبت انجام گرفت، امت که می‌دانستند او سی روز بعد بازمی‌گردد، منتظر آمدنش بودند. اما سی روز به سی و یک روز، سی و دو روز و... رسید. زمزمه‌های جدیدی آغاز شد: موسی کجا ماند؟! شاید دروغ می‌گفته! چطور به او اطمینان کنیم؟ و...! عده‌ای می‌گفتند: ما با او فراز و نشیب‌ها را طی کرده‌ایم و چیزهای بسیاری از جمله پیشرفت‌ها و راحتی‌هایمان را از دست داده‌ایم! عده‌ای دیگر می‌گفتند: شاید راه را گم کرده است؟! یکی جواب می‌داد: مگر پیامبر هم راه گم می‌کند؟! آن یکی می‌گفت: شاید گرگ او را خورده! و دیگری می‌گفت: چرا خدا او را حفظ نکرده است؟! و....

تمام پیش‌زمینه‌های روحی و فکری و قالب‌های تربیتی، از هر کس به نحوی ظهور کرد. برای چنین قومی، ده روز طولانی شدن زمان غیبت، لازم بود تا در میدان ابتلا، به تمییز و تمحیص درآیند و فسق و فجورشان مشخص شود؛ "سَأْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ"!

امروز هم فاصله‌ی بین غیبت صغری و کبری حضرت حجت علیه السلام سؤال‌های زیادی را در ذهن افراد سست‌ایمان ایجاد کرده است؛ در حالی که همه‌ی معصومین علیهم السلام سعی در تبیین این مسئله داشتند و هر کدام به نحوی زمان غیبت را توصیف کردند؛ ولی بیشتر مردم، بی توجه به امتحانات این زمان، از حقیقت غافل شدند.

چون که سی بگذشت و موسی در نهان شد تمام بطن فاسق‌ها، عیان در میان امتش شد همه‌جمله در چون و چرا و زمزمه

آن چراهایی که شد در عصر ما از زمان غیبت وجه خدا بنی اسرائیل در هر شب، صحبت و نظر و برنامه‌ای ارائه کردند تا چهل روز پایان یافت؛ "وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ" آنان چاره‌ای اندیشیدند و با خود گفتند: حال که موسی را نمی‌یابیم، پس برای خود، جایگزینی می‌گذاریم! اما فراموش کردند موسی علیه السلام خود، جانشینی قرار داده بود تا آنان را به آنچه صلاحشان است، هدایت و از مسیر فسق، دور کند؛ "اصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ". این بود که فکرها، نظرات و اندیشه‌های خود را جلو آوردند؛ جانشین حقیقی را ندیدند و نتوانستند در این ده شب بر ایمانشان پایدار بمانند.

"وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَغْدِهِ مِنْ خَلِيهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خَوَازِ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يَكْلُمُهُمْ وَ لَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ".<sup>۱</sup>

و قوم موسی پس از او از زیورهای خود، تندیس گوساله‌ای ساختند که صدای گاو داشت؛ مگر نمی‌دیدند که با آنان سخن نمی‌گوید و به راهی هدایتشان نمی‌کند؟! آن را گرفتند، در حالی که ستم‌کار بودند.

آیه بر این تأکید کرده است که آنان از زیورهای خود، این جایگزین را ساختند؛ آن هم در قالب مجسمه‌ی یک گوساله؛ "مِنْ خَلِيهِمْ عِجْلًا جَسَدًا"؛ یعنی از ساخته‌های خود، از بافته‌ها و وهم‌ها، و از زینت‌ها و زیورهایشان استفاده کردند. زینت، آن چیزی است که در اصل و اساس خود، زیبا نیست و فقط صورتش جاذبه دارد؛ چیزی که در اصل، معقول نیست و فقط مقبول بُعد سطحی فکر یا خیال است. گوساله‌ای هم که قوم موسی گرفتند، پیکر و مجسمه‌ای بی‌روح بود؛ درست همان چیزی که ما آن را توهم می‌نامیم. توهم، وجودی ذهنی است که در ذهن، بافته می‌شود و در خارج، واقعیت و وجود عینی

ندارد.

آنچه قوم موسی به آن مشغول شدند، جسد بی روحی بود که نمی‌توانست منشأ آثار باشد؛ فقط صدا داشت که آن هم مال خودش نبود! امروز مصداق *لَهْ خَوَارٌ*، طمطراق فرهنگ غرب و بوق و کرنای شوم اومانیسمی است که فقط صدا دارد و راهی جز بیراهه‌ی پوچی نشان نمی‌دهد!

پس می‌بینیم همه‌ی بنی‌اسرائیل، موسی را انکار نکردند، بلکه در نبود ولی‌شان، دنبال سامری به راه افتادند؛ جانشین اصلی موسی را رها کردند و با رأی و نظر خود، جایگزینی برای او قرار دادند؛ آن هم جایگزینی ساخته‌ی بافت فکری و توهمات خود! این بود که انتظارشان در مسیر غلطی افتاد. این انتظار غلط، از روحیه‌ی سرچشمه گرفت که در ظرف آن، موسی را برای خود قبول داشتند و برای خود می‌خواستند، نه خود را برای موسی! در حالی که اگر موسی را برای موسی می‌خواستند و به حقیقت، منتظرش بودند، با هم جمع می‌شدند تا ببینند چه باید بکنند؛ و درد نیامدن او را نه برای منافع شخصی خود، بلکه برای خود موسی که جایگاهی خاص در ارتباط با خدا داشت، تحمل می‌کردند.

اگر امت، این را درک می‌کردند، می‌فهمیدند باید دنبالش بگردند و درد دوری از او و درد ظهور نداشتنش را احساس کنند؛ ببینند چه کرده‌اند که مولایشان به پشت پرده‌ی غیبت رفته است! لذا کارها و اعمالشان را ریشه‌یابی می‌کردند و می‌خواستند بدانند کجای کارشان غلط بوده، کجا قلب مولایشان را مکدر کرده‌اند و... پس همه، قلب‌هایشان را از محور *من، تو، او* و منافع جزئی شخصی یا اجتماعی، در اقتصاد، فرهنگ و سیاست خارج می‌کردند و در محوریت ولی، جمع و متمرکز می‌شدند؛ که اگر این گونه منتظر بودند، شاید انتظارشان چنین به درازا نمی‌کشید.

و امروز هم اگر همه حول محور ولایت جمع می‌شدند،...

### چگونه پرچم امام را بشناسیم؟

مفضل بن عمر نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيهَ! أَمَا وَ اللّٰهِ، لِيَغَيَّبَنَّ إِمَامَكُمْ سِنِينَ مِنْ ذَهْرِكُمْ وَ لَتَمَخَّصَنَّ حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ؛ قُتِلَ؛ هَلَكَ؛ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ! وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عَيُونُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتَكْفُونَ كَمَا تُكْفَى السَّفْنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ. فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ؛ وَ لَتَرْفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً؛ لَا يُدْرِي أَيُّ مِنْ أَيٍّ!

پرهیزید از اینکه اسرار ما را فاش کنید! همانا به خدا قسم، حتماً امام شما در دورانی از روزگارتان غیبت خواهد کرد و [شما آن قدر در بوته‌ی امتحان قرار می‌گیرید و غربال، تخلیص و] تمحیص می‌شوید، تا اینکه گفته می‌شود: از دنیا رفت، کشته شد، به هلاکت رسید؛ [و گروهی هم خواهند گفت: اگر هست،] در کدام سرزمین زندگی می‌کند؟! [در این امتحان،] هر آینه دیدگان مؤمنین بر او اشک خواهد ریخت؛ و قطعاً واژگون خواهید شد مثل واژگون شدن کشتی‌ها در امواج دریا. پس کسی نجات پیدا نمی‌کند، مگر آنکه خداوند از او میثاق گرفته، ایمان را در قلبش نگاشته و او را به روحی از خود، تأیید کرده باشد. و به تأکید، دوازده پرچم [یعنی دوازده مسیر] شبیه هم [که انسان‌ها را به شبهه می‌اندازد]، برافراشته خواهد شد که از یکدیگر شناخته نمی‌شوند [و معلوم نیست کدام حق است و کدام باطل]!

مفضل وقتی این کلام را از امام شنید، گریست و به حضرت عرض کرد:

"فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟"؛ پس چه کنیم؟! و در آن زمان، چه خاکی بر سرمان بریزیم؟!

امام به شعاعی از خورشید که داخل ایوان شده بود، با تأمل نگاه کرد و

فرمود: "يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ؟"؛ ای اباعبدالله، آیا این خورشید را

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲- او نگفته "فَكَيْفَ أَصْنَعُ"، من چه کنم؛ بلکه صیغه‌ی جمع آورده و گفته: چه کنیم؟! یعنی این درد، به تمام امت اسلام تعلق دارد؛ نه به دوره‌ای خاص از تاریخ اسلام.

می بینی؟ مفضل گفت: آری. امام فرمود:

”وَ اللَّهِ، لَأَمْرُنَا أَتَيْنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ!“

به خدا سوگند، هر آینه امر ما از این خورشید، واضح تر است.

این کلام به حقیقت، انسان را زنده می کند و به او جان می دهد. یعنی اگر کسی در آن زمان وانفسا، بتواند سالم و صحیح با حقیقت امام زمانش ارتباط برقرار کند، اصلاً جای نگرانی نخواهد بود.

واقعاً چگونه این امر مشتبه، چنین واضح می شود؛ و محور وحدت که منتظران حقیقی باید حول آن بگردند، چیست؟ من و شما که متشرع به شریعتیم، اگر در موقعیت امروز نتوانیم حق را تشخیص دهیم، وحشتناک است؛ چرا که در این صورت، فردا خواهیم دید دین، نماز، روزه و همه چیزمان، هیچ شده است! پس باید راه صحیح را جستجو کنیم؛ نه اینکه دینمان را چشم بسته به صورت قالبی، از شخص یا تفکر خاصی بپذیریم؛ چون مربوط به ابدیت و هستی ماست.

اگر بتوانیم نه فقط از راه علمی، بلکه با مجاهده و ریاضت شرعی و بی هیچ عینکی در سیاست، دین و فرهنگ، و پاک و خالی از هر نوع تفکری، علل تفرقه و چندگانه شدن را از همان صدر اسلام و زمان پیغمبر ﷺ جستجو کنیم، به این نتیجه می رسیم که تا وقتی محور را در یک حقیقت قرار ندهیم، بفهمیم یا نفهمیم، مدام در تفرقه ایم و نمی توانیم به آن وحدت برسیم.

بنا بر نقل تاریخ، از همان روزهای پس از رحلت پیامبر ﷺ هر کس به نوعی، رهبری و ولایت را کنار گذاشت؛ حتی عالم ترین و عابدترین اشخاص! یکی به عنوان ”حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ“؛ یکی با توجیه احادیثی که از پیامبر ﷺ گرفته بود؛ یکی با اعتراض به اینکه علی عليه السلام جوان است و...؛ همه هم جز اقلی، دین دار بودند؛ حتی معاویه رضی الله عنه هم به ظاهر دین دار بود! اما چون محور

حق را کنار گذاشتند، هیچ وقت با هم یکی نشدند و یکدیگر را قبول نداشتند؛ بلکه هر کدام، پرچمی از اسلام و دین گرفتند و با همان پرچم هم دین‌داری کردند و پیش رفتند! اما وقتی با هم یکی نشدند، دین کدامشان درست است؟! در مقابل، آنان که امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام را گرفتند، در هر برهه اگر به هزاران پرچم اسلام‌نما هم برمی‌خوردند، نگران نبودند و اشتباه نمی‌کردند. آنان هر چند با دیگران هم راه آمدند و تبادل افکار و نظرات کردند، اما وقتی پای رهبری به میان می‌آمد، هیچ وقت بین حضرت علی علیه السلام و غیر او جمع نکردند و فدایی رهبرشان بودند؛ لذا همیشه حقیقت دین را روشن و نورانی پیدا می‌کردند. پس محور وحدت، امام است.

البته فکر نکنید "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" فقط در زمان حضرت علی علیه السلام بود. بلکه اگر تاریخ را بررسی کنیم، می‌بینیم همواره تفرقه‌ها، در تنها گذاشتن رهبر الهی، ریشه دارند. هر چند بخش‌هایی که حول محور رهبری می‌چرخند، با بخش‌های دیگر هم وحدت دارند؛ ولی تنها تا زمانی که آن محور و پایه را خدشه‌دار نکنند. اگر پایه گفت سکوت، سکوت می‌کنند و اگر گفت جنگ، می‌جنگند؛ اگر گفت حرف بزن، می‌گویند چشم و اگر هم گفت حرف نزن، می‌گویند چشم. اما سایر رایب‌ها چون پایه، مدت‌نظرشان نیست، با هم در تضادند.

پس اگر می‌خواهی اهل نجات باشی و فردای ظهور که پرچم امام زمان‌های دروغین بلند است، تحت رایتی نباشی که از آن مهدی فاطمه و علی علیه السلام نیست، امروز باید وظایف‌ات را بفهمی و رایت حق را تشخیص دهی. اگر در یک محور حرکت کنی، می‌توانی همه‌ی تضادها را تحت آن محور جمع نمایی. یعنی با داشتن این محور، هم می‌توانی در برابر دشمن، صبر و سکوت کنی و هم می‌توانی اگر وظیفه بود، اسلحه به دست گیری و بجنگی.

حال در این زمان طولانی غیبت، شما تمحیص می‌شوید و آن قدر مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید، تا عده‌ای که نتوانسته‌اند از این غربال‌ها موفق بیرون آیند، اساس غیبت امام را زیر سؤال می‌برند و می‌گویند اصلاً این امام یا مرده، یا به قتل رسیده و یا هلاک شده است! آن وقت به محض تصور اینکه امام نیست، دنبال جایگزینی سامری‌گونه می‌گردند تا به آنان آرامش دهد! **لَتَذْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ**؛ در چنین زمانی، آن دسته که می‌دانند امام نمرده است، کارشان ندبه و گریه می‌شود؛ پیوسته در سوز و گدازند و به دنبال امام خویش می‌گردند.

**وَلْتَكْفُؤَنَّ كَمَا تَكْفَأُ السُّفُنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ**؛ در چنین زمانه‌ای، شما سرنگون می‌شوید! بسان کشتی‌هایی که در امواج دریا گرفتارند و تمام سرنشینان آن‌ها به طور دسته‌جمعی سرنگون می‌شوند. شما در امواج صورت‌ها و ظواهر، گرفتار و غرق می‌شوید؛ خواه در صورت‌های دین سکولاری و خواه در صورت‌های اومانیستی دنیایی.

برای غرق نشدن و عبور از این امواج، کافی است بدانیم یکی از سنت‌های الهی، **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا**<sup>۱</sup> است و اگر همراه معرفت، صبر هم پیشه کنیم، در این سختی، به آسانی و آرامش خواهیم رسید.

اما سراب‌ها و امواجی که این همه از خطراتش سخن گفته می‌شود، چیست و در چه جلواتی ظهور پیدا می‌کند؟

## سراب‌های آخرالزمان

رسول اکرم ﷺ در روایتی، سراب‌های آخرالزمان را چنین معرفی کرده‌اند:

۱- سوره انشراح، آیه ۶: همانا با هر سختی، آسانی است.

"يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ... لَا يَبْقَى مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرَسُهُ؛ مَسَاجِدُهُمْ مَغْمُورَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَنِ الْهُدَى؛ عُلَمَاؤُهُمْ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ...؛ فَتَعَجَّبَتِ الصَّحَابَةُ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ؟! قَالَ: نَعَمْ، كُلُّ دِرْهَمٍ عِنْدَهُمْ صَنَمٌ!"<sup>۱</sup>

زمانی بر مردم می‌آید که... از ایمان جز نامش، از اسلام جز آثارش و از قرآن جز درسش نماند [تدریس شود، ولی به عمل درنیاید]؛ مساجدشان از حیث ساختمان، آباد است و دل‌هایشان از هدایت، تهی و ویران! و علمایشان بدترین خلق روی زمین باشند...؛ در اینجا اصحاب از سخنان حضرت به شگفت آمده، عرض کردند: یا رسول‌الله، مگر اینان که می‌گویند، بت می‌پرستند؟! حضرت فرمودند: آری، پول نزد آنان چون بت، مورد پرستش باشد! همان گونه که در این روایت اشاره شده است، یکی از سراب‌ها و فتنه‌های آخرالزمان، انحرافات است که در ساختن مساجد و امور مربوط به آن به وجود می‌آید. متأسفانه امروز شاهد چشم و هم‌چشمی‌های افراد در این مسئله هستیم؛ به طوری که گاه مساجد، جای خود را با کاخ‌ها و قصرها عوض می‌کنند! تمام افتخار عده‌ای، این است که معمار و مهندس غربی بیاورند تا پیشرفته‌ترین تکنیک را در مساجد شیعیان اجرا کند؛ و در همین حال می‌پندارند به امام زمانشان هم خدمت می‌کنند. در حالی که این‌ها همه، مروه‌های سراب‌گونه‌اند! چه بسا این عده، سراب‌ها را آب می‌پندارند و گمان می‌کنند آب نوشیده‌اند و بر همین اساس، فردا نمی‌توانند از آب گوارا و ماء معین ولایت بنوشند! چه بسا این آب به آنان نرسد و در همان سراب، جان دهند؛ اگر هم بمانند، چون ذائقه‌شان خراب شده است، تحمل آب ولایت را نخواهند داشت.

حضرت علی علیه السلام درباره‌ی این زمان می‌فرمایند:

"...ذَآكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السِّيفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ، أَهْوَنَ مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ جِلْهِ؛



ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى، أَكْثَرَ أَجْرًا مِنَ الْمُعْطَى؛ ذَاكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ  
شَرَابِ بَلْ مِنَ النُّعْمَةِ وَ النَّعِيمِ، وَ تَخْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرَارٍ وَ تَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ  
إِخْرَاجٍ!..."<sup>۱</sup>

و آن روزگاری است که بر مؤمن، ضربت شمشیر، آسان‌تر از یافتن مال حلال است؛  
روزگاری که پاداش عطاگیرنده، بیش از عطاکننده است؛ روزگاری که از غیر شراب، بلکه از  
فراوانی نعمت‌ها مست می‌شوید! و بدون اجبار، سوگند می‌خورید، و نه از روی ناچاری، دروغ  
می‌گویید!

فزون‌تری اجر عطاگیرنده از عطاکننده، کنایه از این است که در آن زمان،  
ارزش‌ها به ظاهر کار داده می‌شود، نه نیت؛ و حسن فعلی بدون حسن فاعلی  
وجود دارد. لذا عطایا و بخشش‌ها اگر چه به ظاهر، کار خیرند، اما چون نیت  
درستی ندارند، اجر و پاداش چندانی هم به آن‌ها تعلق نمی‌گیرد.

مستی از نعمت هم یعنی فرد، آن قدر در نعمت‌ها غرق می‌شود و جلوه‌ی  
نعمت، چنان او را مشغول می‌کند که هم خود را و هم خدای منعم را از یاد  
می‌برد و فراموش می‌کند نعمت از کجا و به یمن چه کسی به او رسیده است.

در روایت دیگر از حدیقه نقل شده است: رسول خدا ﷺ را دیدم که  
پرده‌ی کعبه را گرفته‌اند و گریه می‌کنند. عرض کردم: یا رسول الله، چه چیز،  
شما را به گریه آورده است؟ خداوند، چشم شما را گریان نکند. حضرت فرمودند:  
"يَا حُدَيْفَةُ، قَدْ ذَهَبَتِ الدُّنْيَا أَوْ كَأَنَّكَ بِالدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ."

ای حدیقه، دنیا از بین رفته، یا مثل این است که تو در آن نبوده‌ای!

این جمله، نشان از بی‌معنا شدن حیات دنیوی در آن زمان است؛ مثل  
اینکه انسان نداند روزهایش چگونه می‌گذرد! همه چیز برکت خود را از دست  
می‌دهد؛ نه اموال برکت دارند، نه احساس رفاه و امنیت می‌کنیم و نه می‌فهمیم

وقت‌ها چگونه می‌گذرد!

ما آمده‌ایم تا در حیات زمینی، از بودنمان لذت ببریم و زمینه‌ی صعود معنوی خویش را آماده کنیم؛ اما تا می‌خواهیم از طبیعی‌ترین امکاناتمان بهره‌مند شویم و لذتش را ببریم، می‌بینیم لحظه‌ها مثل برق و باد گذشت و ما هیچ نفهمیدیم! تا می‌خواهیم لذت تولد فرزندی را که به دنیا آورده‌ایم و لذت بزرگ شدنش را بچشیم، می‌بینیم خودش صاحب زندگی شده و از ما دور شده است! عباداتمان هم که سفره‌های التذاذ معنوی ما در ارتباط با ربّ هستند، بهره‌ی لازم را به ما نمی‌دهند؛ و همین که نماز را شروع می‌کنیم، دنیای بیکرانی از غیریت‌ها، ما را با خود می‌برند و زمانی متوجه می‌شویم که در حال سلام دادن هستیم!

متأسفانه بیشتر ما به علت عدم ادراک و معرفت نداشتن به این مسائل، بی‌تفاوت از کنار آن‌ها می‌گذریم؛ بلکه در اثر جهل و غفلت، آن‌ها را طبیعی فرض می‌کنیم! انگار پذیرفته‌ایم که بودن در زندگی زمینی یعنی همین! در حالی که اگر روایات را بررسی کنیم، این حالات را غیر طبیعی می‌یابیم. حال آنکه باید حیات زمینی سالمی داشته باشیم، تا از حیات اخروی زیبایی بهره‌مند شویم؛ **فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ**<sup>۱</sup>.

حذیفه در ادامه‌ی حدیث می‌گوید: عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت؛ آیا علائمی هست که دالّ بر وقوع چنین وضعی در دنیا باشد؟ فرمود:

**نَعَمْ يَا حَذِيفَةَ، اخْفَظْ بِقَلْبِكَ وَانظُرْ بِعَيْنِكَ وَاغْقِدْ بِيَدِكَ؛ إِذَا ضَيَّعْتَ أُمَّتِي الصَّلَاةَ وَاتَّبَعْتَ الشَّهَوَاتِ، وَكَثُرَ الْخِيَانَاتُ وَقَلَّتِ الْأَمَانَاتُ، وَشَرِبُوا الْقَهَوَاتِ، وَظَلَمَ الْهَوَى وَغَارَ الْمَاءُ، وَأَغْبَرَتِ الْأَفْقُ وَخِيفَتِ الطَّرِيقُ وَتَشَاتَمَ النَّاسُ وَفَسَدُوا،**

وَ فَجرتِ الْبَاعَةُ وَ رَفَضَتِ الْقَنَاعَةَ، وَ سَاءَتِ الظُّنُونُ، وَ تَلَاثَتِ السُّنُونُ.. وَ ضَاقتِ الْمَكَاسِبُ وَ قَلَّتِ الْمَطَالِبُ، وَ اسْتَمَرُّوا بِالْهَوَى، وَ تَفَاكَّهُوا بَيْنَهُمْ بِشَتِيمَةِ الْأَبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ،... وَ قَلَّ الرِّضَا... وَ ذَكَى كُلُّ امْرِءٍ نَفْسَهُ وَ عَمَلَهُ، وَ اسْتَهْرَ كُلُّ جَاهِلٍ بِجَهْلِهِ، وَ زُحِرَتْ جُدْرَانُ الدُّوْرِ وَ رُفِعَ بِنَاءُ الْقُصُورِ...

آری ای حذیفه؛ [آنچه را می گویم،] به قلبت بسیار، با چشمت بین و با انگشتانت

شماره کن...

زمانی که امت من نمازها را ضایع کنند و از شهوات پیروی نمایند. خیانت در میانشان زیاد، و امانت و امانت‌داری کم شود. مشروبات الکلی بنوشند و فضا تاریک و آب، کم شود.<sup>۱</sup> آسمان، غبارآلود و راه‌ها ناامن شود. مردم، یکدیگر را سب و لعن کنند و فساد ورزند. تجملات و مدیرستی رواج یابد و قناعت، ترک شود. سوءظن و عدم اعتماد، بر جامعه سایه افکند. سال‌ها، پست و خوار شود... تجارت و کسب و کار، دچار سختی و تنگی شود و اشیاء مورد تقاضا، کم گردد. تمام برنامه‌ها را بر مبنای هوای نفس (دل‌می‌خواهد) پیش برند.<sup>۲</sup> ناسزا و فحش دادن به پدران و مادران را وسیله‌ی سرگرمی و مزاح قرار دهند... خشنودی و راضی بودن از زندگی، بسیار کم شود... هر کس از خود و کارش تعریف کند و نادان به جهلش شهرت یابد. دیوارهای خانه‌ها را زینت دهند و قصرها و خانه‌ها بلند ساخته شود.

برج‌سازی رایج می‌شود و خانه‌ها، عمودی بالا می‌رود؛ تا جایی که آسایش و امنیت را از همسایه‌ها سلب می‌کند. افراد به راحتی خانه‌های بسیط و مسطح خود را می‌کوبند تا برج‌های چندطبقه بسازند؛ چون ثروت در آن نهفته است! اما کدام ثروت؟! تازه در این شرایط، بسیاری طمع می‌کنند تا از روستا و ده، به شهرها هجوم آرند و طعم زندگی در برج را بچشند! در نتیجه جمعیت بالا

۱- ممکن است منظور، آلودگی هوا و خشک‌سالی باشد.

۲- طلب‌های اصولی و صحیح، کم می‌شود و همه خواست‌ها بر هوای نفس استمرار پیدا می‌کند و فکاهی در میان مردم نشر می‌یابد. روش‌ها همان روش‌های آباء و اجدادی است؛ اما در قالب مدرنیته می‌رود! یعنی نسل جوان، تغییری در زمینه وجودی نمی‌کند.

می رود و....

”... وَ الصَّمْتُ بِلَاهَةٍ وَ الْعِلْمُ جِهَالَةً، وَ كَثُرَتِ الْآيَاتُ وَ تَتَابَعَتِ الْعَلَامَاتُ، وَ تَرَاجَمُوا بِالظُّنُونِ، وَ دَارَتْ عَلَى النَّاسِ رَحَى الْمُنُونِ، وَ عَمِيَتِ الْقُلُوبُ وَ غَلَبَ الْمُنْكَرُ الْمَعْرُوفَ، وَ ذَهَبَ التَّوَاصُلُ... وَ أَثْرُوا الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ، وَ ذَهَبَتِ الرَّحْمَةُ مِنَ الْقُلُوبِ وَ عَمَّ الْفَسَادُ... وَ اسْتَحَلَّ الْخَمْرُ بِالنَّبِيدِ وَ النَّجْشَ بِالزُّكَاةِ وَ الرِّبَا بِالْبَيْعِ... وَ صَارَتْ الْمُبَاهَاتُ فِي الْمَعْصِيَةِ...”

خموشی را بی خردی و علم را [که صاحبش بخواهد از آن به نفع جامعه حرف بزند]، جهالت دانند. نشانه‌ها بسیار شود و علامت‌ها یکی پس از دیگری ظاهر گردد. تحقیق نکرده، سخنان دور از حقیقت بگویند. آسیای مرگ بر سر مردم بچرخد؛ [مثل قتل عام افراد بی گناه در جنگ‌های خانمان سوز، بمباران مناطق مسکونی و غیر نظامی و...]. قلب‌های مردم از دیدن حقایق کور شود و کارهای ناپسند بر اعمال خوب غلبه پیدا کند؛ [مانند جنایاتی که ملت‌ها از زمامداران خود می‌بینند و در عین حال می‌گویند خوب است]! محبت نسبت به یکدیگر و صله‌ی رحم، از دل‌های مردم برداشته شود... دنیا را بر آخرت، مقدم دارند. رحم از دل‌های همه برود و فساد، جنبه‌ی عمومی پیدا کند؛ [که خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو]!... مسکرات را با تغییر نام، حلال کنند، در دادن زکات مال خود، خیانت ورزند [و کم دهند یا جنس نامرغوب عرضه کنند] و ربا را به نام خرید و فروش، حلال شمرند... و به گناه و نافرمانی از خداوند، مباهات ورزند.

”... فَعِنْدَ ذَلِكَ لَا يَسْلَمُ لِذِي دِينٍ دِينُهُ، إِلَّا مَنْ فَرَّ بِدِينِهِ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ وَ مِنْ وَادٍ إِلَى وَادٍ؛ وَ ذَهَبَ الْإِسْلَامُ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا اسْمُهُ، وَ انْدَرَسَ الْقُرْآنُ مِنَ الْقُلُوبِ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا رَسْمُهُ؛ يَفْرَوْنَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ؛ لَا يَعْلَمُونَ بِمَا فِيهِ مِنْ وَعْدِ رَبِّهِمْ وَ وَعِيدِهِ وَ تَحْذِيرِهِ وَ تَنْذِيرِهِ وَ نَاسِخِهِ وَ مَنْسُوخِهِ.”<sup>۱</sup>

در چنین وضعی، دین هیچ دین‌داری سالم نمی‌ماند، مگر آن که دین خود را بردارد و از این سو به آن سو و از این قله‌ی کوه به آن قله و از این دره به دره‌ی دیگر برود؛ [یعنی از این

۱- نشانه‌های ظهور او، محمد خادمی شیرازی، ص ۵۲؛ به نقل از نوائب الدهور، ص ۲۹۱.

روند و روش بگریزد]. از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی باقی نماند [و حقیقت آن در دل‌ها کهنه شود]. قرآن بخوانند در حالی که از گلوگاه و استخوان ترقوه و گردنشان نگذرد و عملاً از وعده‌ها و وعیده‌های خداوندی، در بین آنان خبری نباشد؛ از خداوند نترسند، به یاد او نباشند و از ناسخ و منسوخ قرآن، بی‌خبر باشند.

آری؛ در این زمان، نوع بودن مردم، از نوعی می‌شود که خداوند اصلاً نظری به عمل آنان نمی‌اندازد. پس عملشان نتیجه ندارد و لذا التذادی هم ادراک نمی‌کنند!

این سخنان مسلماً برای حدیفه که در بهشت جوار حضرت پیامبر ﷺ می‌زیسته، بسیار غریب بوده است. اما ما آخرالزمانی‌ها، به خوبی معنای سخنان حضرت را می‌فهمیم؛ زیرا عیناً شاهد این سراب‌ها در زندگی خود هستیم و هم‌اکنون واقعاً از وعده و وعیده‌های خداوند در بین ما خبری نیست و آن‌ها تأثیری در روند حرکتمان ندارند! شده‌ایم مصداق همان فرمایش حضرت علی علیه السلام که فرمودند:

”لَمْ أَرْ مِثْلَ الْجَنَّةِ، نَامَ طَالِبُهَا وَ لَا كَالنَّارِ، نَامَ هَارِبُهَا...“<sup>۱</sup>

من ندیدم مثل بهشت که طالب آن، چنین بخوابد؛ و نه مثل جهنم که فرارکننده از آن، چنین بخوابد!

همچنین روایت شده است روزی حضرت علی علیه السلام در جمع یاران خود، خطبه‌ای آغاز کردند و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و آتش صلی الله علیه و آله سه بار فرمودند:

”سَلُونِي أَيُّهَا النَّاسُ، قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي.“

از من سؤال کنید، پیش از آنکه مرا از دست دهید.

صعصعه که در خدمت ایشان نشسته بود، به پا خاست و پرسید: یا

امیرالمؤمنین، دجال چه زمانی خروج می‌کند؟ حضرت به او فرمودند:

”أَفْعُدْ: فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَ عَلِمَ مَا أَرَدْتَ. وَ اللَّهُ، مَا الْمَسْئُولُ عَنْهُ بِأَعْلَمَ  
مِنَ السَّائِلِ؛ وَ لَكِنْ لِدَلِكْ عِلَامَاتٌ وَ هَيْئَاتٌ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا، كَحَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ؛ وَ  
إِنْ شِئْتَ، أَنْبَأْتُكَ بِهَا.“

بنشین، که خداوند سخن تو را شنید و قصدت را دانست؛ به خدا سوگند، سؤال‌شونده از سؤال‌کننده، آگاه‌تر نیست. اما برای آمدن دجال، علائم و نشانه‌هایی است که همچون دو تایی کفش، از پس یکدیگر روی خواهند داد و اگر بخواهی، تو را از آن‌ها آگاه می‌کنم.

صعصعه پاسخ داد: آری، ای امیر مؤمنان؛ [می‌خواهم]. حضرت ادامه دادند:

”أَخْفِظْ: فَإِنَّ عِلَامَةَ ذَلِكَ، إِذَا أَمَاتَ النَّاسُ الصَّلَاةَ... وَ شَيَّدُوا الْبُنْيَانَ، وَ بَاعُوا  
الدِّينَ بِالدُّنْيَا... وَ حَلَيْتِ الْمَصَاحِفَ، وَ زُخِرْفَتِ الْمَسَاجِدِ، وَ طَوَّلَتِ الْمَنَارَاتُ؛ وَ أَكْرَمَتِ  
الْأَشْرَارُ، وَ أزدَحَمَتِ الصُّفُوفُ، وَ اخْتَلَفَتِ الْقُلُوبُ... وَ رَكِبَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ السَّرُوجَ، وَ  
تَشَبَّهَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَ الرِّجَالُ بِالنِّسَاءِ، وَ شَهِدَ الشَّاهِدُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْتَشْهَدَ، وَ  
شَهِدَ الْآخِرُ قِضَاءً لِدِمَامٍ بَغَيْرِ حَقِّ عَرَفِهِ، وَ تَفَقَّهَ لِغَيْرِ الدِّينِ...“<sup>۱</sup>

پس به خاطر بسیار، که این از علائم و نشانه‌هاست: هنگامی که مردم، راه و رسم، فرهنگ و معنویت نماز را نابود کنند [و به پوسته‌ی آن قناعت نمایند]... ساختمان‌ها را محکم و نیکو بسازند و دین را به دنیا بفروشند... قرآن‌ها به صورت تزیین شود، مساجد آراسته گردد و مناره‌ها سر به آسمان گذارد؛ اشرار، مورد تجلیل قرار گیرند، صفوف درهم آید و دل‌ها از هم دور شود... زنان بر زین‌ها سوار شوند و تلاش کنند تا شبیه مردان باشند؛ مردان نیز خود را [در ظاهر و اخلاق] بسان زنان کنند. شاهد بی‌آنکه از او خواسته شود، شهادت دهد و دیگری بی‌آنکه حق را بشناسد [و متحمل شهادت شود]، برای طرفداری شهادت دهد؛ و برای غیر دین، تفقه کنند...

چه علائم دهشتناکی! واقعاً دجال، همان سراب است؛ یعنی جلوه‌های کاذب را با عنوان حق و جلوه‌ی صادق به کام مردم دادن. البته منظور، دنیا و

جلوات آن نیست؛ بلکه سراب را به جای آب گرفتن و تشّت در دین است. در ضمن توجه داشته باشیم تمام این‌ها، جزء فتنه‌های آخرالزمان در امت پیامبر ﷺ است؛ پس نباید به جستجوی آن‌ها در جهان باشیم.

اگر در علائمی که حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند، دقت کنیم، می‌بینیم بیشتر آن‌ها امروز ظاهر شده است؛ در حالی که آن روز برای اصحاب حضرت اصلاً قابل درک نبود! مثلاً تزئین جلد و چاپ قرآن‌ها، چنان مهم شده که برای هدیه کردن قرآن، این مسئله را معیار قرار می‌دهند؛ اما مگر قرآن، کالا است که این گونه برخورد می‌شود؟!

امروز برخی از آنان که تالارهای عروسی‌شان گران‌قیمت است، قرآن‌ها، جانمازها، مهرها و تسبیح‌هایشان هم مخصوص است! مبادا پیامبرمان به خدا شکایت برد که:

«... يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا! »<sup>۱</sup>

پروردگارا، همانا قوم من، این قرآن را مهجور کردند!

آه! این قدر جلوات ماده را بر روی معنویات ریخته‌ایم که هیچ شعاع و نوری از آن‌ها بلند نمی‌شود و حرارتی برای حیات به ما نمی‌دهند. امروز در مساجد ما چه خبر است؟ آیا در این ساختمان‌های جدید، اثری از انوار حقایق معنوی باقی مانده است؟ نهایتاً در آن‌ها، یک نماز جماعت برپا می‌شود؛ صفوف در هم فشرده، اما قلب‌ها پر از تشّت و دل‌ها دور از هم!

پیامبر ﷺ مردم آخرالزمان را چنین وصف می‌کنند:

«يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي، يَأْتُونَ الْمَسَاجِدَ، يَفْعُدُونَ فِيهَا حَلَقًا،

ذِكْرُهُمُ الدُّنْيَا وَ حُبُّهُمْ الدُّنْيَا؛ لَا تُجَالِسُوهُمْ، فَلَيْسَ لِلَّهِ بِهِمْ حَاجَةٌ!<sup>۱</sup>

در آخرالزمان، مردمانی از امت من می‌آیند که به مساجد می‌روند و در آنجا در حلقه می‌نشینند، که ذکرشان دنیا و حبشان دنیا است! با آنان همنشین نشوید، که خداوند را حاجتی به آنان نیست!

ما در دنیا آمده‌ایم تا به ماده، رنگ معنا بزنیم و از "جسمانیة الحدوث" به "روحانیة البقاء" برسیم؛ قرار است نماز بخوانیم تا به تدریج از "تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ" عبور کنیم و به "ذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ" برسیم؛<sup>۲</sup> پس چرا در قشر و پوسته مانده‌ایم؟! ما در زمین آمده‌ایم تا خدایی باشیم، نه اینکه روح خدایی را در زمین دفینه کنیم. باید ماده‌ی خود را معنوی کنیم؛ چرا به معنا، رنگ ماده می‌دهیم؟!

## زنان و مردان آخرالزمان

یکی از مهم‌ترین مسائلی که در روایات آخرالزمان به آن اشاره شده، جایگاه زن و مرد و روابط بین آن دو است. می‌دانیم زن و مرد در عین حال که از نظر وجودی، تفاوتی با هم ندارند، در بُعد ناسوتی، متفاوت‌اند. توضیح آنکه در نوعیت خود، تفاوتی ندارند و هر دو انسان‌اند؛ که در اینجا تساوی بین زن و مرد در عروج وجودی، دین و معنا مطرح می‌شود. اما در جنسیت که به بُعد بشری آن‌ها مربوط است، هیچ‌گونه تساوی بینشان وجود ندارد؛ نه از نظر ظاهری و قوای جسمانی و جنسیتی، و نه از نظر تکالیف و حقوق و جایگاه حرکت در مسیر آن نوع.

در واقع ما در مسیر جنسیت، برای پرورش نوعیتمان حرکت می‌کنیم تا در این جسمانیة الحدوث، نفس ناطقه و نوع وجود ما، در طریق رسیدن به عقل

۱- بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۳.

۲- اشاره به آیه ۴۵، سوره عنکبوت.



فعال حرکت کند و رشد و تعالی داشته باشد. پس مسیر جنسیت ما، مسیر حرکت و شدن ما و بستر صیوروت و کمالمان است و چون جنسیت و قوای جنسی بین زن و مرد با هم تفاوت دارد، حقوق و وظایفشان هم در مسیر حرکت، فرق می‌کند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی به نشانه‌های آخرالزمان اشاره می‌کنند و می‌فرمایند:

**"سَيَأْتِي مِنْ بَغْدِي أَقْوَامٌ... لَيْسَتْ هِمَّتُهُمْ إِلَّا الدُّنْيَا؛ عَاكِفُونَ عَلَيْهَا."**<sup>۱</sup>

بعد از من اقوامی خواهند آمد... که همتشان جز دنیا نیست؛ [به طوری که] بر آن معتکف‌اند!

"عَاكِفُونَ" با "عكوف" و "اعتكاف"، هم‌ریشه است؛ عكوف به معنی ملازمت همراه با تعظیم است و اعتكاف، در بست نشستن و توجه را از هدف برداشتن. اقوامی می‌آیند که در بست برای دنیا نشسته‌اند. می‌خوابند برای دنیا؛ می‌خورند برای دنیا؛ می‌پوشند برای دنیا؛ می‌سازند برای دنیا و در یک کلام، هستند برای دنیا!

امروز خیلی‌ها، شرف و معیار ارزش‌گذاری‌شان به پول است؛ به اسکناس‌های سبز و آبی، دلار، سکه و...؛ هر چه ثروت، بیشتر، شأن و ارزش شخص، بالاتر! یعنی معیار و ارزش، پول و ثروت است و به همین ترتیب احترام‌ها، عزت‌ها و به‌به و چه‌چه‌ها هم بر این اساس می‌چرخد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه‌ی حدیث فوق می‌فرمایند:

**"...مَخَارِبُهُمْ، نَسَاؤُهُمْ وَ شَرَفُهُمْ، الدَّرَاهِمُ وَ الدَّنَانِيرُ وَ هِمَّتُهُمْ، بَطُونُهُمْ؛ أَوْلِيكَ**

**هَمْ شَرُّ الْأَشْرَارِ، الْفِئْتَةُ مِنْهُمْ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ."**

۱- مکارم الأخلاق، شیخ حسن فرزند شیخ طبرسی، ص ۴۴۹.

محراب و قبله‌هایشان، زانانشان هستند و شرفشان درهم و دینار و همتشان شکم‌هایشان است؛ آنان بدترین بدها هستند. فتنه از آنهاست و به سوی آنان بازمی‌گردد. از سوی دیگر در این زمانه قبله‌گاه مردان، زنان هستند. اقتصاد و حتی رفت‌وآمد مردان را همسرانشان تنظیم می‌کنند! اگر مردی می‌خواهد به مسافرت یا دیدن پدر و مادرش برود، باید از زنش اجازه بگیرد؛ می‌خواهد خانه بسازد، باید زن، نوع سنگ و کاشی‌اش را تعیین کند؛ یا می‌خواهد انفاق کند، باید زنش اجازه دهد!

مرد از ترس زنش نمی‌تواند انفاق کند؛ حتی به نزدیک‌ترین کس هم بخواهد چیزی بدهد، پنهان می‌کند تا زنش نفهمد؛ می‌ترسد! آخر مگر مرد باید از زن بترسد؟! همین باعث ضعف در سیر کمالی است؛ چه برای زن و چه برای مرد. باید بدانیم هر قدر تلاش زنان در این باشد که همسران خود را مطابق امیالشان کنند، به یقین، خودشان افت خواهند کرد! اگر چه مرد ممکن است از روی محبت و عشق، یا برای اینکه زن را قبله‌ی خود کرده است و یا از روی ترس، تحت تأثیر امیال او قرار گیرد و زن هم از این نوع رفتار خوشحال شود؛ اما کسی که بیشتر از همه در این میان باخته، زن است!

باید بدانیم در اسلام، زن سالاری نداریم؛ چنان‌که مردسالاری نداریم. فرهنگ صحیح اسلام، "الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ" است؛ یعنی قرار گرفتن هر یک از زن و مرد در جایگاهی که خداوند برایشان در نظر گرفته است. شأن مرد در عالم جنسیت، مهابت، حاکمیت، قدرت، غیرت و مدیریت است، و شأن جنسیت زن، خضوع، خشوع و اطاعت؛ و این جایگاه از همان خواستگاری باید در تمام مراحل حفظ شود. البته نه به این معنا که زن، جنبه‌ی افراطی در پیش گیرد و ذلیل شود که حتی اگر مرد، او را به گناه و حرام و شبهه دعوت کرد، اطاعت کند؛ بلکه منظور این است که زن نباید خواسته‌های مادی و حتی

معنوی خود را - که به رتبه‌ی خودش مربوط است - به عنوان باید و نباید برای مرد مطرح کند.

شوهر باید قوام دهنده و مدیر خانواده باشد تا برای همسرش بهترین باشد. شوهری که مدیر بودنش را به دست زن داده، نه خودش بهترین است و نه زنش می‌تواند اوج بگیرد و بالا رود.

در حقیقت، عاطفه‌ی زن، قوی‌تر از بُعد عقلانی‌اش است. لذا اگر این عاطفه بیش از حد معقول پاسخ داده شود، او از مسیر کمال بازمی‌ماند. حال اگر مرد، مدیریت خود را برای ارضای بیش از حد احساسات زن، پایین آورد، چه کسی بیشتر از زن می‌بازد؟! زن در وجود می‌بازد، اگر چه در دنیا میلش را پیش ببرد. میل او عاطفی است و با پیش‌برد میل، به کمال وجودی نمی‌رسد. او باید عاطفه‌اش را در چارچوب دیگری به کار گیرد.

امروز زنان، قبله‌ی مردان شده‌اند! این یعنی قبله‌ای جز حق گرفتن و اطاعت همسر در مقابل اطاعت خدا، حتی به قیمت معصیت خدا! مثلاً به خاطر اطاعت از زنان خود، پدر و مادرانشان را عصیان و ناسپاسی می‌کنند؛ "...وَ أَطَاعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَ عَقَّ وَالِدَيْهِ..."!

با توجه به این گفته‌ی پیامبر ﷺ معلوم است در اسلام، هیچ وقت زن، قبله نیست. خدا می‌داند رئوف‌ترین رئوفان نسبت به همسر، وجود پربرکت پیامبر ﷺ بود؛ تا آنجا که گاه صدای دیگران درمی‌آمد که چقدر نسبت به این زنان، گذشت می‌کنی! اما همین پیامبر ﷺ هیچ گاه زن را قبله‌گاه خود نکرد.

آری؛ مردان حقیقی در اسلام، با تمام رافت و مهربانی‌شان، هیچ وقت فقط طبق امیال زن پیش نمی‌رفتند؛ با اینکه حضرت علی علیه السلام فرموده است:

زن، ریحانه است<sup>۱</sup>، با او ملایم رفتار کن، نه طوری که بشکند. اما متأسفانه امروز می‌بینیم برعکس شده؛ یعنی آن رأفتی که مرد باید نسبت به زن داشته باشد، ندارد، ولی از او می‌ترسد! در حالی که مرد باید واقعاً نسبت به زن، احترام و رأفت داشته باشد و محبت کردنش به زن، نباید حالت تحمیلی داشته باشد.

حضرت امیر علیه السلام با ریحانه معرفی کردن زن، به مردان می‌فرماید: کارهای بزرگ را به گردن زنان نگذارید؛ ولی متأسفانه امروز زنان، خودشان با زور، کارهای بزرگ را از مردانشان می‌گیرند و به خاطر حرص دنیا، در کسب و کار همسرانشان شرکت می‌کنند؟ می‌گویند اقتصاد زندگی ما فقط با درآمد شوهر نمی‌چرخد! البته همین است؛ چرا که نوع اقتصاد مدرنیته و وضع موجود را پذیرفته‌ایم. در حالی که اگر کمی از برج‌ها، تجملات و زواید زندگی بکاهیم، درآمد مرد برای رفع نیاز زندگی کافی است. علاوه بر اینکه اقتضای زن در بینش اسلام، کار کردن نیست؛ بلکه فرهنگ تربیت فرزند و تدبیر امور خانه است. لذا نیاز امروز زن برای کار در خارج از منزل، کاذب است. البته بدیهی است زندگی در این دوره، بسیار سخت‌تر از گذشته شده؛ اما به هر حال با تحمل کمی فشار و سختی، می‌توان شخصیت خود را حفظ کرد.

خلاصه، "أُولَئِكَ هُم شَرُّ الْأَشْرَارِ؛ الْفِتْنَةُ مِنْهُمْ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ"<sup>۲</sup>؛ آنان شرورترین شروران‌اند و همه جا و در هر زمان، فتنه با آنهاست و به خودشان هم برمی‌گردد. چنان که این فتنه‌ها به خود ما برگشت؛ به مردانمان هم رسید. وقتی زن، این قدر آزاد است، نمی‌تواند نسبت به همسرش مقید باشد و احترام، عزت، عشق و مودت لازم را به او ارزانی کند. وقتی خودش آزاد است و

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱: الْمَرْأَةُ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ؛ زن، گل بهاری است، نه پهلوانی سخت‌کوش.

۲- مکارم الأخلاق، ص ۴۴۹.

احساس استقلال می‌کند، دیگر چه نیازی دارد که نسبت به همسرش غلقه و احترام داشته باشد؟!

خدا می‌داند این جابه‌جایی مرد و زن در حقوق، چه بر سرمان آورده است! خداوند این حقوق را - برخی در تکوین و برخی در تشریح و اعتبار - وضع کرده و همه موظف‌اند آن‌ها را ادا کنند.

پیامبر ﷺ وصف آخرالزمان را چنین ادامه می‌دهند:

"...أَجْسَادُهُمْ لَا تَسْبَعُ وَ قُلُوبُهُمْ لَا تَخْشَعُ"<sup>۱</sup>

جسد‌هایشان سیر نمی‌شود و قلب و روح و جان‌هایشان خاشع نمی‌شود.

در آخرالزمان، چشم‌ها از جاذبه‌ها سیر نمی‌شود؛ گوش‌ها سیر نمی‌شود؛ معده‌ها و... هیچ کدام سیری ندارد! هر چه می‌خرند، می‌پوشند، می‌خورند و... دوباره بهتر از آن را می‌خواهند و در بُعد دنیوی، هیچ وقت قانع نیستند.

در روایت دیگری از پیامبر ﷺ آمده است:

"لَعْنَةُ اللَّهِ الْمُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ الْمُتَرَجَّلَاتِ مِنَ النِّسَاءِ."<sup>۲</sup>

خداوند، مردان مخنث و زنان مردنما را لعنت کند!

مخنث، مردی است که در صفات مردانه‌ی خود سست شده و حالات زنانه گرفته است! مردی که سلیطه‌گری و قلدری زن یا همان زن‌سالاری، خسته‌اش کرده و به این دلیل، گرایش‌های مردانه و قوام بودن خود را از دست داده و خاضع و خاشع شده است؛ یعنی گرایش‌های زنانه به دست آورده و این تغییر در همه چیز وارد می‌شود؛ تا آنجا که حتی به جای غیرت و ابهت مردانه، به خودنمایی و مطلوب بودن که از حالات زن است، گرایش پیدا می‌کند و دلی که در این مسائل هرگز نباید تکان بخورد، به راحتی در اجتماع، در مقابل

۱- مکارم الأخلاق، ص ۴۴۹.

۲- نهج الفصاحة؛ مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ، ص ۶۲۸.

دوست داشته شدن، می‌لرزد! در حالی که اگر مرد در خانه، مرد بود، در اجتماع هم همین بود. لذا ریشه‌ی خیانت‌های گوناگون مردها به زنانشان، در همین مسئله است.

مترجلات هم زنانی هستند که جایگاهشان را از دست داده‌اند و خود را شبیه مردان کرده‌اند؛ "...النِّسَاءُ، يَتَّخِذْنَ الْمَجَالِسَ كَمَا يَتَّخِذُهَا الرَّجَالُ..."! همچون مردان، برای خود، انجمن‌ها تشکیل می‌دهند و مشغول تجارت می‌شوند، و هم و غمشان، کار و پول درآوردن است؛ قلدری می‌کنند و به طور نابهنجار در جایگاه‌های برنامه‌ریزی و دستور دادن برای مردان قرار می‌گیرند و...!

در روایت دیگری می‌خوانیم:

"يَكُونُ فِي آخِرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، رِجَالٌ يَرْكَبُونَ عَلَى الْمَيْثِرِ، حَتَّى يَأْتُوا أَبْوَابَ الْمَسَاجِدِ. نِسَاءُهُمْ كَأَسِيَّاتِ عَارِيَّاتٍ؛ عَلَى رُؤْسِهِنَّ كَأَسْنَمَةِ الْبَخْتِ الْعِجَافِ! الْعَنُوهُنَّ؛ فَإِنَّهُنَّ مَلْعُونَاتٌ!"<sup>۱</sup>

در آخر این امت، مردانی هستند که بر زین‌ها سوار می‌شوند تا به در مساجد بروند. زنانشان در عین لباس پوشیدن، برهنه‌اند و بر سرشان، مانند کوهان شترهای بختی (عجمی) لاغر است. آن زنان را لعنت کنید؛ پس به درستی که آنان لعنت شده‌اند.

چهره‌هایی که پیغمبر ﷺ از زنان این زمان نشان داده‌اند، واقعاً اعجاب‌انگیز و معجزه است؛ چون در آن زمان اصلاً چنین لباس‌هایی نبود و امروز به راحتی دیده می‌شود. اما زنان در دوره‌ی حکومت حضرت حجت عجل الله فرجه، زنانی هستند که در عین حال که در عالم غیبت می‌زیسته‌اند، اما در تمام مراتب، در حرم امن الهی و حرم امن دین بوده‌اند.

۱- الکافی، ج ۸، ص ۳۸.

۲- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۰۱.

زنان آخرالزمانی، بیشتر حالات روانی‌شان مردانه است و این روند جابه‌جایی، آرام‌آرام پوشش و آرایش زن و مرد را هم عوض می‌کند، تا هر کدام در پوشش، به حالات دیگری گرایش پیدا کنند؛ و به جایی می‌رسد که:

«...أظهروا الخِضَابَ وَ امْتَشَطُوا كَمَا تَمْتَشِطُ الْمَرْأَةُ لِزَوْجِهَا... وَ تُنَوِّسَ فِي الرَّجُلِ وَ تَغَايِرَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ»<sup>۱</sup>

مردان، خضاب و آرایش کنند و سرشان را شانه زنند، آن گونه که زن برای همسرش می‌کند! و درباره‌ی مرد، رقابت شود و مردها بر سر او غیرت ورزند!

لذا زنی که باید از دامنش مرد به معراج رود، به لسان معصوم، لعن می‌شود؛ **لَعْنِ اللَّهِ الْمُخْتَبِينَ مِنَ الرَّجَالِ وَ الْمُتَرْجَلَاتِ مِنَ النِّسَاءِ!**

**يَأْتِي زَمَانٌ...!**

اگر به کتب روایی مراجعه کنیم، خواهیم دید دسته‌ای از روایات آخرالزمان، روایات متعددی است که در آنها، حضرات معصومین علیهم‌السلام از زمانی که در آینده خواهد آمد، سخن گفته‌اند و اوضاع آن زمان را بیان کرده‌اند. در مباحث گذشته، به برخی از این روایات اشاره کردیم و در ادامه، به موارد دیگری خواهیم پرداخت.

از آن جمله، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند:

**يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ، تَكْثُرُ فِيهِ الْأَرْاءُ وَ تُتَّبَعُ فِيهِ الْأَهْوَاءُ، وَ يُتَّخَذُ الْقُرْآنُ مَزَامِيرَ وَ يُوضَعُ عَلَى الْأَخَانِ الْأَغَانِي، يُقْرَأُ بِغَيْرِ خَشْيَةٍ، لَا يَأْجُرُهُمُ اللَّهُ عَلَى قِرَائَتِهِ، بَلْ يَلْعَنُهُمْ؛ فَعِنْدَ ذَلِكَ، تَهْمِسُ النَّفُوسُ إِلَى طَيْبِ الْأَخَانِ، فَتَذْهَبُ حَلَاوَةُ الْقُرْآنِ؛ أَوْلَيْكَ لَا نَصِيبَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ... وَ يَتَّخِذُونَ ضَرْبَ الْقَصِيبِ فِيمَا بَيْنَهُمْ، فَلَا يُنْكِرُهُ**

۱- الکافی، ج ۸، صص ۳۸-۳۹.

۲- مثل محبت‌های ناصحیحی که امروز برخی جوانان نسبت به هنرپیشگان پیدا می‌کنند!

مُنْكَرٌ، بَلْ يَتَرَاضُونَ بِهِ وَهُوَ مِنْ إِخْدَى الْكَبَائِرِ الْحَقِيَّةِ. فَوَيْلٌ لَهُمْ مِنْ ذِيَانِ يَوْمِ  
الَّذِينَ... وَعِنْدَهَا تَتَّخِذُ النِّسَاءُ مَجَالِسَ وَتَكُونُ الْجُمُوعُ الْكَثِيرَةُ، حَتَّىٰ أَنْ الْمَرْأَةَ  
لَتَتَّكَلَّمَنَّ فِيهَا مِثْلَ الرِّجَالِ، وَيَكُونُ جُمُوعُهُنَّ لَهَوًا وَلَعِبًا وَفِي غَيْرِ مَرْضَاةِ اللَّهِ، وَهِيَ  
مِنْ عَجَائِبِ ذَلِكَ الزَّمَانِ! فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ، فَبَايِنُوهُمْ وَاخْذَرُوهُمْ فِي اللَّهِ؛ فَإِنَّهُمْ حَرَبُ  
اللَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ اللَّهُ مِنْهُمْ بَرِيءٌ.<sup>۱</sup>

زمانی بر امت من بیاید که:

- مردم دارای آراء مختلف شوند و از هواها و خواهش‌های نفسانی پیروی کنند؛
- قرآن را با آواز و مزامیر و به صورت غنا خوانند، بی آنکه در قلبشان خشیت از خداوند باشد؛<sup>۲</sup> که خداوند برای این قرائت، اجری به آنان نخواهد داد، بلکه آنان را لعن می‌کند، می‌کند، [چون به قرآن عمل نمی‌کنند]!
- در آن زمان، ترانه‌ها و ساز و آواز، آدمیان را به طرب آورد و لذت و حلاوت قرآن خواندن از آنان گرفته شود؛<sup>۳</sup> این دسته از مردم، از ثواب‌های اخروی بی‌بهره‌اند....
- ساز و آواز در میان آنان رواج می‌یابد و در مجامع خود از آن استفاده می‌کنند؛ کسی هم نهی‌شان نمی‌کند، بلکه به آن راضی‌اند؛ در حالی که یکی از گناهان کبیره است. پس وای بر آنان از جزادهنده‌ی روز رستاخیز!
- در چنین جامعه‌ای، زنان برای خود، مجالس [و کنفرانس‌ها] تشکیل می‌دهند و جمعیت‌های زیادی به راه می‌اندازند؛ به نحوی که در آن‌ها، همچون مردان سخنرانی می‌کنند؛ و تشکیل این اجتماعات برای لهو و لعب و سرگرمی و در مسیر غیر رضای خداست؛ و این از عجایب آن زمان است!

پس چون این مردم را با این کیفیت دیدید، از آنان فاصله بگیرید و در راه خدا از ایشان بر حذر باشید؛ که همانا در حال جنگ با خدا و رسول او هستند و خداوند از آنان بری است و

۱- نوائب الدهور، ص ۱۷۰.

۲- از قرآن، لذت غنایی می‌برند، نه لذت ناشی از ادراک خشیت پروردگارا!

۳- حلاوت، امری چشیدنی و ادراک کردنی است و کسی که حلاوت قرآن را درک کند، اثر این شیرینی در فعل، صفت و اندیشه‌ی او ظاهر می‌شود و ردایل و حرام از وجودش کنار می‌رود.



بیزاری می جوید!

جنگ با خدا و رسول ﷺ و براءت خدا و رسول ﷺ از بنده؛ چه سوء عاقبت وحشتناکی! خداوند، ما را از این زمره قرار ندهد.

رسول اکرم ﷺ در روایتی دیگر، اوضاع آخرالزمان را چنین وصف کرده‌اند:

"يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ وَجُوهُهُمْ وَجُوهُ الْأَدْمِيَّةِ وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ، كَأَمْثَالِ الذَّنَابِ الضَّوَارِي؛ سَفَاكُونَ لِلدَّمَاءِ، لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ... السُّنَّةُ فِيهِمْ بِدْعَةٌ وَ الْبِدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةٌ... صَبِيَانُهُمْ غَارِمٌ وَ نِسَاؤُهُمْ شَاطِرٌ وَ شَيْخُهُمْ لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؛ الْإِلْتِجَاءُ إِلَيْهِمْ خِزْيٌ وَ الْإِعْتِدَادُ بِهِمْ ذُلٌّ، وَ طَلَبُ مَا فِي أَيْدِيهِمْ فَقْرٌ؛ فَعِنْدَ ذَلِكَ، يَحْرِمُهُمُ اللَّهُ قَطْرَ السَّمَاءِ فِي أَوَانِهِ وَ يُنْزِلُهُ فِي غَيْرِ أَوَانِهِ... فَيَذَعُو خِيَارَهُمْ، فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ."<sup>۱</sup>

به زودی زمانی می آید که چهره‌های مردم، چهره‌ی آدمیان و دل‌هایشان، دل‌های شیاطین باشد؛ بسان گرگ درنده و خون‌خوار باشند و از منکرات اجتناب نکنند... سنت‌ها در نزد آنان بدعت می‌شود و بدعت‌ها، سنت... کودکانشان گستاخ و بی‌ادب و زنانشان بی‌شرم باشند و پیرانشان امر به معروف و نهی از منکر نکنند [یعنی نسبت به گناه و معصیت، بی‌غیرت باشند]؛ پناه بردن به آنان خواری، اعتماد به آنان ذلت و درخواست از مالشان بیچارگی و ننگ باشد؛ در آن هنگام، خداوند باران را به موقع نباراند و در غیر موسم خود ببارد... پس نیکانشان دعا کنند و به اجابت نرسد!

و انگار امروز، همان زمان است! امروز بدعت‌ها سنت شده است؛ مثل زن‌سالاری که از شرط و شروط گذاشتن برای ازدواج آغاز می‌شود و تا تصمیم‌گیری‌ها و خودرأیی‌ها در مسائل ریز و درشت زندگی ادامه پیدا می‌کند؛ یا مثل رشوه دادن که به نام هدیه و رفع نیاز، سنت متداول بسیاری از مردم

شده است؛ و یا مثل تخریب رقبا برای پیش رفتن در میدان سیاست، به جای رفع و حل اختلاف نظرها بر اساس اصول دین!

امروز خرافات جای عقل، و توهمات جای فهم درست را گرفته است؛ اما بدانیم اگر فرهنگ موجود را به عنوان سنت بپذیریم و با آن پیش رویم، فردا که آقا بیاید و از ما فرهنگ صحیح را بخواهد، دیگر نخواهیم پذیرفت! چنان که طلحه و زبیر که فرهنگ بریز و پاش عثمانی را پذیرفته بودند، وقتی حضرت علی علیه السلام آمد و خواست اقتصاد را بر اساس توحید و عدالت برقرار کند، نتوانستند بپذیرند و همین عامل اقتصاد، آرام آرام باعث شد از دایره‌ی ولایت کنار روند! اما کسانی هم بودند که در همان زمانه و همان شرایط زندگی می‌کردند، ولی جانشان سنت حاکم را نپذیرفت و منتظر بودند یکی بیاید و فرهنگ و اقتصاد صحیح را ارائه کند.

در روایت دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، إِذَا سَمِعْتَ بِاسْمِ رَجُلٍ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَلْقَاهُ؛ فَإِذَا لَقَيْتَهُ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ تُجَرِّبَهُ وَ لَوْ جَرَّبْتَهُ، أَظْهَرَ لَكَ أحوَالاً؛ دِينُهُمْ دَرَاهِمُهُمْ وَ هِمَّتُهُمْ بَطُونُهُمْ وَ قِبَلَتُهُمْ نِسَاؤُهُمْ؛ يَرْكَبُونَ لِلرَّغِيفِ وَ يَسْجُدُونَ لِلدَّرْهِمِ؛ حَيَارَى سُكَارَى، لَا مُسْلِمِينَ وَ لَا نَصَارَى!<sup>۱</sup>

زمانی بر مردم آید که هر گاه نام کسی را بشنوی، بهتر از آن است که خودش را ببینی؛ و وقتی او را دیدی، بهتر از آن است که بیازمایی‌اش؛ و اگر آزمودی، احوالی برایت ظاهر شود؛ دین آنان پول، و هم و غم آنان شکمشان است و قبله‌شان زنان هستند؛ برای قرص نانی، کرنش کنند و برای درهمی، به خاک افتند؛ آنان پریشان و سرگردان‌اند و نه مسلمان‌اند، نه نصرانی!

گویی در آخرالزمان، اخلاق اسلامی رخت برمی‌بندد؛ شنیدن نیکویی، زیاد

می‌شود و دیدن نیکو، نادر. هر که را نیک می‌پنداری، وقتی دنبالش می‌روی، می‌بینی در میدان عمل، چقدر متفاوت است! پس بهتر که نیکی‌ها را فقط بشنوی؛ وگرنه، وقتی در عمل ببینی زشت است، از شنیدنش هم دور خواهی شد.

آیا امروز غیر از این است؟! پس ربا و رشوه در بازار از کجا آمده؟! برای پول و درهم و دینار سجده می‌کنند و ارزش‌های وجودی‌شان را به باد فنا می‌دهند؛ مست و سرگردان‌اند. راه را نمی‌یابند و هر چه می‌دوند، به جایی نمی‌رسند! مثل ما که در دنیا صبح تا شب می‌دویم، باز هم وقت کم داریم و شب که می‌شود، می‌گوییم: کارهایمان ماند! در بُعد آخرت هم هر چه نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم و هر چه جلسه و روضه می‌رویم، باز آرامش نداریم. پیامبر ﷺ می‌فرماید: آنان سرگردانان مست‌اند! این طرف می‌دوند، آن طرف می‌دوند، اینجا می‌روند، آنجا می‌روند، این کار را می‌کنند، آن کار را می‌کنند و...، اما نه در دنیا به جایی می‌رسند که بگویند آرامش پیدا کردیم و نه در کارهای معنوی می‌توانند مطمئن باشند که نماز و روزه‌شان قبول شده است! **لَا مُسْلِمِينَ وَلَا نَصَارَى**؛ نه می‌شود به آنان گفت مسلمان، چون اصلاً اسلام، آن نیست که اینان دارند؛ و نه می‌شود گفت مسیحی! چون نماز می‌خوانند، قرآن دارند و مسجد و منبر می‌روند. لذا نه باطن دین را دارند که به آنان بگوییم مسلمان و نه ظاهر دین را، که بگوییم نصاری!

### پیامبر ﷺ به حالشان گریست!

از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که پیامبر ﷺ در حجّة الوداع پس از اتمام اعمال واجب حج، به عنوان وداع به خانه‌ی کعبه رفتند، حلقه‌ی در

را گرفتند و گریستند، چنان که مردم هم به گریه افتادند؛ و وقتی از گریه فارغ شدند، فرمودند:

«اعْلَمُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - أَنْ مَثَلَكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ، كَمَثَلِ وَرَقٍ لَا شَوْكَ فِيهِ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةِ سَنَةٍ؛ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَغْدِ ذَلِكَ، شَوْكٌ وَ وَرَقٌ إِلَى مِائَتِي سَنَةٍ؛ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَغْدِ ذَلِكَ شَوْكٌ لَا وَرَقَ فِيهِ، حَتَّى لَا يُرَى فِيهِ إِلَّا سُلْطَانُ جَائِرٍ أَوْ غَنِيٌّ بَخِيلٌ أَوْ عَالِمٌ مُرَاغِبٌ فِي الْمَالِ أَوْ فَقِيرٌ كَذَّابٌ أَوْ شَيْخٌ فَاجِرٌ أَوْ صَبِيٌّ وَقِيحٌ أَوْ امْرَأَةٌ رَغْنَاءٌ.»

خداوند شما را رحمت کند. بدانید همانا مثل شما امروز تا صد و چهل سال دیگر مانند درخت بی خار است<sup>۱</sup>؛ و سپس تا دویست سال مانند درختی باشید که هم برگ دارد و هم خار<sup>۲</sup>؛ و پس از آن، همچون درخت خاردار بی برگ خواهید شد؛ که نمی بینید مگر پادشاه ستمگر یا ثروتمند بخیل یا عالم دنیاپرست یا فقیر دروغگو یا پیرمرد زناکار یا کودک گستاخ یا زن نادان و احمق!

آن گاه رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گریه کردند. سلمان فارسی برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، به ما خبر ده، کی چنین خواهد شد؟ حضرت فرمودند: ای سلمان...

«إِذَا قَلَّتْ عُلَمَاؤُكُمْ... عَلَتْ أَسْوَاطُكُمْ فِي مَسَاجِدِكُمْ، وَ جَعَلْتُمُ الدُّنْيَا فَوْقَ رُؤُوسِكُمْ وَ الْعِلْمَ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ... وَ شَغِلُوا بِالدُّنْيَا عَنِ الْآخِرَةِ، وَ قَلَّ الْوَرَعُ وَ كَثُرَ الطَّمَعُ وَ الْفَرْجُ وَ الْمَرْجُ، وَ أَصْبَحَ الْمُؤْمِنُ ذَلِيلًا وَ الْمُنَافِقُ عَزِيزًا...»

- هر گاه علما و دانشمندان شما کم شوند؛

- صداهای شما در مساجدتان بلند گردد؛

- امور دنیا را بالای سر خود قرار دهید؛ [تمام اندیشه‌ی شما از دنیا پُر شود و برای دنیا

کار کنید و آن بر همه چیز مقدم دارید!]

- علم را زیر پا بگذارید؛ [حتی علوم اسلامی و معارف حقّه‌ی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام را]...

۱- ممکن است کنایه از زندگی آرام باشد.

۲- این نیز ممکن است کنایه از زندگی در نیش همراه با نوش، و زحمت توأم با خوشی باشد.

- از آخرت غفلت کنند و تمام توجه خود را به دنیا معطوف دارند؛
- ورع و پرهیزکاری، کم و طمع زیاد شود و هرج و مرج بالا گیرد؛
- مؤمن در جامعه، ذلیل و منافق، عزیز و محترم باشد.

فَعِنْدَ ذَلِكَ، تَرَى وُجُوهُهُمْ وَجُوهَ الْأَدْمِيْنَ وَ قُلُوبَهُمْ قُلُوبَ الشَّيَاطِينِ، كَلَامُهُمْ  
أَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَ قُلُوبُهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْحَنْظَلِ؛ فَهُمْ ذَنَابٌ وَ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ؛ مَا مِنْ يَوْمٍ  
إِلَّا يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ...فَوَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي، لَوْلَا مَنْ يَغْبِدْتِي مُخْلِصًا، مَا  
أَمَهَلْتُ مَنْ يَغْصِينِي طَرْفَةَ عَيْنٍ؛ وَ لَوْلَا وَرَعُ الْوَرَعِيِّنَ مِنْ عِبَادِي، لَمَا أَنْزَلْتُ مِنَ  
السَّمَاءِ قَطْرَةً وَ لَا أَنْبَتُ وَرَقَةً خَضْرَاءَ. فَوَا عَجَبًا لِقَوْمٍ إِلَهْتَهُمْ أَمْوَالَهُمْ وَ طَالَتْ  
أَمْوَالُهُمْ وَ قَصُرَتْ أَجَالُهُمْ، وَ هُمْ يَطْمَعُونَ فِي مُجَاوِرَةِ مَوْلَاهُمْ! وَ لَا يَصِلُونَ إِلَى ذَلِكَ  
إِلَّا بِالْعَمَلِ وَ لَا يَتِمُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِالْعَقْلِ.<sup>۱</sup>

در آن هنگام می بینی صورت این مردم به چهره‌ی آدمی است، اما قلب‌هایشان قلب شیاطین [و پر از مکر و تکبر و سایر صفات بد]؛ سخنان آنان شیرین‌تر از عسل، اما دل‌هایشان تلخ‌تر از حنظل است. آنان گرگ‌هایی هستند که به لباس آدمیان درآمده‌اند! در این اوضاع، روزی نیست که خداوند به آنان نفرماید: "...پس به عزت و جلالم سوگند، اگر آنان که مرا با اخلاص، بندگی می‌کنند، نبودند، یک آن به معصیت‌کاران مهلت نمی‌دادم؛ و اگر ورع‌بندگان با تقوایم نبود، یک قطره باران از آسمان فرو نمی‌فرستادم و برگ سبزی از زمین نمی‌رویاندم." عجباً از مردمی که مال و ثروت را خدای خویش قرار داده‌اند و آرزوهایشان طولانی و عمرشان کوتاه است و با این حال، چشم طمع دارند که در جوار مولایشان باشند! حال آنکه به این آرزو نمی‌رسند، مگر با عمل؛ و عمل، کامل نخواهد شد مگر با عقل.

### هفت فتنه پس از پیامبر ﷺ!

عبدالله بن مسعود از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که آن حضرت در

ارتباط با حوادث بعد از خودشان فرمودند:

أَحْذَرُكُمْ سَبْعَ فِتْنٍ تَكُونُ بَعْدِي؛ فِتْنَةٌ تُقْبَلُ مِنَ الْمَدِينَةِ وَفِتْنَةٌ بِمَكَّةَ وَفِتْنَةٌ تُقْبَلُ مِنَ الْيَمَنِ وَفِتْنَةٌ تُقْبَلُ مِنَ الشَّامِ وَفِتْنَةٌ تُقْبَلُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَفِتْنَةٌ مِنْ قِبَلِ الْمَغْرِبِ وَفِتْنَةٌ مِنْ بَطْنِ الشَّامِ وَهِيَ فِتْنَةُ السُّفْيَانِيِّ.<sup>۱</sup>

شما را از هفت فتنه که پس از من روی می‌دهد، بر حذر می‌دارم:

- فتنه‌ای که در مدینه برپا می‌شود.

- فتنه‌ای که از مکه برمی‌خیزد.

- فتنه‌ای که از جانب یمن (نجده) باشد.

- فتنه‌ای که از شام آغاز شود.

- فتنه‌ای که از جانب مشرق رو کند.

- فتنه‌ای که از سوی مغرب ایجاد شود.

- فتنه‌ای که از شام برمی‌خیزد؛ که همان قیام سفیانی است.

دقت کنید؛ امروز ما گرفتار فتنه‌ی ششم هستیم؛ یعنی فتنه‌ای که از سوی مغرب است؛ فتنه‌ای فرهنگی که با نفوذی مودیان‌ه در حیات انسانی صورت می‌گیرد و به ظاهر هم، کاری به مکتب و دین ندارد! بلکه در عمق تفکر انسانی نفوذ می‌کند و نوع بودن انسان را در حیات زمینی تغییر داده، تنها پوسته‌ای توخالی از دین عرضه می‌نماید؛ تا آنجا که دینی برای فرد مطلوب می‌شود، که به سود دنیای او باشد!

حال از کجا بفهمیم اسیر این فتنه و جلوات آن هستیم یا نه؟ از نمازهایمان! یعنی بینیم وقتی به نماز می‌ایستیم، گرایش قلبمان به کدام سمت و سوست؛ آیا اشتغالاتمان دنیوی است یا معنوی؟ آیا می‌توانیم فقط برای همان چند دقیقه، به عالم غیب خود وصل شویم؟!

آری؛ مدرنیته، رفاه‌طلبی و اشتغالات دنیوی ناشی از آن‌ها باعث شده است

حتی در پایگاه عروج نماز، نتوانیم روزنه‌ای به عالم معنا باز کنیم! لذا باید مبادی میلان تغییر کند و بینش‌هایمان اصلاح شود تا ذره‌ای تعلق و رضایت به زندگی مدرن و مرفه نداشته باشیم. چرا که اگر وجودهای ما در انفرار از جلوات این فضا باشد، هرگز جذب رنگ‌ها و جاذبه‌های دروغین محیط نمی‌شویم و تعلق به آن پیدا نمی‌کنیم.

در حقیقت، کسی می‌تواند تعلق قلب خود را به این فضا از بین ببرد که علیه مظاهر آن وارد عمل شود؛ و عمل هم وقتی به تمامیت خود می‌رسد که بر محور عقل باشد. لذا اگر اندیشه‌ی ما نسبت به دنیا و آخرت، نسبت به نحوه‌ی بود خودمان و نسبت به کیفیت انجام وظایف و تکالیف، ولایی شود، می‌توانیم از فضای فتنه‌ی زمان خارج شویم و عمل‌های ما - ولو اندک باشد - ما را به مولایمان وصل می‌کند. یعنی عمل در کنار بینش صحیح، اثرگذار خواهد بود؛ که "آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ".

حال، یک سؤال؛ و آن اینکه آیا منظور از دور کردن فتنه‌ی غرب، این است که مؤمن نباید رفاه داشته باشد؟ در پاسخ باید گفت رفاه خوب است، اما به شکل طبیعی، نه رفاه تجملی و مصنوعی؛ نه آن رفاهی که بر اساس میل و هوی، هزینه‌ی سیر کردن هزاران انسان گرسنه را صرف تزیین دیوارهای خانه، دستشویی و حمام کنیم! آن هم به چه مقصدی؟ برای لذت بردن! این رفاه و این لذت‌ها، همان چیزی است که نمی‌گذارد ما از نمازمان لذت ببریم؛ نمی‌گذارد لذت انفاق، ایثار و سایر خوبی‌ها را بفهمیم؛ و نمی‌گذارد حماسی عمل کنیم!

## امروز چه باید کرد؟

بنا بر آنچه تا کنون گفتیم، می‌فهمیم که محوری‌ترین تفاوت دو بُعد ظلمات حاکمیت زمان غیبت و نورانیت حاکمیت زمان حضور، در متصل بودن یا نبودن به غیب است؛ که اساس حاکمیت در زمان غیبت، بر امور مادی، طبیعت و رفاه بشری استوار است و در آن از معنا خبری نیست؛ در حالی که حاکمیت دوران ظهور، حاکمیت غیب و معناست.

لذا اگر امروز هر یک از ما در تلاشیم که از نظر جسمی سالم باشیم و هیکل متناسبی داشته باشیم تا در منظر دیگران زیباتر جلوه کنیم، یا اگر تمام هم و غممان تأمین اقتصادی در سطح بالاست، یا در پی آن هستیم که اموال، ازواج، عشیره، مساکن و تجارتیمان به هر نحوی به جای خودش باشد و... در اسارت حاکمیت ظلمانی زمان غیبت درآمده‌ایم.

امروز کمتر کسی پیدا می‌شود که نگران متعادل نبودن اقتصاد، سیاست، فرهنگ و از همه مهم‌تر، عدم تعادل در بُعد روحی یعنی **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**<sup>۱</sup> باشد؛ یا نگران حضور نداشتنش در نماز! وجود افراد، درهم و مشوش و مضطرب است و کسی هم نگران این اعوجاج درونی نیست. کمتر کسی، دغدغه‌اش غیبت امام است و نگرانی‌اش اینکه چرا امام از پس پرده‌ی ابر، فیض‌رسانی می‌کند، نه مستقیم!

اما درست برعکس این جریان، در حاکمیت حضرت، نگرانی‌ها در محور معنا خواهد بود و کسی بیمار نامیده خواهد شد که حضور در نماز نداشته و نسبت به شئون دنیا نگران باشد. زندگی در حکومت حضرت، بسیط و مرتبط با طبیعت بکر است و در آن از استثمار طبیعت به وسیله‌ی بشر، خبری نیست. آن

۱- سوره رعد، آیه ۲۸: آگاه باشید که به ذکر خداوند، دل‌ها آرام گیرد.



روز حیات آسمانی و معنوی غوغا می‌کند؛ بر خلاف امروز که اوج پیشرفت حیات زمینی و تنوع آن است و جلوات عالم معنا، در عبادات صوری خلاصه شده است. امروز عبادات، متوقف در عالم طبع است و دین‌داری در رتبه‌ی روح و سرّ، اثر نمی‌گذارد؛ در حالی که در حکومت حضرت، همه چیز اثر معنوی و غیبی دارد.

امروز دنیا هیچ توقفی ندارد و روز به روز در جهت کمالی غیر واقعی، توهمی و کاذبانه پیش می‌رود. اما در این دنیای به ظاهر پیشرفته، روح آدمی در صورت‌ها متوقف شده است. امروز انسان در مراتب وجودی خود، یعنی عالم طبع، قلب، روح، سرّ و از همه مهم‌تر عالم خفی و اخفاء - که همان عالم ولایت است - حرکت نمی‌کند و حیات دنیوی به جای آنکه محل صعود او به حیات اخروی و آسمانی باشد، روح و جان او را به قعر اسفل سافلین سقوط می‌دهد.

با مطالعه‌ی این احادیث و نگاهی به زندگی خود و دیگران، درمی‌یابیم بسیاری از چیزهایی که ما در حیات زمینی پذیرفته‌ایم و زندگی را بر اساس آنها می‌گذرانیم، از سراب‌ها، فتنه‌ها و ظلمات آخرالزمان است؛ و به عبارت دیگر، نوعی عدم تعادل در زندگی ما وجود دارد. اما اگر می‌خواهیم از وادی این فتنه‌ها خارج شویم، تا در هنگام ظهور بتوانیم حاکمیت عدل حضرت را بپذیریم، نباید تنها به شنیدن و افسوس خوردن بسنده کنیم؛ بلکه باید جریان این فتنه‌ها را از لابه‌لای روایات بشناسیم و آنها را ابتدا از دل و سپس از زندگی خود بیرون برانیم. چرا که اگر رگه‌هایی از تعلق و وابستگی به آنها در دل و وجودمان بماند و یا آن گونه که شایسته است، نسبت به آنها برائت نداشته باشیم، نمی‌توانیم با مظاهرشان در درون خود و محیط اطراف مبارزه کنیم.

حال برای مقابله با این فتنه‌ها، یا اهل حماسه‌ایم و به محض فهمیدن

موضوع، عادت‌ها، آداب و رسوم و روش‌های غلط را یکباره کنار می‌گذاریم و از ریشه و بن، تار و مارشان می‌کنیم؛ یا قدرت مقابله با این مظاهر را در بیرون نداریم، اما در درون از آن‌ها بیزاری می‌جوئیم و سعی می‌کنیم دل در گروشان نداشته باشیم.

اما اگر می‌خواهیم دست به حماسه بزنیم، ابتدا باید این نحوه عمل کردن را بشناسیم و با توجه به شرایط کنونی و گذشته‌ی زندگی خود، فرقان داشته باشیم تا بتوانیم درست عمل کنیم. باید بدانیم اگر پیش از اصلاح و تقویت بینش ولایی و پیش از مجاهده‌ی درونی و تطهیر وجودمان، دست به عمل حماسی بزنیم، جز خوار کردن خود و مبادی اعتقادی‌مان، کاری انجام نداده‌ایم! یعنی نکته‌ی مهم، این است که در پس هر عمل مؤثر حماسی، بینشی قوی و محکم وجود دارد.

پس اگر گفته می‌شود به شرایط موجود راضی نشوید، به این معنا نیست که در مقابل این مسائل، قیام کنیم و همه چیز را بر هم زنیم؛ بلکه باید با حرکت بر مبنای بینش صحیح و پاک کردن وجود، با حقیقت امام در جان مرتبط شد و با نور او به پاک‌سازی اطراف، اقدام کرد. البته مسلماً اصلاح بینش، اثر خود را در صفت و فعل نشان خواهد داد و خواه ناخواه با رسوخ به عمل، در اطراف ظاهر خواهد شد. زیرا اصلاح بینش، به این معنا نیست که منتظر به گوشه‌ای پناه برد و به دور از اجتماع و اطرافیان، مثلاً به مطالعه یا تفکر پردازد؛ بلکه باید در جمع بود و در میادین ابتلا و امتحانی که در مسیر زندگی پیش می‌آید، نقاط ضعف خود را شناخت و به اصلاح آن‌ها پرداخت.

بنابراین حرکت صحیح، اصلاح بینش و کنش توأم با هم است. به عبارتی باید جمع بین کنش و بینش ما، آن چیزی باشد که امام می‌پسندد. حماسی

عمل کردن هم به معنای کنش بدون بینش نیست؛ وگرنه مثل آن است که پیش از بتونریزی و پیش از ساختن در و دیوار یک ساختمان، به فکر رنگ و طرح دیوارها باشیم. یعنی بدون محکم‌کاری اولیه، دنبال تزیینات ظاهری خانه برویم! لذا برای حماسی عمل کردن، باید بینش قوی داشته باشیم.

در نهایت، وظیفه‌ی ما این است که اندیشه، فرهنگ و طلب وجودی‌مان، راضی به این وضعیت نباشد؛ تا این نارضایتی و عدم پذیرش وضع موجود، به تدریج نامطلوب دیدن آن را برایمان ملکه کند؛ که در این صورت، مضطر می‌شویم و این اضطرار، حقیقت انتظار را شعله‌ور می‌کند.

### و در آخر...

پروردگارا، در این وانفسای غیبت و غربت، دستان خسته‌مان، تنها به امید دست‌گیری تو، بالا مانده و چشمان کم‌سو شده‌مان، به راه منتظرت، منتظر؛ از کوره‌ی ابتلا، چنان گذرمان ده که یارای یاری آن محبوب، در نهادمان بماند، نه چنان که از غربال فتنه‌های ریز و درشت، از جمع انصارش جدا شویم.

آمین.

## منابع

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- نهج البلاغه، حضرت علی علیه السلام.
- ۳- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.
- ۴- بحار الأنوار، علامه محمدباقر مجلسی.
- ۵- الإحتجاج علی أهل اللجاج، شیخ طبرسی، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه.ق.
- ۶- إرشاد القلوب إلی الصواب، شیخ حسن دیلمی، قم، نشر شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه.ق.
- ۷- تأویل الآیات الظاهرة، سید شرف‌الدین علی حسینی استرآبادی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
- ۸- تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ابن شعبه حرانی، قم، جامعه‌ی مدرسین، چاپ دوم ۱۴۰۴ ه.ق.
- ۹- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد تمیمی آمدی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶ ه.ش.
- ۱۰- تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۱۱- الحدیث روایات تربیتی، محمدتقی فلسفی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
- ۱۲- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، انتشارات شفق، زمستان ۱۳۷۱ ه.ش.

- ۱۳- صحیفه الرضا علیه السلام، کنگره‌ی جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ ه.ق.
- ۱۴- الغیبة للنعمانی، محمدبن ابراهیم نعمانی، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ ه.ق.
- ۱۵- الکافی، محمدبن یعقوب کلینی، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ه.ش.
- ۱۶- کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ه.ق.
- ۱۷- کنز العمال، متقی هندی، بیروت، مؤسسه‌ی رساله.
- ۱۸- گنجینه الأسرار، عمان سامانی.
- ۱۹- معرفت امام عصر علیه السلام، سید محمد بنی هاشمی، نشر نیک معارف، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ه.ش.
- ۲۰- مکارم الأخلاق، شیخ حسن فرزند شیخ طبرسی، قم، انتشارات شریف رضی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ ه.ش.
- ۲۱- الملاحم و الفتن فی ظهور الغایب المنتظر، سید بن طاووس، قم، نشر شریف رضی، چاپ اول ۱۳۷۰.
- ۲۲- نشانه‌های ظهور او، محمد خادمی شیرازی، چاپ اول ۱۳۷۱.
- ۲۳- نهج الفصاحة مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ابوالقاسم پاینده، تهران، نشر دنیای دانش، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ۲۴- وسائل الشیعة، محدث عاملی، قم، نشر آل‌البتیة علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
- ۲۵- نرم‌افزارهای مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نورسافت): گنجینه‌ی روایات، جامع التفاسیر، جامع الأحادیث و دانش‌نامه‌ی علوی.
- ۲۶- نرم‌افزار معجم روایات، مرکز معجم فقهی، حوزه‌ی علمیه‌ی قم.